بمال دیکران. وطایفهٔ نیز برای طاعت وعبادت وتحصیل مراتب اهل سعادت طول حیاترا میخواهند. فاما بالفرض اکر افراد طایفهٔ نخستین مدت هزار سال هم زندکانی کرده همواره بعیش وعشرت روزکار بکذرانند. با این همه بعدازوفات بمرور ایام دهان وچشمان ایشان باخاك پرشده باز کم نام وبی نشان میکردند (بیت) چو اینست حال دهن زیرکل. شکر خورده انکار یاخون دل • کروه دوم یعنی افراد طالبان درجهٔ بلند هم روزی چند بازینت وزیور اطفال پسند باافتخار رفتار نموده و اخرالامر بانقلاب روزکار باخاك هموار شده ازایشان هم یادکاری بایدار نمی ماند. لاجرم فیلسوفان خردکیش وخردمندان عاقبت اندیش بعطایای عاریت این روزکار غدار غره نکشته بیوسته توسن بدلکام نفس نافرجام را بتازیانهٔ صبر و عنارام ساخته ودر میدان بی پایان تحصیل فضل وکمال جولان داده وبمشقت تمام دامن دلارام معارف انسانیه را بدست آورده کاه بموجودات بی غایات مواليد ثلثه بچشم امعان نظر انداخته ودرهر ذرهٔ نیز که بی وجود خورده بین صورتش وجود نمی پذیر دقدرت قاهره و حکمت بالغهٔ الهیه را مشاهده نموده کلام سعادت فرجام (سبحانك ماخلقت هذا باطلا) بی اختیار بر زبان می رانند. وکاه اجرام علویه را بالات حکمیه دریافته چندین هزار افتاب عالمتاب رامی بینند که باسیارات خود بفرمان جناب یزدان کمر فرمان برداری رابرمیان بسته چون پرکار درکارمی باشند. وجسامت کرهٔ ارض رابانسبت عوالم بی پایان مانند ذرهٔ حقیر دیده ودربحر حیرت مستغرق کشته نعرهٔ (ماعرفناك حق معرفتك) بر اورده از کمال ذوق روحانی ازوجود این جسم فانی نیز بیخبر میکردند. وکاه بمطالعهٔ کتب تواریخ از

از اخبار ورفتار وکردار واطوار گذشتگان آگاهی یافته و گویا با ایشان همجلیس بوده وازان زمان تشنکام خود زندگانی بسرمی برند. وچنانچه بعضی خرد مندان کامل از تحصیل چند لسان بجای چند نفر شیرین زبان قایم میکردند. مردمان نیك کردار نیز از مطالعهٔ کتب سیر واخبار و آثار نوادر روزکار بمضمون حکمت مشحون (شعر) لیس بانسان ولاعاقل . من لایعی التاریخ فی صدره . من دری اخبار من قبله . اضاف اعمارا الی عمره . حیات خودرا فراخور جد وجهد مضاعف میکردانند . وگاه گاه آثار گوهر آسا و اخبار روح افزا و ابکار افکار هوش ربا انشا واملا نموده چون متاع کرانبها برای انتفاع پیر وبر نا کذاشته نام نیك را درجریدهٔ روزکار پایدار میکذارند. بنابرین امید واثق بر آن داریم که این کتاب مستطاب بنام (حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام) را که دولتمآب جناب صبحی پاشا که یکی از وزرای کرام دولت علیهٔ عثمانیه است بزبان عذب البیان عثمانی تألیف فرموده و بهزار جد وجهد اخبار وآثاریکه باسلام تأثیر تمام دارند تحری نموده وعلی طریق الاختصار بوجهی احسن درودرج کرده وبتیغ تحقیق وتدقیق دروغ بی فروغ اهل غرض را ازمیان برداشته ومانند صبح صادق بروشنایی کلام راست انجام اطراف واکناف جهانرا چنان روشن کردانیدکه بمجرد ظهوران باندك زمان در فرنکستان بزبان مجار وجرمان ترجمه شده وبنام مؤلف مشار الیه باحترام تمام تحسین نامه هارا فرستاده اند. اکر شما نیز ازا بزبان فصاحت بیان فارسی واردو ترجمه نمایید هر آینه اهل هندوستان وافغانستان وخراسان وایران وتوران وکردستان نیز مستفید میکردند. وبسیاری قدردانان ازدعای خیرهم فراموش نمی فرمایند. وتشنکان

اخبار دار الخلافه نیز با آب زلال مآل این کتاب مستطاب سبز و سیراب خواهند شد . پس این بندهٔ کمترین یعنی صاحب امتیاز اخبار دار الخلافه اسکندر موافق فرمایش احباب ذوی الالباب مفهوم کتاب (حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام) در سنهٔ یك هزار و دویست و نود و هفت هجرت سنیه از ترکی بفارسی بعباراتی روشن بیان بی استعمال صنایع ترجمه کرده نامش را (تاریخ بدایع) نهادم . و فهرستش را نیز در نهایت کتاب ثبت کردم . و از تقریضها نیز تنها تقریظ جناب فضیلتمآب حاجی عبدالقادر افندی که یکی از فضلای بغداد است از سبب اختصار بپایین درج کرده بمقصد اصلی رجوع نمودم تا باعث ملالت خواننده و شنونده نگردد و بالله التوفیق

تقریظ حاج الحرمین الشریفین المشار الیه

سکندر منشیٔ دار الخلافه ٭ که مشهور است همچون مشك نافه
ز ترکی این کتاب پاك تسطیر ٭ بالفاظ دری فرموده تفسیر
که تا تاریخ را تاریخ گفتند ٭ بعالم این چنین دری نسفتند
مبرا از تکالیف و صنایع
مؤرخ شد بتاریخ بدایع

ترجمهٔ مناجات مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

خدایا آثار قدرتت بوجود ذات مقدست دلیلیست ظاهر وانتظام عوالم بی پایان نیز بصنع وتدبیر حکیمی مبدع برهانیست باهر چنانچه بوحدانیت ذاتت اعتراف نمودن از طبیعت ادراک وطبع دراک دوراست. بر یکتا نکیت نیز متفق نشدن نوع انسان نکته دان از قوهٔ امکان بیرون ومهجور. لاجرم هر مؤمن دلاگاه که پروانهٔ نور الوهیت وسوختهٔ آتش محبت تست برای اثبات وحدانیت بدلیل وگواه احتیاج ندارد. چون این قرص خورشید محدود بابعاد که درچشم عباد عظمت موهوم دارد و پیش آثار نامتناهی قدرت جناب آلهی بقدر ذره هم اعتبار ندارد ونور درخشنش باثبات وجودش دلالت کلی می نماید. پس باثبات وجود جناب واجب الوجود که خالق کون ومکان وافرینندهٔ موجودات بی پایانست دلیلی ازخارج جستن هر آینه کار جاهلان ونافهمانست آلهی اگرچه بمجرد مشاهدهٔ موجودات بی غایات وجودو وحدانیت وعظمت وقدرت الوهیتت درچشم حق بینان ظاهر ونمایانست. اما دانستن کنه ذاتت ورسیدن بغور صفاتت برای این بندگان

ناتوان البته عدیم الامکانست. خدایا چون فردا این ارواح ما که امروز ازتجلیٔ انوار قدرتت جدا وازلقای اقدس تو محروم شده‌اند ازین قالب مستعار رستکار شده وبدرکاه کبرای توباز کشته دردریای نوروحدانیتت غوطه خوار خواهند شد بازهم کنه ذاتت‌را ندانسته دربارکاه الوهیتت حزن والم اظهار خواهند کرد. پس این بندکان ناتوان خودرا بشفاعت پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که رهنمای سعادت دنیاوعقبی است نائل فرما. وجناب شوکت‌مآب وقدرت انتساب ﴿ عبدالحمید ﴾ خان ثانی را نیز که امروز بفیض ولطف تو بر مسند خلافت عظمی قرار کرفته بریك قطعهٔ زمین که بهترین تمامیٔ روی زمین است حکمرانی می کند بتوفیقات صمدانیهٔ خود مظهر کردان. آمین



« ترجمهٔ حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام »

بسم الله الرحمن الرحیم

در ابتدای ظهور پیدایش نوع بشر بکدام دین و آئین متدین بودند. درین باب علمای راسخین بعداز تدقیق فراوان وتحقیق بی پایان بمدلول منیف آیهٔ کریمهٔ آتی الذکرچنان استدلال نمودند که قدیمترین دین ایشان توحید بود وبعد ازان بتعدد آلهه قائل شده اند. ایهٔ کریمه (کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه) یعنی ناس یك امت بودند. پس خدای تعالی پیغمبران مژده دهند کان وترسانندکان را فرستاد (که سالکان طریق حق را بالطاف خدا تبشیر وگمراهان بادیهٔ ضلالت را بغضب الله تنذیرنمایند) وبا ایشان کتاب حق نازل فرموده. تادرمیان ناس درانچه اختلاف کرده اند. باکتاب حق مبین حکم فرمایند.

نخسترین اعتقاد باطله نجوم پرستی بوده اقوام پیشین افتاب را پرستش می کردند. چون درزمان ظهور نوع بشر در روی زمین

بتقدم ازمنه معارف وکمالات انسانیه که ادم را بحیز حصول واصل
کرد اند. هنوز درقوه بوده ویقیناست که تا رهنمای توفیق باری
رفیق نکردد. هر آیینه بدلالت عقل ضعیف دربادیهٔ ضلالت کراه
کشته ودرین عالم ظلمت اباد بقبس کم ضیای شعور بجهت تفریق حق
وباطل کثرت ووسعت شئون وکائنات نیز حیلولت مینماید. مثلا
اکرچه انسان یك مبدع حوادث غیر متناهیه را که بیدخل فعل
وصنعتش بظهور می ایند درك هم نماید. با این همه فعل وصنع یك
حکیم مبدع را بیکبارکی نیافته نظر امعان را باعیان وموجودات
انداخته تحری می نماید. دران صورت هم نشو ونمای جمیع اجسام
نامیه روی زمین را محتاج بوجود حرارت که عبارت از تعاکس
شعاع خورشید است می پندارد. چون درفصل زمستان از انحراف
اشعه بتعاکس خورشید ضعف امده ارزاق و اوراق در مطمورهٔ
کون بظهور حرارت موقوف می مانند. پس عقل قاصر انسانی
افتاب جهانتاب را مبدع ومربی دانسته ودرتدارك حوایج ضروریه
وجود ضیارا لابد می پندارد. ومی بیند که نور بصر نیز که از هر
چیز عزیز تراست. انهم بمجرد غروب افتاب عاجز می ماند. پس
بمشاهدهٔ این حال پرحسن نور وتجلی که در ذات نیر اعظم است
فریفته شده درمحبت قرص خورشید بدرجهٔ مبالغه می نماید که بغیر ازان
صانعی دیکر در تصورش راه نمی یابد. مکر بندکان خواص
الخواص بارکاه صمدانی که بشعاع شمع توفیق یزدانی راه هدایت
یافته اندازاثر بمؤثراستدلال می کنند. واز کوکب بمکوکب انتقال.
چنانچه در سماء صحف قرآن بلمعان کواکب دریهٔ ایات بینات
چمانید شمس وضاح ونور صبح فلاح ظاهر ونمایان است که ابراهیم

علیه السلام بصیرت نبوت وقوهٔ قدسیهٔ رسالت چکونه (لا احب الافلین) راکویان وبسمت توحید باری پویان کردید. شعر (فاذا نظرت الی السماء بنظرة) (فاری السماء تدل انك واحد) (واذا نظرت الی الکواکب نظرة) (فعلی الکواکب للمکوکب شاهد) موافق مضمون شعر مذکور فی الحقیقه اکر بچشم بصیرت براعیان وموجودات نکاه انداخته شود.

بیشك وشبهه معلوم میکردد که ماورای موجودات یك خالق قدیم ویك مدبر حکیم موجود است.

حوادث روزکار وسیر اخبار متقدمین که قبل ازطوفان بود. بسیلاب قهر ربانی ناپدید کشته از احوال انبیا یعنی از ابوالبشر ادم وشیث وادریس علیهم السلام بجزان قصهائیکه درکتب مقدسه بیان شده اند. چیزی دیکربما واصل نشده است. ودر تواریخ هند وچین ودساتیر زردشت بعضی ازاحوال عالم که بقید قلم امده اند. عبارت ازخرافات بوده وچیزی که شایان اعتماد باشد دران هم ندارد. قصص انبیای متقدمین واخبار ملوك وسلاطین بعضی قطعهای افریقا واسیا که در تورات شریف بیان شده اند. اکرچه شایستهٔ اعتماد هم باشند. اما چون انهم بمناسبات ومراودات بنی اسرائیل منحصر هستند. بنابرین ازان هم بدرجهٔ کفایت چیزی استفاده نمیکردد. چون مقصد ما اساس دین اسلام وتاریخ اسلام است. پس برخی از دیانت ملل پیشین واساس دیانت که عبارت از وحدانیت است. واعتقاد جمیع ملل واقوام را بیان نموده بر حق بودن دین اسلام در انظار

جمیع ملل باشواهد یقینیه اثبات می کنیم . ومن الله التوفیق وهو نعم المولی ونعم الرفیق .

چون شعوب وقبائل بنی آدم تکثر یافت . ورفته رفته بروی زمین منتشر گشته واز سبب اختلاف منافع واحتیاج رقیب یکدیگر شده برای محافظهٔ نفس ومنافع ذاتیه قدم نزاع رادرمیدان وغانهاده عاقبت الامر درمیان ایشان خونریزی فراوان بوقوع امده وحال اول ایشان که عبارت از رقابت بود . اهسته اهسته بکین وعداوت مبدل گشته وبدوری وجدائی قرارداده ودرعادات واطوار وافکاروکردار ومشابهت ورفتار نیز انچنان ابا واستکبار ورزیدند که دینیکه درمیان شان رسوخ واستقرار یافته بود دران هم بدعت های گوناگون وشعبهای بوقلمون احداث نموده ومخالفت وعداوت راقوی ترگردانیده ومعتقدان خودرا بردیگران مرجح پند اشته برای حفظ منافع واکمال حوایج خود دین را التی مخصوص ساخته بجهت قتال دائمی سببی مستقل گردانیدند .

در اعتقاد های باطله اگرچه نحلهٔ قدیمه افتاب پرستی بود . امادران خصوص هم هرفرقه بستارهٔ پرستش نموده سبعهٔ سیاره را ودیگر ثوابت واعیان رانیز یکان یکان میپرستیدند. چنانچه از اقوام عرب بنی حمیر بخورشید وکنانه بماه ومیسم دبرانه ولخم وجذام بمشتری وقبیلهٔ طی بسهیل وقیس بشعرای یمانی وبنی اسد بعطارد وهمچنین مانند عزی ولات ومنات چندین جمادات دیگر رانیز پرستش می کردند. بااین همه درزمان جاهلیت نیز ذواتیکه بنور بصیرت هدایت یافته باشند. بسیار یافت می‌شدند . چنانچه یکی ازایشان زیدبن عمرو بن نفیل است که بشعراتی موحد

بودن خودرا اعلان کرده است. شعر (اربا واحدا ام الف رب) (ادین اذا تقسمت الامور) (ترکت اللات والعزی جمیعا) (کذلك یفعل الرجل البصیر) یعنی درهنکام انقسام احوال ایامن یك پروردکار ویا هزار کردکار پرستش نمایم. من لات وعزی را بکلی ترك کردم. واهل بصیرت هم چنین میکنند.

بمرور ازمنـه در روی زمین تصـادف وتجربه کثرت یافته ورفته ورفته اهل بلاد شرق مدنیت را حاصل نموده وملت صابئه که ازملل قدیمه بود هر چنـد بهیاکل واصنام عبادت هم میکردند. بااین همه ازنشو ونمای علوم ومعارف مافوق جمیع هیاکل بوجود یك خدای حکیم وقادر لم یزل ومالك ومستقل نیز اعتراف میکردند. ولیکن از عبـادت نجوم هم بیکبارکی اعراض نکرده می کفتند. انها درمیان خدا وبندکان اله واسـطهٔ شـفاعت وسبب حصول مطلب هستند. فی الجمله بوحدانیت جنـاب پروردکار اقرار کرده می کفتند. تصرف سیارات که بزمین دارد. انهم بارادات خداست. وهرسـتارهٔ را باقلیمی نسبت داده روی زمین را بهفت اقلیم تقسیم وبرهر اقلیم بحکمرانئ سیارهٔ معتقد شده اقلیم اول را بقمر ودوم را بعطارد وسوم را بزهره وچهارم را بشمس وپنجم را بمریخ وششم را بمشتری وهفتم را بزحل منسـوب کردانیده بودند. وازان هنکام تازمان قریب جمیع ملل کتب جغرافیه رانیز برهمین قاعده بناکرده بودند. چون مرز بوم ملت صابئهٔ بلاد شام وفنکه ومصر نزدیك بود وازسبب تجارت وجرمنافع دراقلیم های مذکور صحبت واختلاط شان بیشتر بود پس اعتقاد ملت صابئهٔ تاسواحل بحرسفید منتشر کشته وبعدازان آهسته آهسته ببلادغرب نیزتجـاوز نموده نخستین یونانیان

باوجود علم ومعارف نجوم پرستی را قبول کرده وچندین اعتقاد باطله را نیز بران ضم وعلاوه کردند. چنانچه در کتب خرافیهٔ یونان مسمی به (میتولوژی) مفصلا بیان شده است. ما باشوا هد یقینیه اثبات میتوانیم کرد که دین یونان قدیم ازدین صابهٔ انتحال شده است. چونکه اگر بمعابد قدیمهٔ یونان ومسکوکات عتیقه ایشان نظر انداخته شود. حالات مذکور بیقین معلوم میتواند شد. یونانیان افتاب را (آپو لون) نام نهاده بصورت یك مرد برنا تصویر و در بعضی اوقات بصورت یك ملك در کر دونهٔ چهار اسپی گذاشته وعطارد را (ارمز) یعنی (هرمز) تسمیه نموده وبرسرش دوپر گذاشته ودر دستش عصائیکه بالایش ماری پیچیده باشد نهاده بصورت انسان رسم کرده ومریخ را (ارس) نامیده وبیرش زره پوشانیده و برسرش بیضه ودر دستش نیزه نهاده وزهره را بنام (آفرو دیتس) بصورت زنی زیبا که بیك آینهٔ خرد نگاه نماید تصویر کرده و نام مشتری (رفث) گذاشته بهیئت پیری مهیب تصویر نموده بیز دان های دیگر تقدیم میکردند. وزحل را نیز بنام (فرو نوس) یاد مینمودند. اگرچه درمیان اصنام ایشان واصنام صابه ازیکدیگر تایك درجه مطابقت هم باشد. بااین همه درصور واشکال مخالفت تمام داشتند. ان کسانیکه تطبیق وتفصیل انها را میخواهند بکتاب (السرالمکتوم) که از تألیف امام فخررا زیست مراجعت فرمایند چون بنی آدم در طبیعت عدم ثبات داشته بچیز جدید زود میل می نماید. پس برای نظام عالم ومهام امور بنی ادم تدبیر سبعهٔ سیاره را کافی ندانسته بعضی اعیان موهوم واشخاص نامعلوم را نیز بران علاوه نموده وبرای دریا وصحرا وفنون وجنون

وصنایع ووقایع وشراب وکباب وشکار وکشت کار والحاصل
برای همگی اعمال وافعال موجودات یکان یکان موکلان را بتو هم
تجسم گردانیده بنام ایشان نیز هیاکل واصنام را ساخته پرستش
مینمودند. بت تراشان در تصنیع اصنام بدرجهٔ مهارت حاصل
کرده بودند که بت پرستان بحسن وتناسب بتهای تراشیده میل بیشتر
نموده درمحبت انها انچنان بافراط وتفریط مبالغه بهم رسانیدند که
اصل منشاء ایشان که عبارت از انجم پرستی بود. درمیان عوام بکلی
فراموش شده درهنگام احتیاج وتنگدستی بدان بتها که بدست خود
ساخته بودند. تکیه والتجا ورزیده وچنین جمادات را در ایقاع
واجرای خیر وشر مقتدر پنداشته ودر بتخانها محرابها را بنا کرده
درپیش کش نمودن هدایا وذبایح بدرجهٔ مبالغه میکردند که مردمان را
قربان نموده بلکه در بعضی اوقات اولاد خود را نیز برای اصنام
فدا وقربان میکردند. هر چند در اصل اساس دین بر توحید بود.
ولیکن اهسته اهسته از مرکز انتشار تباعد ورزیده بمرور زمان
بدعت های گونا گون واباطیل بوقلمون بوجود آمده درروی زمین
باعث فساد وقتال گردیده است. وبعضی فرمانفرمایان ستمگر
یزدانان باطل رقیب کشته مردمان رابپرستش خود جبر میکردند.
وچون یکی ازایشان می‌مرد. چندین اسیران بیگناه را نیز برقبرش
قربان مینمودند. (دربعضی جاهای بلاد زنگبار که مدنیت ندارد.
این عادت قبیح هنوز هم جاریست) ازتفصیل مذکور معلوم
شد که دین صابئه باطراف بلاد شرق وغرب سرایت نموده بشعبهای
بسیار منقسم گردیده بود.

درزمان ماضی باممالکت توران وبلاد شرق اختلاط مردمان

دیگر بلاد نادر بوده در امور اعتقاد اجتهاد ایشان نیز بتوحید مستند بود . ولیکن درباب تحری حق براهای ناهموار رفتار نمودند . چنانکه زردشتیان با وجود اقرار وحدانیت جناب پروردگار دوشریك دیگرهم علاوه کرده مثلث ساختند . چونکه زردشتیان چنان بیان میکردند که جناب واجب الوجود بذات خود قائم بوده خیر را تفکر نمود ازان نور بظهور امد . وشررا تفکر نمود ازانهم ظلمت حاصل شد . ونور خالق خیر وظلمت هم خالق شرشده است . مانی‌هم بیك معبود اقرار نموده میکوید وجود پروردگار خیر محض بود . مکر یکبار چنان تصور نمود که اکر شریکی داشته باشم چکونه میشود . ازین فکر ظلمت پیدا شده الهشر بظهور امد . ونور را یزدان وظلمات را اهرمن نام نهاده میکوید جمیع مخلوقات از امتزاج نور وظلمات بوجود امده است . چون یزدان اله خیر واهرمن اله شرشده است . بنابرین معتقدان مانی نیز مثنی شده اند . وازین دودین در ایران وتوران شعبهای رنکارنك بوجود امده وازیك طرف درمیان ایشان نجوم پرستی نیز سرایت مینمود . اکنون درزمان مانیز درملك هند وچین بسیاری نحل باطل موجود هستند که تفصیل انها ازصدد کتاب ما بیرونست . اما چون اساس نحل باطل ادیان مذکور نیز برتوحید مبنی بود . پس تفصیل مذکور هم کفایت می کنند .

ما اکنون باز بمقصود خود رجوع نمایم . آیا مضمون صداقت مشحون ایهٔ کریمهٔ (کان الناس امة واحدة) الخ که پیش ازین طراز دیباجهٔ بیان‌شده‌بود . بتفصیلات حوادث مدلل ثابت کشته است یانه . آری مانند خورشید درخشان ظاهر وباهر شده است .

کلدانیان که از ملل قدیم بودند . ایشان هم موحد بوده ومسکن

ومأوى درميان نهردجله وفرات داشتند. وساكنان جزيرة العرب كه همسايهٔ ايشان بودند . از سبب اختلاط وهمنشينى ايشان موحد كشته وديكر ساكنان جزيرة العرب ويمن كه باايران وشام ومصر تجارت داشتند. ايشان هم بعقيدهٔ باطل بت پرستان متدين شده بودند. چون در زمان قديم نيز هرسال قبائل عربستان بموسم معين بكعبه رفته حج ميكردند. ودران زمان كعبهٔ معظمه عبارت از يك تودهٔ سنك بوده وزوار عربستان باطراف همان سنكستان طواف وعهود ومواثيق را نيز درانجا عقد ميكردند. ودرهنكام باز كشتن هر يكى از زوار بجهت يادكار ازبيت العتيق سنكى را بر داشته وبوطن خود برده و عهدو ميثاق را پيش همان سنك اجرا كرده تعظيم وتكريم آن بجا مى آوردند. ودرسائر اوقات نيز همان سنك را طواف نموده تقديس وتحريم ميكردند. مكر وقتى از اعيان مكه عمرو بن لحى براى تجارت بسوريه رفته ودرهنكام عودت ازطرف (بلقا) كه دران زمان ازديار عمالقه معدود بود مرور نموده ديد كه ساكنان بلقا بتهاى تراشيده پرستش مينمايند. وچون قبايلش ازمدت مديد بسنكهاى ناتراشيده عبادت ميكردند. پس پرستش اصنام را ترجيح نموده وبنام (هبل)صنمى را بدست آورده وبوطن خود عودت كرده انرا بكعبه نهاد. ودوصنم ديكرهم كه بنام اساف ونائله تدارك كرده بود. يكى را بمروه وديكرى را بصفا وضع نمود. واين عمل را اعراب ديكرنيز مستحسن پنداشته وآهسته آهسته بسيارى اوثان را تدارك نموده باصول صابهٔ بت پرست شده وكعبهٔ شريف را تاظهوردين اسلام يك بتخانهٔ مكمل ساخته بودند. پس اين حكايه را ملاحظه فرموده به بينيد كه منشاء اديان مذكور تاچه درجه واهى، ونامعقول بوده است.

بروجه سالف البیان چون انتشار عقائد نحل باطل باعث شقاق ونفاق بنی آدم وسبب فساد وتضاد عالم کشت٠ پس در اطراف شرق انبیای عظام ودرغرب حکمای حکمت فرجام کاه کاهی بظهور آمده خلق را بجانب توحید وحید دعوت میکردند٠ وبسیاری ایشان بپنجهٔ غدر ظالمان کرفتار شده بقتل هم میر سیدند٠ چون دعوت حکما مجرد از راه عقل وحکمت بود ٠ پس ایشان از مشاهدهٔ قتل یك دو نفر ازین داعیه در کذشته خلق را در بادیهٔ کمراهی حیران وسرکردان کذاشتند٠ ولیکن انبیای عظام که بوحی الهی بدعوت مأمور بودند ٠ از دعوی حق هرکز انحراف نور زیده واکرچه چندین ذوات نبوت صفات باشکنجه های شدید شهید هم شده بودند٠ بااین همه دیکر پیغمبران که بعدازان می امدند٠ علی الدوام بتبلیغ احکام ملك العلام بذل جان مینمودند٠

چون اساس دین اسلام عبارت ازتصدیق و حدانیت جناب خدا و پیغمبر بالحق بودن محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است٠ پس برخی ازکتب مقدسه ووحی ومعجزه نیز بحث نمایم٠

مسند مقدس نبوت بدو قسم منقسم شده است . یکی صاحب ملت یعنی انکسانیکه از جانب حق مستقل بکتاب و شریعت و یا بصحف الهیه امده‌اند. ایشان را نبیٔ مرسل میخوانند. دوم مؤید یعنی انکسانیکه تنها بجهت تأیید دین موضوع ازطرف خدا مأمور شده اند. ایشان را تنهانبی میکویند. مقرر است که در روی زمین شقاق وفساد ازاختلاف وتضاد بظهور می‌اید. ودرطریق حق صلح وصلاح نیز از ائتلاف واتحاد روی مینماید. انبیا ورسل علیهم

السلام مخصوص برای ممانعت ابنای بشر از شقاق وفساد مأمور شده بنی ادم را بصلاح وفلاح دعوت میکنند. اکر ازجانب حق مأموریت ایشان تنها برای دعوت باشد پس مخالفان را (وما علینا الی البلاغ) یعنی ما تنها به تبلیغ اوامر الهیه مأموریم. بیان نموده اعراض میکنند. و اکر مأموریت ایشان بجهت صلاح وارشاد باشد. پس بمنع فساد اصرار والحاح بیشتر نموده منکران رسالت را که در بعث ایشان ازجانب حق تصدیق نمیکنند. باآیات بینات وخوارق عادات الزام مینمایند.

ملل اهل کتاب چنانچه درکتب مقدسه ذکر شده است انبیای عظام رابامعجزات وخوارق عادات تصدیق نموده اند. اکرچه یهودیان بر سالت عیسی علیه السلام ایمان اورده اند. اما آن عیسی را که کذشته است. تکذیب نموده میکویند ما اورا بدار کشیدیم. چونکه او مسیح صحیح نبود. واصل مسیح بعد ازین خواهد امد. والحاصل تاحال بقدومش منتظر هستند. اکرچه درتورات برای تشریف فرمودن حضرت مصطفی نیز بروجه آتی اشکارا بیان شده است که ازارض فاران که از ملحقات مکهٔ مکرمه عبارت ازبعضی جبالست. برادر زادهٔ شما بظهور خواهد امد یعنی پیغمبریکه ازنسل اسماعیل علیه السلام خواهد امد. بدو اتباع نماید. اکرچه بعضی انبیای بنی اسرائیل نیز ازتشریف فرمودن حضرت محمد تبشیر داده‌اند بااین همه جمهور یهود درین باب هم انکار نموده اند. وبعضی از ایشان بعث فخر عالم راتصدیق نموده کفتند حضرت محمد نه برای دعوت یهودبلکه بجهت دعوت ملل دیکر که یهود نیستند. تشریف فرمود است. اکرچه نصرانیان تورات

شریف را قبول وانبیا را تصدیق کرده اند . اما در تصدیق رسالت محمد علیه السلام که درانجیل تشریف فرمودن آنحضرت از زبان حضرت عیسی نیز منصوص وموعود است تعند ورزیدند .

اکنون بطریق توطیهٔ مقصد . اعتقاد امت اسلامیه وعلمای حنفیه راکه درحق تورات وانجیل دارند . واعتقاد وارتیاب جهود و نصاراکه در امر دین دارند . و اصول جمعیتها را که برای تأسیس دین نصارا منعقد شده بودند . علی طریق الاجمال بیان مینمایم .

در معنیٔ این آیهٔ کریمه (وعندهم التورات فیها حکم الله) علما اختلاف نموده بعضی ازیشان چنان میکویند تورات عبارت ازان کلمات عشره است که حضرت موسی علیه السلام در کوه طور تلقی نموده بود . و بعضی اعتقاد بران دارند که کتاب معروف همکی تورات است . انکسانیکه بچشم امعان تورات شریف را مطالعه میکنند . شبه ندارم که قول اول را ترجیح نمایند .

(بحث)

فرقیکه درمیان مدلول آیهٔ شریفه (و عندهم التورات فیها حکم الله) وایهٔ کریمه (و یحرفون الکلم عن مواضعه) مشاهده میشود . درحق ان علمای محققین از آیهٔ اول استدلال نموده میکویند ممکن نیست که یهودیان کتاب شریف را که ازجانب خدا نازل شده باشد بهوای نفس خود تبدیل کردانند ودرحق تحریف نیز که درآیت ثانیه بیان شده است . میکویند درهنکام عودت یهودیان

از بابل که در انجا جلای وطن شده بودند. کاتبان جاهل نه بقصد بلکه از جهالت تحریف کرده اند. چونکه یهودیان درهنگام نفی مدت هفتادسال در بابل نشسته و درین مدت اسارت علمای فحول ایشان منقرض گشته ومفسرین ناتوان و نورس معنی تورات را چنانکه باید و شاید ندا نسته در تفسیر و تأویل تحریف کرده اند هرچند تورات شریف عبارت ازان کلمات عشره است که اساس حکمت عملیه والهیه برانست اما اسفار نیز کتاب نوامیس وشرایع وتاریخ مقدس انبیا وملل قدیمه است که آنرا حضرت موسی که رسولی عظیم الشان است وضع کرده است.

تا که ملت یهود بدین وشریعت موسی علیه السلام تبعیت نموده بعدل وحقانیت حرکت میکردند. از یکطرف ملت ودولت ایشان تازمین فلسطین وسوریه و اناطول وجزیرة العرب وعراق منتشر واز طرف دیگر توحید باری نیز بسیاری بلاد ودیار سائر وساری شده بود. چون بعدازان ازسبب اختلاف در دین جهود بد عتهای رنگارنگ بظهور امده بفرقهای بسیار منقسم گشتند و بسیاری شان از سبب صحبت واختلاط باطوایف روم و یونان اصنام پرست شده ودین ابا واجداد خود راترك کرده وانبیا را که برای اصلاح حال شان می آمدند غدر وظلم کردند پس احوال شان مختل وحکومت شان باغراض نفسانیه معلل شده بکلی مندرس و منقرض گردید. و افراد ایشان نیز بذلت و مسکنت دراطراف و اکناف جهان پراکنده و پریشان گردیدند.

عیسی علیه السلام که قدومش درتورات شریف تبشیر شده بود. درعهد قیصر اغستوس ودرزمان حکومت هردوس که یکی ازملوك

یهود بود . دربیت لحم بدنیا تشریف آورده ودرهنگام صباوت حضرت عیسی بعضی کرامات وخوارق عادات که ازوی بظهور امده بودند. باعث کین وتهور یهودیان گشته بود. بنابرین بجانب دیار مصر هجرت وبعد ازوفات هردوس باز بوطن خود عودت نموده وبسیاریٔ احوال غرائب اشتمال‌را اظهار وپیری‌را اشکار کرده واز بیت بطانه و ازدیگران هم یاری و امدادرا طلب نموده بود. چون دوازده نفر بوی بیعت کرده درنصرت وامداد یافت شدند. پس بعنوان نصرانی نائل گشته دین رادین نصرانی وان دوازده کس‌را نیز حواریون تسمیه کردند. اگرچه بعدازان عیسی علیه السلام دین‌را اعلان نموده ویهودیانرا که عقیدهٔ شان مختل شده بود. بسلوك طریق نجات وتبعیت احکام تورات دعوت کردن گرفت. مگر از کلمات عشرهٔ تورات که یکی ازان برای تعطیل کاروبار یوم سبت بود. انرا بیوم احد یعنی روز شنبه‌را بروز یکشنبه تبدیل کرده وگوشت خوك را نیز که در تورات حرام بود . حلال نمود . پس این ماده بر طبیعت یهودیان خیلی گران امده وبتهمت تغیر دین حضرت عیسی راگرفته پیش پلانوس که دران هنگام ازطرف امپراطور روما سپهسالار بودبرده واقامهٔ حجت نموده درطلب اعدامش شدت وحدت را اظهار کردند. اگرچه پلانوس دراجرای این امر توقف‌هم کرده باشد. اما سودمندنشده وامارهای عصیان وطغیان بظهورامده دس‌چار وناچار عیسی رابچار میخ کشیده صلب کردند. درکتب تاریخ یهود ونصارا احوال مزبور مذکوراست. میگویند عیسی علیه السلام بیهودیان گفته بود که شمااین هیکل‌را خراب بکنید. ومن انراباز درسه روز بنامیکنم.

ودرانجیل یوحنا این هیکل‌را بوجـود عیسی تفسـیر کرده است.
چون درانجیل مذکور است که عیسی درهنکام کرفتار شـدن
برب‌العالمین التجـا نموده رهائیٔ خودرا رجا و نیاز کـرده بود.
اما اکر حضرت عیسی درمدت سه روز اعادهٔ حیات خود را بیقین
میدانست. پس چرا اینقدر غم و الم را اظهار میکرد. چون ادم
میداندکه بعـد از خواب باز بیدار میکردد. پس باطمینان تمام پای
خودرا دراز کرده بخوبی میخوابد ایااین نیز مانند ان نیست. چون
درین کلام تناقض دارد پس معلوم میشودکه یافقرهٔ اول دروغست.
و یا فقره دوم جعلیسـت. در انجیل متانیز محرر است که عیسی هم
قتل خودرا و هم بعد از سـه روز باز زنده شـدن خودرا بسه نفر
حواریون اظهار کرده بود. واین سه نفر ازین خبرخیلی مکدر شده
بودند. از مکدر ومحزون شـدن ایشان نیز معلوم میشودکه ایشان
زنده شـدن عیسی باور نکرده بودند. زیرا که اکرکسی بدوستان
خودبکویدمن بجائی میروم. وبعد ازسه روزباز پس می‌آیم. ازین
سخن چرا اینقدر مکدر باید کردید. پس معلوم میشودکه این سخن
هم نامعقول است. در انجیل یوحنا نیز بیان شـده است که وقتی که
عاملان حـکومت برای بردن مسیح بباغچـهٔ مسمی جتمـانیه واصل
شـدند یکی از حواریون بنام پتروس با رزوی رهانیدن نفس خود
ومسیح شمشیر را ازغلاف براورد. عیسی علیه‌السـلام بوی کفت
شمشیر را درنیام بکذار. ومقاومت منمای. چه صلب عیسی وچه
بعد ازسه روزباز زنده شدنش از زبان خود عیسی صادر شده بود
ودر اناجیل هم بیان میکنند که مراد الهی چنین بوده وبرای مغفرت
امتش وکذشـتکان ابنای ادم ابتـلائی بوده است. اما اکر باز زندهٔ

میتوانست شد. ومراد خدا نیز چنین بود. پس کشیدن شمشیر رئیس حواریون شمعون یابرای مقاومت تقدیر خدا ویا از عدم تصدیق احیای عیسی ویا امر کسیٔ وی بامر خدا اقتضا مینماید. آیا این را عقل باور میکنند. نی نی. پس اناجیل مذکور انجیل صحیح نیستند.

ازمآل اناجیل اربعه واعتقاد نصارا نیز معلوم میشود که حضرت عیسی هفت روز بعد از صلب باز ظهور نموده ووالدهٔ خودرا تسلی داده و پس ازان در جایی معلوم باشمعون که یکی از حواریونست. واورا خیلی دوست میداشت. ملاقی شده برای نشردین نصرانی تشویق نموده بود از بیان مذکور هم چنان اقتضامی نماید که شخص مصلوب حضرت عیسی نبوده است. در (نبکشا) یعنی درجمعیت کبیر ازنیق قانونیکه در اعتقاد نصارا که اساس دین نصرانیان برانست وضع شده بود بیان شده است که حضرت عیسی درمیان اموات واحیا یکبار دیگر هم خواهد امد. چون حضرت عیسی هفت روز بعداز رفع بجانب سما بدنیا فرامده ووالدهٔ خودرا دیده وبعد ازان باشمعون الصفا نیز درجاییکه والدهٔ خودرا تعریف کرده بود ملاقی شده وصیت کرده است. پس موادمزبور نیز بعدم صلبش دلیلی قطعی میشود. درمقالهٔ عقیدهٔ نصرانیه که درجمعیت ازنیق باتفاق اساقفه که ازسه صدنفر بیشتر بودند قرار داده بیان کرده اند که یکبار دیگر هم عیسی بدنیا خواهد آمد. چون ازان دانسته میشود که بارسوم نیز حضرت عیسی بدنیا تشریف خواهد فرمود. پس بیان مذکور هم صلب عیسی را بخوبی درتناقض انداخته است.

چون روز صلب عیسی علیه السلام بعضی رهزنان نیز صلب شده باعث دهشت خواص عوام گردیده بود. علی الخصوص

حواریون ازترس وبیم مانند بیدلرزان کشته وهر یکی ازایشان افتان وخیزان بجائی کریخته پنهان شـده بودند. پس کسی نمانده بود که کنه وحقیقت این ماده را ازقوه بفعل آرد. علی الخصوص دعویٔ نبوت حضرت عیسی بعد ازعودت از مصر بوده. وذات مقدسش همواره دردشت وبیابان باحواریون کردیده بدعوت اشتغال میکرد. چون درزمان طفلی بجـانب مصر هجرت نموده ودرهنکام عودت نیز اوقات خـودرا درصحرا وهامون بنشر دیانت کذرانیـده بود. بنابرین رئیسـان یهودیان که درحق ان ذات بزرکوار عداوت کلی داشـتند شخص مبارکش رانمی شـناختند. بموجب بعضی روایات (یهودا الاسخر یوطی) که جای عیسی را بیهودیان نشـان میداد. باعیسی درشکل مشابهت داشت. پس همان شخص‌را یهودیان‌عیسی پنداشته بردار کشیده اند. درانجیل لوقا محرر است که دران شب که عیسی‌را بخـانهٔ سرکاهن بردند. کاتبان ورئیسـان یهودیان فراهم آمده وعیسی‌را درمجلس حاضر کردانیده پرسیدند که ایاعیسی توئی. کفت هرچه بکویم باور نخواهید کرد. وهرچه بپرسم جواب نخواهیدداد کفتند اکنون بنفس خوداقرار کرده‌است. وبصلبش قرار دادند. ایا معنای کلام هرچه بکویم باور نخواهید کرد. چنان‌نمی برایدکه اکر بکویم من‌عیسی نیسـتم باور نخواهید کرد. یعنی شمـا مردمان ستمکر هستید وتنها بشبهه و پندارحکم میکنید. وانکسانیکه معتقد صلب حضرت عیسی هستند اکر این فقرهٔ انجیـل را بدقت مطالعه نمایند. بیشك وشبهه ایشان هم مانند اهل اسلام بعدم‌صلب عیسی علیه‌السلام باور نموده حکم خواهند کرد که هراینه نه‌عیسی، بلکه شبیه عیسی‌را صلب کرده اند.

محل اقامت عیسی هم معلوم نبود. بلکه ان ذات بزرکوار مخفی بتأسیس دین نصارا اشتغال مینمود. چنانچه ازنصوص انجیل هم معلوم میشود که حضرت عیسی برهنمائی یهودای مذکور یافت شده است.

بروجه سالف البیان چون حضرت عیسی درطفلی ازوطن رامده بمصر رفته بود. ودرهنکام عودت نیز اوقات عزیزرا دردشت وصحرا میکذرانید. لاجرم ازشك وشبه وارسته است که تشخیص ذات مقدسش مشکل کشته بمضمون حکمت مقرون آیت شریف قرآن عظیم الشان (وماقتلوه وماصلبوه ولکن شبه لهم) شبیهشرا بردار کشیده اند. ومآل ایهٔ کریمه باتفاق مورخین نیز ثابت شده است.

چون یهودیان درحق عیسی علیه السلام بداندیش شده درجستجوی حواریون نیز سعی بلیغ بهم رسانیده بودند. پس چه حواریون وچه دیکران که ازملت یهود برکشته نصرانی شده بودند مانند نبات النعش متفرق کشته وهریکی بطرفی کریخته خودرا پنهان میکردند. بااین همه اکرچه حواریون درانثای کریزهم بهرجاییکه میرسیدند. درنشر دین نصرانی کمرهمت بربسته کوشش مینمودند. اما بعضی ازایشان طعمهٔ دشنهٔ تشنه زبان ظالمان کردیده. وبعضی نیز خودرا از انظار بدخواهان نهان کرده بجمع انجیل شریف موفق نشدند چنانچه برادر یوحنا یعقوب بروما رفته بتیغ ستم قیصر غالیانوس بقتل رسیده وشمعون الصفا نیز کرفتار شده بود. چون شمعون الصفا مردی خردمندو صاحب تدبیر بود. پس چنانچه ازحیل یهودیان رهائی یافته بود. اززندان رومانیز رستکار شده بجانب انطاکیه عزیمت نمود. بااین همه باز درزمان قیصر ستمکر نیرون ازحواریون

دولوس وشمعون در روما ومارقوس دراسکندریه بقتل رسیدند.
اگرچه درشکام حکام که بت پرستی رغبت تمام داشتند. حواریون
درپنجه ظالمان خونخوار گرفتار گشته بنوا هم اوردن انجیل شریف
دست اقتدار نیافتند. باین همه شاگرد ان ایشان خیلی رسائل را
بنام انجیل بقید قلم اورده دربازار انتشار انداخته بودند. چه دور
زمان اگرچه بعضی حکمداران دردین نصرانی در امده برای
یافتن یك انجیل صحیح بسیار جستجو کرده اند. اما چون
دردست ایشان نسخه های فراوان افتادند. اگرچه از انجمنها
تنها چهار قطعهٔ انجیل را که قریب یکدیگر بودند. انتخاب نمودند
دیگران رادور انداختند. وازان چهار انجیل یکی را بمتا ودوم را
بیوحنا که ازحوارین بودند. وسوم را بمارقوس که شاگرد پتروس
بود. وچهارم را بلوقا که انهم ازتلامیذ برد. نسبت داده اند
ولیکن چون اناجیل مذکور نیز بایکدیگر مطابقت تمام ندارند. پس
بسیاری ذوات رسالها بقید قلم اورده تناقض انهارا نشان داده اند
چون مقصد ما ازبحث ادیان قدما تنها توسیع وتنویر مدخل
تاریخ اسلام بود. بنابرین عنان شبدیز قلم را از میدان این امتحان
باز میداریم.
درمیان دعوای نبوت وعروج عیسی علیه السلام تنها مدت سه
سال ونه ماه بوده ودر ثنای ایقدر اندك مدت جمع ونشر انجیل ممکن
نبوده وبعد از انتقال حضرت عیسی حواریون ونصارانیز درپنجهٔ
ظلم یهودیان وحکام بت پرستان گرفتار گشته بلاهای گوناگون
مبتلا شده بودند. پس سرانجام چنین امر مهم معطل مانده وبنای
کارشان متزلزل شده وتأسیس دین نصارا چند صد سال درکشاکش

مانده بود. اکر بانیٔ قسطنطنیه یعنی قسطنطین نخستین که ابتدا مادرش بنام الني وبعدازان خودش نیز نصرانی شده بود. شمشیر شهنشاهی را برای نصرت وتأیید دین نصارا نمی کشید. هرآینه هنوز بسیاری سالهای دیکر هم سرانجام نمی توانست یافت.

اکنون برای اثبات این دعوی نتیجهٔ جمعیتهای اساقفه را که بجهت تأسیس عقاید دین نصارا کاه در ازنیق وصور ومالکیدونیا یعنی قاضی کوی وکاه درقسطنطنیه وافسوس یعنی ایا صولق منعقدشده اند. علی طریق الاجمال بیان مینمایم. وکسانیکه تفصیل ازا میخواهند باید کهدرمفتاح العبر دربحث مسیح علیه السلام مراجعت فرمایند.

بروجه سالف البیان درمیان طوائف نصرانیان عدم اطراد اناجیل باعث قال وقیل کردیده. وحرن دنعمان نام اسقف بعضی اقوال بدعت اشتمال را ایجاد ودرمیان اساقفه مباحثات ومقالات را احداث کرده ودرزمان قیصر تلاودیوس بطریق انطاکیه یونس اسمیصانی نیز بتوحید یزدانی اهتدا وبعضی کسان بمذهبش اتباع نموده دردین نصرانیان اختلاف فراوان حاصل شده. وتازمان قسطنطین ممتد کشته بود. بس برای بحث ومناظرهٔ اعتقاد اریوس که بتوحید معترف بود. بادو نفر اسقف دیکر در تاریخ نوزدهم سال جلوس قسطنطین بزیر ریاست بطریق اسکندریه بنام الکساندر مجلسی از اساقفه ترکیب وترتیب یافت. قسطنطین رای الکساندر را تحسین نموده فرمود تا کفرا ریوس را اعلان نمایند. بعد ازان الکساندر برای وضع وتأسیس دیانت نصرانیه عقدانجمنی مناسب دانسته در ازنیق جمعیتی مرکب ازدوهزار وسه

صد نفر اسقف منعقد شده بعد از مناظرهٔ فراوان مقالهٔ معروف راکه امانت میخوانند باتفاق رأی سه صد و هژده نفر اسقف ترتیب وتسجیل ساختند. درمیان این مجلس ومیلاد حضرت عیسی از سه صد سال بیشتر گذشته بود. بعدازان بطریق قسطنطینه اوسیانوس که از اساقفهٔ اسکندریه و از معتقدان مذهب اریوس بود. ودیگر رفیقانش برای مباحثهٔ اعتقاد اوسیانوس بهر نوعیکه توانستند. بعقد انجمنی امر قسطنطین را صادر گردانیده ودر صور جمعیتی منعقد گشته وخیلی از اساقفه فراهم امده مانند اول مذهب اریوس را رد واثانیوس را زده تحقیر کردند. قسطنطین این خبر را شنیده ازدادن رتبهٔ بطریق قسطنطینه باوسیانوس نادم وپشیمان شده بود. بعداز وفات اوسیانوس معتقدان مذهب اریوس بازفرصت یافته بقسطنطین بیان نمودند که اگرچه مذهب اریوس حق بود ولکن چه فائده که در جمعیت ازنیق اریوس رابیگناه ضال وتحقیر کرده‌اند. وبدلائل عقلی توحید را چنان مفصلا تعریف کردند که. قسطنطین نیز بقبول دین توحید شغف تمام حاصل کرده بود اما اسقف قدس شریف کیریوس ازمیل نمودن قسطنطین بتوحید خبر یافته زود نامهٔ نوشته فرستادکه از قبول نمودن توحید حذر باید کرد. بنابرین قسطنطین باز برهمان اعتقاد تثلیث قایم ماند.

ملوك وسلاطین که بعد از وفات قسطنطین نخستین برکرسیٔ حکمرانی می‌نشستند. چون بعضی ازایشان بمذهب اریوس اهتدا وبعضی نیز بعقیدهٔ جمعیت ازنیق اقتدا مینمودند. پس هرمذهبی که امپراطور زمان میداشت. بطریق قسطنطینه رانیز از همان مذهب انتخاب میکردند. وبعضی ملوك در خصوص دین ومذهب مبالات

نموده بکار اساقفه هرکز مداخله نمی کردند وچون بعضی از اساقفه
چنان بیان کردند که در انجیل کفته است که کلمه کوشت شد.
ونکفته است که کلمه انسان شد. وبهمین دلیل از تثلیث عدول
نموده بدو اقنوم معتقد شده. یعنی پدر وپسر اعتقاد نموده
وعیسی را عبارت از کلمه بند اشته منفی شده بودند.
بنابرین دویست وپنجاه سال بس ازجمعیت ازنیق جمعیتی دیکرنیز در
قسطنطنیه منعقد کشته وبعد از مباحثهٔ فراوان ومناظرهٔ بیپایان
بمعتقدان اعتقاد مذکور لعنت کرده تکفیر نمودند. وبعد ازان
معتقدان جمعیت ازنیق یك فقرهٔ دیکررا یعنی (باز روح القدس که
از پدر منفی شده است ایمان مینمایم) علاوه کرده کفتند هرکه
بعدازین درعبارهٔ این مجموعه کم وبیش نماید. بروی لعنت باید کرد.
این جمعیت هم نزدیك شش صد سال بعد ازمسیح منعقد شده بود.
چهل سال بعدازین جمعیت شخصی بنام (نسطوریوس) بظهوراٰمده
کفت ازمریم انسان زائید وازخدا کلمه زائید لاجرم مسیح خدا
نیست. بل انسان است. وقبل ازوی اعتقاد اسقف (ناودوس)
و (دیوذوسوس) نیز چنین بود. چونکه ایشان هم میکفتند از
مریم مسیح زائید وازخدا کلمه زائید. کلمه که ابن ازلیست. بمسیح
محدث حلول نموده بابن الله مسمی کردیده است. چون ایشان هم
دوفرزند خدارا اثبات مینمایند. چونکه میکویند یکی ازلیست.
ودیکری فانیست پس در باب تدقیق وتحقیق این اعتقاد نیز در
(افسوس) یعنی در (ایاصولق) جمعیتی دیکر مرکب ازدو یست
نفراسقف منعقد کشته مقالهٔ مذکور را ابطال وکفرقائلان ازااعلان
نموده لعنت کردند. اکرچه نسطوریوس رابمحل مسمی (اخمیم) که در

صعید مصر واقع است منفی کردند. با این همه مذهبش در بلاد شرقی ازفارس وعراق وموصل وجزیره تافرات منتشر گشته ونصرانیان دیار مذکور عیسی را انسان میپنداشتند. بطریق اسکندریه (دیوقسورس) نیز میگفت مسیح ازدو جوهر یك جوهر وازدو اقنوم یك اقنوم وازدو طبیعت یك طبیعت وازدو مشیت یك مشیت است. اما چون دیگر بطریقان جناب مسیح را دوجوهر ودو طبیعت ودو مشیت ویك اقنوم میدانستند. پس انهم چه ایشان را وچه پیروان مذهب ایشان را لعنت ونفرین کرده است. بیست ویك سال بعد ازجمعیت افسوس بامر قیصر مرقیانوس در (ماکیدونیا) جمعیتی دیگر نیز مرکب ازدویست وسی وچهار نفر اسقف عقد گشته اعتقاد دیوسقورس را ابطال ورأی جمعیت ازنیق را تأیید کرده وزن مرقیانوس دیوسقورس رازده ومعتقدانش را نیز ضرب وطرد نموده ولعماران قیصر مرقیانوس درکافهٔ ممالك که بزیر حکم داشت. نامها فرستاده امر نمود که همکنان عقیدهٔ معتقدان جمعیت ازنیق را برحق بندارند. وهرکه بدان مخالفت نماید. اورا قتل کنند. درهنگام مرور دیوسقورس ازقدس وارض فلسطین ساکنان انجا مذهب وعقیدهٔ اس را قبول کرده وچون اهالی مصر واسکندریه پیش ازان بوی بیعت کرده بودند پس دیوسقورس هم بسیاری اساقفه را ازمذهب خود نصب وتعیین نمود. چون درزمان صباوت نام دیوسقورس یعقوب بود بنابرین پیروانش را یعقوبیه میگویند.

چون بعضی اساقفه مسئلهٔ تثلیث مسیح را نیز احداث کرده بودند. پس بردیك صد وشصت سال بعدازین جمعیت درقسطنطنیه باز

جمعیتی دیگر عقد گردیده منکران بعث واقرار کنندگان تناسخ را لعنت نموده کفر ایشان را نیز اعلان کردند.

نتیجهٔ جمعیتهای مذکور دین نصرانی را بسه فرقه تقسیم نموده معتقدان مجلس ازنیق وافسوس باسم (ملکائیه) وپیروان مجمع ثلث بنام نسطوریه وقبول کنندگان مذهب دیورستورس نیز باسم یعقوبیه تسمیه گردیدند.

بعدازان هم درمیان رؤسای روحانیه شقاق وارتیاب بظهور امده مذهب جمعیت ازنیق بدو مذهب یعنی بمذهب (اورتودوقس) و (قاتولیك) متفرق شده وازهریکی چندین فرقهای متعدد بوجود امده وبعداز مدتی مذهب (پروتستان) نیز بظهور امده وازانهم خیلی مذاهب حادث شده‌اند.

هرچند دراوائل دردین نصرانی رأس مذاهب سه مذهب یعنی ملکائیه ونسطوریه ویعقوبیه بودند. ولیکن بمرور زمان بمذهب نسطوریه ویعقوبیه ضعف امده واز معتقدان این دومذهب درمصر وحبش وعراق خیلی اندك مانده واورتودوقس یعنی مذهب ملکائیه وقاتولیك وپروتستان باطراف جمیع اوروبا وامریقا وبعضی بلاد شرق منتشر گشتند.

اگرچه اساس دین هرسه مذهب برتثلیث مبنیست. با این همه درمیان خوداختلاف هم دارند. اورتودوقس وقاتولیك درمعابدخود تصاویرحواریون واولیای دیگر رانیز گذاشته تعظیم وتکریم مینمایند. اما پروتستان چنین حرکت را ازحرکت بت‌پرستی شمرده درعبادتخانهای خودتصویر نمیگذارند. نان وباده که درانجیل مذکوراست. قاتولیکیان درکیفیت انهم تأویل نموده میگویند چون حضرت عیسی حواریون را

نان وباده داده گفته بود که در وقت خوردن نان گوشتم را
ونوشیدن باده خونم را بیاد آرید. پس نان گوشت شد وباده هم
خون گردید. اکنون هم دروقت معین قاتولیکیان این سنت را بجا
آورده نان راگوشت وخمر را خون عیسی پنداشته بخوبی میخورند
ومینوشند. واورتودوقسیان درهنگام خوردن نان وشراب تنها
گوشت وخون عیسی را بیاد می‌آرند. اگرچه اختلاف ایشان
در اوائل عبارت از چنین چیزها بود. ولیکن اهسته اهسته
عداوت ایشان محکم‌تر گردیده خونیکه درظهور دین نصرانی
درمیان بت‌پرستان و نصرانیان ریخته شده بود. درمیان
پیروان این سه مذهب بیشتر ازان ریخته شده چندین جایهای
معمور خرابه زار شده اند. چون پیش ازین بیان کرده بودیم که
اساس دیانت اکثر نصرانیان برتثلیث است. پس سبب معتقد شدن
ایشان نیز بتثلیث ایضاح نمایم. عیسی علیه‌السلام بی‌پدر پیدا شده
باعتقاد نصرانیان درهنگام صلب شدن نیز گفته بود که من بطرف
پدر میروم. شمعون الصفا گفته بود که تو فرزند خدا هستی. و از
فرط محبت ملاحظه نکردند که چنین الفاظ درمیان بنی اسرائیل بچه
وجه استعمال میشدند. و از روی محبت در حق حضرت
عیسی مبالغه های بسیار کرده درگردابی در افتادند که رهای یافتن
از چنین بحر خونخوار خیلی دشوار است.

اگر عباره های انجیل را بنظر تفرس مطالعه نمایند. بخوبی
دانسته میشود که عیسی نیز در لفظ فرزندی بادیگران اشتراك تمام
دارد. چنانچه در انجیل وارد شده است که حضرت عیسی در
هنگام وعظ بحواریون گفته است که دشمنان خودرا دوست دارید

انکه شمارا لعنت کنند شما اورا تبریك نمایید. بدی کنندکان را احسان کنید و انکه شمارا بیازارد . شما اورا تصلیه بنمایید. تابفرزندی پدر تان که دراسمان است لایق شده مانند پدر خود تام ودرست بشوید. وصدقدرا بنهان بدهید. تاریا نشود. چونکه نزد پدر مزدان نخواهید یافت. درین ایات انجیل فرزندی وپدری باسائر ناس بصورت اشتراك ذکرشده است. بنی اسرائیل نیز وقتیکه بنزول تورات منسرف شدند. میکفتند ما مانند دیکران نیستیم. بلکه ماعیال واولادخداهستیم. یعنی ماازبندکان خواص الخواص خداهستیم. بس دقت باید کرد که بنی اسرائیل این‌جنین‌الفاظ را بکدام جا استعمال میکردند. مکرنصارا از فرط محبت تدقیق وتحقیق نموده عاقبت الامر درکرداب تثلیث افتادند. جون بدلائل قطعی اثبات شدکه الفاظ پدری و فرزندی ازچه کنایه بودند. اکنون پیبری عیسی را نیز باز از انجیل اثبات مینمایم. درانجیل متا درفصل دهم عیسی علیه السلام بحواریون خطاب نمود که انکسانیکه شمارا قبول نمودند مرا قبول کرده اند. کسانیکه مرا قبول کردند. فرستندهٔ مرا قبول کرده‌اند. ازین آیت بصراحت معلوم میشود که عیسی ازجانب خداارسال‌شده است. درانجیل یوحنا درفصل پنجم نیز محرراست که عیسی علیه السلام کفت من بمشیت خود برای کار نیامدم . بلکه من بمشیت فرستنده برای عمل امدم. جون دراین ایت هم پیبریش بصراحت ذکرشده است. بنابرین ای علمای دین عیسوی ایاا کنون بشما شایانست که باعتقاد تثلیت که ضد عقل ومخالف نقل است وتناقض وتباین نیز بدلائل قطعیه مانند افتاب ظاهر و باهر

شده است معتقدبشوید. نی نی. پس باید که بوحدانیت خالق کون ومکان که بنص انجیل وقرآن عظیم الشان ثابت شده است. تصدیق نموده روز قیامت که مانند ماشما هم باور میکنید. بحال صدق و سلامت بحضور باری حاضر شده همکنان ما بنعیم آخرت باهم نائل بشویم. مابعد الیقین الا الضلال.

اکنون تثلیث را نیز بیان مینمایم. وامید واثق بران داریم که درین باب دم هیچ کس از ارباب عقل و انصاف اعتراض نخواهد کرد.

(درعقیدهٔ نصرانیه تلیث چیست)

پسروپدروروح القدس رایك خدا میدانند. اکنون این را بیراندکی تشریح نمایم. سه چیز یك شد ویك چیز سه شد. ازین اتحادوافتراق چه حاصل شد. پسرپدرشد وپدر پسرشد وروح القدس جسد وجسد روح القدس شد. جوهر مجردجسم وجسم جوهر مجردشد. بیکان مکاندار ومکاندار بی مکان شد. قدیم حادث وحادث قدیم شد. قایم بالذات قایم بالغیر وقایم بالغیر قایم بالذات شد. فانی باقی وباقی فانی شد. حضرت مریم نیزهم مادر خداوهم دخترخداوهم زن پسر خدا وهم زن خداشد. موبدان نصرانیان درین باب بحث ومناظره را قبول نمیکنند. اکراز ایشان بپرسند که آیا سه یك میشود. میکویندآری سه یك میشود. ومیکویند خدایکیست وروح القدس وپسر صفت اوست. وروح القدس را بکلمه وکلمه را بعلم تفسیر می نمایند. مکر ازروی قاعده این هم نمیشود. جونکه

علم اکرچه ازصفات خداست. مکر فرزندی بپدر وپدری بفرزند هرکز صفت نمیشود. اما ایشان بزعم خود میکویند چون کلمه جسد شد ودوچیز یك شد بنابرین صفت هم میشود. اکرچنان باشد درآنحال نیز تثلیث تثنیه میشود. وچون خدا وکلمه که جسد شد ازان یك خدا میشود. ودویك میشود ویك دومیشود. وسه دو میشود ویك میشود. ویك سه میشود ودومیشود. پس پریشان وپراکنده ومغشوش ومشوش میشود. اکنون ازتشریح مذکور بخوبی ظاهر کردیدکه پسر و پدر وروح القدس فراهم آمده هرکز یك خدا نمیشود. چونکه دریناعتقاد تناقض وتخالف وتنافی مانند خورشید آشکاراست. درهنکام ظهور زردشت دین صابئه اشتهار وانتشار یافته تاجداران بسیاری دیار بپرستش خداوندان بیشمار آغاز مینمودند. وچنانچه زردشت بتصورانکه مردمان ازافکار تعدداله نیز بکلی تباعد نمایند. کفته است که خدا خیررا فکر نمودازان نور بظهور آمد. وشررا فکرکرد ازانهم ظلمت حاصل شد. وازاتحاد آن نور وظلمت عالم بوجود امده است. همچنین قسیسان شرق نیزان دین حق راکه درزمان شهنشاهان بت پرست روما که قاتل حواریون بودند بظهور امده بود. درمدت سه چهار صدسال بدین هیئت وقیافت کذاشتند. وکرنه حاشا عیسی علیه السلام وحواریون رضی الله تعالی عنهم ازچنین بحث ومناظره خیلی دورهستند. چونکه اصحاب عقول همیشه ازاعتقاد متناقض ومتخالف ومتنافی ومتنافر بری الذمه می باشند. مولف این کتاب تاحال باهر عاقل وعالم عیسوی که ملاقات کرده باشد ازایشان هیچ یکی راندیدکه موحد نبوده باشد.

چون حضرت مریم ازاولاد داود علیه السلام بانوی اهل

حسب ونسب بود وعیسی علیه‌السلام ازوی بی‌پدر بدنیا تشریف فرمود. پس ازظهور چنین امر عظیم خویشاوندان وهمسایکانش خبر یافته وکیفیت مذکوررا خیلی دشوار نداشته قیل وقال‌را بدرجهٔ رسانیدندکه یوسف النجارهم که بمثابهٔ شوهر حضرت مریم بود ازحدوث حملش بسیار مکدر کشته خواست‌که افتراق نماید. اما چون عفت وعصمت حضرت مریم نزدش مسلم بود. پس باستنطاق مریم اغاز نمود. اکرچه حضرت مریم آمدن یک‌فرشته بصورت بشرودیدن ومرده دادنش بولادت مسیح چنانچه واقع شده بودبی‌کم وکاست تقریر نمود. ولیکن یوسف وقوع چنین کاررا محال دانسته مریم‌را ازخانهٔ خودبدر کرد. ودرشب فرشته‌را درخواب‌دیدکه قول مریم‌را تصدیق میکند. پس مریم‌را بازبخانه آورده وبرای نکهبانئ عیسی علیه‌السلام ازسوء قصد بدخواهان درکتم ماجرا اهتمام تمام بهمرسانید. بمضمون سعادت‌مقرون آیهٔ کریمهٔ آتی‌الذکرکه آرایش ایوان دلاغتست بدین وجه وضع حمل شایع کشت. آیه (یا اخت هارون ما کان ابوک امرأ سؤ وما کانت امک‌بغیا) یعنی ای‌خواهر هارون پدرت مردبدکار نبود ومادرت‌هم روسپی نبود. پس چکونه بچنین کارزشت ارتکاب نمودی کفته تحقیر وحقیرش کردند. مریم نیز صورت وقوع حمل رابیان کرده بجهت محافظهٔ فرزند دلبند خود همراه یوسف بجانب مصر روان شد.

بحث

ایا بی پدر فرزند پیدا می‌شود. اکرچه بقاعدهٔ تناسل نمی‌شود مکر چون برروی زمین بدایت تکوین هر مخلوق امریست اشکار.

وچنانچه سائر حیوانات بی پدر و مادر بوجود امده اند نوع انسان نیز بی پدر ومادر پیدا شده است . اگرچه قدمای طبیعیون که از هدایت الهی محروم وازاصول طبیعت جاهل بودند بقدم نوع قائل گشته اند ولیکن حکمای اسلام نیز بطلان خیال فاسد ایشان را که ببراهین قاطع عقلی اثبات کرده اند . درکتب کلامیه مسطور هستند. درین عصر اخیر نیز طبیعیون میگویند این نوع بشر نوعی مخصوص پیدا نشده است بلکه از سائر حیوان درجه بدرجه ترقی یافته بدین درجه واصل شده است . وبعضی ترهات‌را ایراد کرده اندکه درحوصلهٔ تعبیر نمی گنجند. چنانچه گروهی از ایشان تصویر غولک‌را ساخته ودرهربطن خلقتش‌را بیک‌خط مشابهت‌زیاده ترگردانیده ودرچند بطن حصول‌پذیر شدن شکل انسان رانشان میدهند. وبعضی ازایشان کتابهارا نوشته بیان کرده‌اندکه انسان ازترقی تناسل بوزینه ونسناس واورانکوتان بوجود امده‌است . اگرچه بابطال رای ایشان متصدی شدن بمالایعنی اشتغال نمودن است اما چه فائده‌که بسیاری مطالعه کنندکان کتابهای ایشان قاعدهٔ‌تناسل واصول‌طبیعت‌را چنانکه باید وشاید ندانسته بمغالطات شبیه حق فریفته شده خودرا از اولاد واحفاد میمون ونسناس پنداشته ازایقاع خیرکه ازمقتضیات تکالیف شرعیه واخلاق ملکیه است معاف دانسته باطوار بهیمی واخلاق سبعی متخلق میشوند. واگربیم حکام وقوانین نمی داشتند هرایینه دراجرای تمامی کارهای بداندیشه هم نمی کردند . لاجرم ابطال هذیان وخرافات ایشان‌را باچند سخن وظیفهٔ ذمهٔ انسانیت میشماریم .

اکنون از (ژئولوزی) یعنی ازعلم طبقات ارض یك باب

مباحثهٔ محسوس و معقول بکتیم • عارفان این فن میدانند که قدیم ترین طبقه طبقهٔ صوانیه یعنی طبقهٔ سنك صوماق است • ودرین طبقه بحسب الخلقه دردرجهٔ پائین تر بجز اصداف که تحجر نموده اند اثری دیگر ازحیوان یافت نمیشود • واین حیوانات تا این زمان نیز درآب بکثرت ووفرت یافت میشوند • گیریم که ایشان درخلقت ترقی یافته تا درجهٔ ذوالمعیشتین یعنی تا درجهٔ نهنك وسنك پشت که چه درآب وچه درختکی زندگانی میکنند میتوانند رسید • ولیکن باثبات آنهم هرگز قادر نمی توانیم شد • چنانچه اکنون هم اصداف وتمساح موجود است مگر سلسلهٔ حیوانات متقار بة الخلقه که ازدوسه امتزاج یافته باشد موجود نیست • همچنین ازحیوان بحری ماهی پرستو که ذوجناح است • تا طیور سباح یعنی تا جانوران که شناوری میکنند بروجه سالف البیان سلسلهٔ موجود نیست واز اورانکوتان که ازنوع میمون است ودرخلقت ظاهری باانسان مشابهت دارد سلسلهٔ که تادرجهٔ انسان ترقی کرده باشد نیز یافت نمیشود • وهلم جرا • بنابرین حیوان ونبات بانواع مختلفه پیداشده وهریکی درذات خود نوعی مخصوص است مگرحیوان ونبات عائله عائله قریب یکدیگر بوده اگرچه بعضی از عائله های حیوان بایکدیگر مقارنت نموده دریك بطن تناسل مینمایند • ولیکن درهمان بطن تناسل ایشان منقطع گشته ببطن دیگر تجاوز نمینمایند چنانچه استراز خر و مادیان حاصل شده در همان بطن تناسلش منقطع میگردد • ولیکن نبات ازین قاعده مستثناست • اگرچه درمیان انواع متقاربه حصول تناسل بتلقیح یعنی بپیوند صورت می بندد. مگر درمیان دوچیز یك چیز حاصل نمیشود • مثلا اگر آلوبالو باآلو پیوند کردد

آاو حاصل میشود • وعمل این تلقیح مانند عمل غرس است • چون درخت خلاصهٔ خاك است پس میوهٔ که ازپیوند حاصل میشود از میوهٔ درخت که درزمین نشانده باشند خوبتر میشود • اما چون نوع اعلای نبات بنوع ادنای حیوان قریب است پس انهم چنان تلقیح را قبول نمیکنند • مانند درخت خرما • نتیجه • انسان ازنوع دیکر منشعب نشده بلکه نوعیست مستقل • وبامتیاز قیاس وتطبیق ونطق وترقی وحفظ کلیات ازسائر حیوان بکلی متباعداست • وبدلالات علم طبقات الارض نیز برروی زمین ازسائر حیوان متاخر وتکوین ظاهر شده است بحکم (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها رجالا کثیرا ونساء) ظهورش بتکوین امریست معقول • وتکوین ادم علیه السلام باخبار کتب مقدسه نیز بما منقول است • وچون انسان اول بی پدر ومادر پیدا شده است پس چرا پیدا شدن حضرت عیسی را بی پدر انکار نمایم • آیاما اسرار تکوین را میدانیم • نی نی • مادر بمثابهٔ کشتزاراست • وچنانچه جناب جهان افرین روی زمین را باجمیع تخم ها افریده است اکر مریم را نیز تنها بدم مستعد ابستن افریده باشد چه لازم می اید • پس چکونه بحرف انکه این کیفیت مخالف عادت تناسل است خصوصیت تکوین را که بفعل ثابت شده است انکار میتوانیم کرد •

بانکار اشیا که عقول قاصرهٔ مابدان نمیتواند رسید آیا برای خود عقل وفراست ویا درایت وکیاست را اثبات مینماییم • اکر علم وجهل خودرا بمیزان انصاف بسنجیم هراینه جهل ما مانند دریا وعلم ما یك قطرهٔ ان هم نمیشود •

انکار معجزه یا ازتاریکی دل ویا ازکمال جهل بوجود می اید •

معجزه چیست . معجزه آنست که اسرار طبیعت‌را دانسته درحین حاجت چیزیرا ازقوه بفعل اوردناست که دیگران دراتیان مثل ان عاجز مانند . مثلا هرکس میداند که درهوا وزمین‌آب موجوداست . چنانچه موسی علیه‌السلام درصحرای تیه‌برای دفع حرارت بنی اسرائیل دوازده چشمهٔ اب بیرون آورد . مصطفی علیه السلام نیز درمکان(ثنیة‌المرار) ووادی‌المشقق عساکر اسلام‌را آب‌داده‌تشنگی ایشان‌را زائل گردانید . عیسی‌علیه‌السلام هم کوران وبرص‌داران را ازدرد وعلت رهایی میداد . هرچند ایشان نیز مانند مابشر بوده بیدا کردن‌قادر نبودند . مگر ذات مقدس ایشان بخلقت تام مظهر وقلب مبارکشان اینهٔ منور صورغیبیه بوده درهنگام احتیاج بوحی‌الهی اسرار طبیعت‌را کشف نموده خوارق عادات‌را اظهار میکردند . ماهم‌بدین‌باور کرده تصدیق مینمایم جونکه دانستن‌اسرار طبیعت علم‌است . چنانچه درزمین آب یافتن علم رأفت وازهوا آب براوردن علم کیمیا وبیمارانرا معالجه نمودن علم‌طب است . مگر‌بیغمبران عظام صلوات‌الله‌علیهم اجمعین ازعلم‌الهی بطریق استفاضه تعلم یافته اسرار طبیعت‌را میدانستند . ودیگر مردمان ان علوم وفنون‌را که بوجود امده‌اند بسعی وتدریس حاصل مینمایند .

فنون وعلوم چیست

نتیجهٔ‌تجربه‌وتصادف‌والهامست

تجربه

مثلا اگرکسی بخواهد که دروسط سطحی ستونی را باستقامت تمام نصب نماید . نخستین امکان اجرای انرا تصور نموده یک‌نمونهٔ خرد بتجربه شروع میکند وازچهار ارکان‌سطح مقیاسهای دقیق

کرفته بکمال تکلف چند بار تجربه نموده بالتقریب وسط سطح را یافته وستون‌را نصب کردانیده و بعد ازآن صورت مستحصله‌را بفکر دقیق و تأمل تمام نکاه انداخته وسط خط موهوم که سطح را تنصیف مینماید مرکز عمود مشاهده میکنند. وصورتیکه سطح‌را نصف میکنند یافته ازنقطه‌های نهایت خطوط اربعه که محیط سطح هستند بخارج سطح ازطرفین طولا ویاعرضا دودوقوس ترسیم کرده ونقاط تقاطع قوسها بایکدیکر فراهم آمده سطح منتصف میشود. وبوجود این صورت قاعدهٔ یافتن وسط سطح نیز منکشف میکردد. ودرآنصورت ازسرخطی که‌سطح را تنصیف میکنند یکبار ازیسار و یکبار ازیمین بخط دودوقوس تشکیل کرده وان نقاط را که‌قوسها تقاطع کرده اند بخطی وصال داده وان خط نیزکه سطح را تنصیف میکنند تنصیف کشته ازهرطرف بقیاس ثابت میشود که‌نقطهٔ تقاطع دوخط وسط بوده است و قاعدهٔ نصب عمود بوسط سطحی باستقامت تمام بالتجربه بظهور آمده واین صورت ضبط وتحریر شده موجب سهولت اخلاف میکردد واین مسئلهٔ ریاضی نیز علم میشود.

تصادف

مثلا اکر نقاشی بخواهدکه بترکیب الوان اصلی رنکی کاکون حاصل نماید. ابتدا چند رنك‌را باهم آمیخته تجربه میکنند. واکر ازین ترکیب رنکی که خواهش داشته باشد بخلاف أن رنکی دیکر نیلکون پیدا شود. پس پیدا ست که مقصد آن چیزی دیکر بوده ورنك هم رنکی دیکر حاصل کردید. وچون آن رنك بتصادف حاصل شده‌است. پس‌آنرا ضبط نموده مینویسدکه‌ازاجتماع اینقدر

وزن ازفلان فلان رنك رنكی چنین پیدا میشود واین هم علم میشود واین علم بالتصادف بوجود می اید. وهلم جرا

الهام ورویا

مقرراست که اکر یکی از پرندکان ودرندکان وچرندکان به بیماری دوچار شود دوائیکه دافع آن مرض باشد خود بخود بالهام می یابد. دراکثر اوقات مشاهده شده ومیشود که کربهٔ ویاسکی بعلت قبض کرفتار شده وکیاهیکه قابل اسهال باشد بلاتعلیم یافته خودرا مداوا مینماید. زاغ هم بمنقار خود آب دریا کرفته وحقنه نموده ازقبض رهائی می یابد. وبعضی طالبان علم نیز که قلب منور دارند درحل مسائل مشکل یاملهم میشوند ویادر رویا حل نموده دروقت بیدارشدن خوش وخرم میکردند. چنانچه ابوعلی سینا ترجمهٔ حال خودرا خود نوشته بیان کرده است که چندین مسائل مشکله را درخواب حل کرده ام. ازچندین رجال دیکر هم مسموع ومنقول است که امری چنین درنفس خودشان نیز واقع شده است.

چون حال برین منوال است پس معلوم کردید که هرآیینه همکی علوم وفنون ازاسباب ثلثهٔ مذکوره بوجود آمده اند

بحث

درباب ملهم بودن دواب وطیور چه ازعلمای اهل کتاب وچه ازحکمای طبیعیون هیچ یکی انکار نمی تواند کرد . ومعلوم است که الهام درحیوانات که ذوی العقول نیستند بیشتر میشود وحکمتش آنست که نوع بشر بیاری فهم ونطق که بدان ممتاز است بجلب منفعت ودفع مضرت مقتدر بوده باعمال فکر وحواس امور ضروریهٔ خودرا حاصل میکنند . وچون سائر حیوانات ازتدارك وسایط

وآلات عاجز هستند پس ایشان نیز مانند ماسود وزیان خودرا دانسته درتدبیر معاش ملهم میشوند • اگر باحوال سمور وزنبور ومور بامعان نظرنگاه انداخته شود در تحصیل معاش وامر انتعاش احوال این جانوران ناتوان محیر عقول است • ازین تفصیل معلوم شدکه بتلقی وحی والهام درجمیع حیوانات جناب یزدان استعداد وقابلیت احسان فرموده است • وهر نوع حیوان فراخور حال وشان خود ملهم میشود • هرچند ترکیب ظاهری انسان از دیگر حیوانات اتم واحسن وقوای باطنیش نیز بظاهر متناسب است ولیکن ازکفایت عقل وفراست در تلقی وحی والهام از سائر حیوانان دونست • مگردر اموریکه ماورای عقلند بوحی والهام محتاج میشود • وچون انسان در تدبیر امری مشکل فرومانده متحیر ومتفکر میگردد • پس عجز خودرا اعتراف کرده و بلطف وعنایت جناب باری تشبث نموده باسبابیکه برحمت الهی کسب استحقاق نماید توسل ورزیده قلبش که مورد الهام و وحی است مانند آیینهٔ مجلی بقبول عکس صور غیبیه مستعد میگردد • بروجه بیان مذکور چنانچه هرنوع حیوان فراخور حال وشان خود بکرامت الهی مظهر میشود باثار عجیبه ودلائل قطعیه مثبت است که نوع انسان درمیان نوع خود نیز درعقل وفراست از یکدیگر تفاوت کلی دارند • ودرمیان افراد بنی آدم که اکرم مخلوقات است انقدر تفاوت یافت میشود که در یك عصر درمیان اینقدر مخلوق که از یك ملیار بیشترمی باشند تنها چند نفر بعقل وکیاست مشتهر میشوند • از مطالعهٔ کتب مقدسه وتواریخ امم سالفه علم الیقین بما معلوم میگردد که دراثنای مدت هفت هزار واینقدر سال ابنای بشر که از جسراین دارناپایدار

مرور نموده اند . درمیان ایشان ذواتیکه بقوهٔ ایجاد مالك بودنا خیلی کم یافت شده اند . وآن ذوات بابرکات نیز بدوقسم منقسم کشته قسمی که تنها بهوش وخرد علوم وفنون را ایجاد کرد و بانتظام تمام امر معاش نوع انسان را آسان نموده‌اند . ایشان فلاسفه وحکما هستند . وقسم دیکرکه اتم واکمل ابنای بشر بود وقلب مبارك شان مورد انوار پروردکار ومخزن اسرار کردکار کشته تدبیر معاش ومعادرا بما تعلیم وتفهیم فرموده‌اند ایشان نیز انبیای عظام ورسل کرام هستند . صلوات الله علیهم اجمعین وچون اولیا واتقیا رضی الله تعالی عنهم بسنت شریف انبیا واصفیا اقتدا نموده به تبعیت شان ممتاز وسرافراز شده اند پس ایشان‌را صنفی مستقل حساب نکردم .

نتیجه

چون بالنسبه تفاوت درجات استعداد حیوان و انسانکه بتلقیٔ وحی والهام دارند بدلائل یقینیه معلوم کردید پس اقتدار اکمل نوع انسان یعنی رسل کرام علیهم السلام که بواسطهٔ وحی الهی براسرار طبیعت اطلاع یافته در اظهار معجزات قوت خودرا نشان میدادند بدرجهٔ ثبوت رسید وصدق وحی و معجزه ونبوت نیز ظاهر کشت . (ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء) چون این امور غامضه عقلا بحیز ظهور واثبات رسیدند پس درین مدعا قلب خودرا به تفسیر ایات کریمه که درحق نمل ونحل نازل شده اند نورانی کردانیده اکتفا مینمایم (قالت نملة یاایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده) یعنی مورچهٔ بکروه مورچکان کفت ای مورچکان بمساکن خود درآیید، تاسلیمان ولشکر یانش شمارا پایمال نکردانند . (واوحی ربك الی النحل

ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون) معنی شریفش انکه پروردکار تو زنبورا نرا وحی نمودکه از کوهها واز درختهای تهی واز خانه ها که مردمان میسازند نشستن کاه اتخاذ نماید. صدق الله مولانا العظیم. در آیات مذکور بملهم بودن سورو تلقی وحی زنبور دلالت مینماید چون درصحف سالفه حقیقت نبوت ووحی ومعجزه تعریف شده است اس اکنون حال وشان نبوت مصطفی علیه السلام بیان خواهد کردید.

ولادت باسعادت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بتاریخ جلوس سال چهلم کسری نوشیروانکه ار ملوك ساسانیان بود ودر تاریخ هشت صد وهشتاد ودو سنهٔ شمسیهٔ اسکندر رومی چند ماه پس از وفات پدر ایشان عبدالله بدنیا تشریف فرموده ودر کفالت جدامجد خود مانده ونخستین دربنی سعد شیر خورده وبعدازان دربنی نضر شیرحلیمه نوشیدند. چون سن سامی شان بچهار واصل کردید بعضی احوال غریبه از ایشان بظهور امده ودر وجه مبارکشان تغیری مشاهده کشته دایهٔ انحضرت یعنی حلیمه ذات مقدس ایشان را بوالدهٔ مشفقهٔ شان آمنه اورده تسلیم نمود. وچون سن مبارك شان بهشت رسید جد بزرکوار ایشان عبد المطلب وفات نموده عم عالی تبارشان ابو طالب امر کفالت انحضرت را بدوش خود کرفته بجهت محافظهٔ وجود به بود شان سدنطاق عزیمت نمود. حالات وکرامات واخلاق جیده واطوار مرضیهٔ حسنه که درسن صباوت وشباب در ذات خجسته صفات آن افضل کائنات مشاهده میشد فی الحقیقه محیر عقول بودند. باسهر اقوال چون سن همایون شان بسیزده بالغ شدباعم محترم خودابوطالب بجانب شام توجه فرموده ووقتیکه ببصری

واصل کردیدند. بحیرا نام راهب ازمشاهدهٔ حالات غریبهٔ انحضرت چنان تفرس نمود که هر اینه پیغمبر آخر زمان که در انجیل تبشیر شده است همین ذات عالی قدر است. وقوم خودرا مژده داده وصیت کرد که در محافظهٔ ایشان حتی الامکان اعتنا نمایند.

چون سن مبارك شان به بیست وسه بالغ شد بمال خدیجه بنت خویلد باردیکر هم برای تجارت بدیار شام توجه فرموده ونسطور نام راهب نیز ازمشاهدهٔ بعض علامات خارق العادات نبی آخرزمان را کشف نموده بغلام خدیجه بنت خویلد مسمی مسیره که همراه فخر عالم بود اکاهی داد. وقتیکه محمد علیه السلام ازدیار شام عودت فرمودند خدیجه بنت خویلد بازدواج شان رغبت تمام حاصل نموده و ابو طالب اشراف قوم را دعوت و بتلاوت خطبهٔ بلیغ مبادرت نموده کفت من دست پیمان محمد علیه السلام وصداق خدیجه را ازمال خود تسویه وتأدیه خواهم کرد. وببیان قیمت وعظمت کوهر ذاتیهٔ شان مسامع حضار را متنعم وخدیجه را از پدرش یعنی ازخویلد خواسته باز دواج پیغمبر علیه السلام مشرف کردانید. دران هنکام از مرقات عمر عزیز ایشان تمام بدرجهٔ بیست وپنج واصل کردیده بود.

وچون سن شریف شان بسی وپنج ترقی نمود. قبیلهٔ قریش ببنای بیت العتیق مباشرت ورزیده وذات همایون شان نیز تبرکاً وتیمناً برای بنای کعبه سنك میبردند. روزی عم شان عباس سنکی را بذیل توب ایشان وضع نموده بود و در وقت برداشتنش جسم مبارك شان منکشف کشته از کمال شرم وحیا مدهوش شده برزمین افتادند. وازمساس وجود ذیجود شان که رحمت عالمیان است

آن بقعهٔ شریف رشک افزای سپهر برین گردید . روزی برای نهادن حجرالاسود بجایش درمیان اشراف قریش بدعوی حق تقدم قیل وقال بظهور آمده و سرانجام قتال نزدیک شده بود که ناگهان محمد علیه السلام از در کعبه درون آمدند . و همگنان گفتند اکنون امین آمد باید که اورا حکم نصب نمائیم . وچون درین خصوص درمیان قریش اتفاق حاصل شد پس محمد علیه السلام حجرالاسود را دروسط احرام گذاشته و ازرجال اشراف طرفین عتبه والاسود وابوحذیفه وقیس را برگزیده و بدست این چهار کس سر چهار گوشهٔ احرام را داده و بجایش برده وبدست مبارک خود درجای معین وضع فرموده نزاع را ازمیان برداشتند . هرچند ذات مقدس شان هنوز یک بچهٔ یتیم بودند ولی [illegible] در زمان جاهلیت شهرهٔ قوم عرب شده و حیثیت حسن معروف و بکمال عفت و استقامت موصوف بوده ذات مقدس ایشان را امین میخواندند . ودر مهمات امور نیز برأی و افکار ایشان مراجعت مینمودند . حتی انه [illegible]

در بیان مبداء نبوت و وحی بمصطفی علیه السلام

محمد علیه السلام بعبادت جناب ربانی مشغول گشته ابتدا احوال غریبه در روی پیوسته منکشف شدن گرفت . و هرچه در خواب میدید در بیداری همچنان ظهور میکرد . [illegible] بمصاحبت خدا رغبت و محبت بیشتر گردید [illegible] شدند . [illegible]

ظهور وحی مانند مدهوشی حالی عارض کشته کاه جبریل امین را بهیئت بشر دیده وحی الهی را تلقی کرده ودروقت افاقت بعینه درخاطر می‌آوردند. ودر بعض اوقات حال غش بشدت بظهور آمده ودروقت افاقت وجود سعادت ایشان بتأثیر تمام عرق ریز کشته تلقی وحی مینمودند. از آیات قرآن ابتدا آیات شریفهٔ ﴿ اقرأ باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان مالم یعلم ﴾ نازل شده وبزوجهٔ محترمهٔ خود خدیجه بنت خویلد تبلیغ نموده وایشان هم بلا تردد ایمان آوردند • مآل ترتیب آیات • بنام خالق کون ومکان بدأ نموده قران شریف را بخوان و بخوان پرور دکارت که مهربان تر است انسان را ازخون غلیظ پیدا کرده بمزیت قرائت وکتابت ازسائر حیوان مستثنا وممتاز کردانیده است • تعین الوهیت که مقصود بالذات است • بوجود انسان حاصل شده است • یعنی الله تعالی به پیدایش انسان دانسته شده است ؛ چونکه سائر حیوانان تنها امر معاش را میدانند ودانستن مؤثر ازاثر تنها بخصائل انسان مخصوص است

اینحال سه سال تمام مستمر مانده وآیات بینات درقوم عرب معروف کردیده وشعاع نیر نبوت عامه در هر قبیله وخانه ساری وسائر وصفات رسالت در هر مکان ولسان جاری ودائر کردید • چون ذات مقدس پیغمبر ازسن صباوت بصدق مقال وصلاح حال درمیان همکنان معروف بوده بروجه سالف البیان درمیان قوم امین تسمیه شده بودند • پس ابو بکر وعلی رضی الله عنهما که از احوال ایشان زیاده ترمطلع بودند بنبوت ایشان ایمان آورده وازسائر اشراف وکبار عرب که حال وشان محمد علیه السلام را میدانستند

کروهی بصدق کلام شان وکروهی دیکر نیز بمشاهدهٔ آیات ومعجزات برای نائل شدن سعادت دارین طوعاً ایمان آوردند • چون ابو جهل ودیکر بزرکان قوم عرب دیدند که روز بروز درمیان عرب اسلام تکثرمی یابد • ازروی حسد واستکبار بمخالفت اصرار نموده وشیعه وهواداران خودرا فراهم آورده اهل اسلام را باستهزا ورسول خدا را باذا وجفا دادن اغاز نموده ودو بار نزدعم بزرکوار ایشان ابو طالب باجماعت رفته شکایت کردند که محمد اصنام مارا که یزدان ماهستند دشنام میدهد واکر ازین افکار نکذرد درحق وی بدی خواهیم کرد • ابوطالب محمد علیه السلام را در جمعیت حاضر کردانیده کفت باید که از دشنام اصنام دشنهٔ زبان را درنیام کام نکهدار • محمد علیه السلام ازین کلام چنان کمان نمود که ابو طالب خودرا ازحمایتش باز میکشد • وبکریستن اغاز کرد وفرمود که من یادین حق را اظهار ویا جان خودرادرراه پروردکار نثار خواهم کرد • ازین سخن دیك مرحمت ورقت ابو طالب بجوش امده کفت برو وهرچه میخواهی بکن • ازین کلام رؤسای عرب که برای تشکی آمده بودند بنومیدی باز کشتند • وابو طالب بدین بیت که تحریر خواهد شد خاطر عاطر رسول خدا را شادنمود • (والله لن یصلوا الیه بجمعهم • حتی اوسد فی التراب دفیناً) • مآل بیت • بخدا تامن در مطمورهٔ لحد وساده کزین مرت نسوم • هرآینه همکی قریش بمحمد کزند نتوانند رسانید • چون ابو طالب درحمایه ومحافظهٔ برادر زادهٔ خود محمد علیه السلام ثابت قدم کردید • خذلهٔ متشرکین درحق ضعفای مسلمین

اذا وجفارا بدرجهٔ رسانیدند که هشتاد وسه نفراز رجال و بسیاری از طائفهٔ نسا پیاپی برای هجرت بجانب حبش اذن کرفتند. وعثمان بن عفان نیز بزوجهٔ خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ازجملهٔ همین مهاجرین بودند. در ازمان ملك حبش مسمی بنجاشی ازمذهب یعقوبیه نصرانی بوده واعتقاداسلام را درحق نصرانیت موافق یافته. مهاجرین اسلام را حمایه ومأمورین قریش راکه برای اعادهٔ اسلام آمده بودند تحقیر نموده باز کردانید.

درین اثنا عمر بن الخطاب وحمزه بن عبد المطلب نیز در دائرهٔ اسلام در آمده وایمان این کردان صاحب حسب ونسب قوة الظهر اسلام شده در نشر دین بصورت آشکارا مبادرت ورزیدند. واز ایمان اوردن چنین کردان نامدار کروه مخالفان نابکار بکلی نومید کشته و بر بخشیدن اهل اسلام راه نیافته بطریق دسایس وحیل رفتار نموده و پیش عربانکه بموسم حج بزیارت کعبه امدندی کاه رسول خدارا ساحر وکاه شاعر کفتندی. وافتراهای بسیار کرده بافکار ناهموار خود درسترّدین مبین سعی نمودندی. ولیکن ازطرف دیکر نیز محمد مصطفی علیه السلام قبائل زایران عربانرا استمالت نموده بدعوت اسلام مباشرت و باقناع بلغای عرب بمعجزهٔ قرآن وآیات فرقان همت وغیرت فرمودندی. و بسیاری کسان از بزرکان عرب نیز بخواهش ومحبت خود ایمان اوردندی. ودر دیار عرب هیچ کدام خانهٔ نماندبودکه همواره دران مذاکرهٔ این خطب عظیم نباشد. چون قریش بیقین دانستندکه اکنون پیش این سیل رحمت یزدان ایستادن دشوار است. پس درمیان خود اتفاق نموده قرار بدان دادندکه همراه اسلام سلام وکلام را بکلی

قطع نمایند . و برای استمرار ودوام آن عهدنامهٔ را نوشته به بیت العتیق تعلیق نمودند .

این حال بقدرسه سال برین منوال دوام نموده واهل اسلام بشدت احتیاج دوچار گردیده وخویشاوندان ایشان که همراه مخالفان بودنداز اضطراب اهل قرابت خیلی متأثر گشته ودرمیان قریش برای فسخ چنین عهد قیل‌وقال بسیار بهمرسیده ورای‌وافکار اکثرکسان بجانب نقض وابطال صحیفهٔ معلقه قرار یافته ازجای خودش فروداوردند. درین اثنادرمیان مهاجرین‌اسلام که‌درحبش بودند خبر ایمان آوردن قریش شایع گشته بعض ازایشان بجانب مکهٔ‌مکرمه عودت نمودند. وچون شیوع خبر مذکور خلاف بود پس بعضی ازایشان درشهر و بعضی باطراف مکه درده کدها مخفی اقامت ورزیدند. نزدیك سنهٔ یازدهم بعثت سنیه ابوطالب وزوجهٔ رسول‌الله خدیجه بنت خویلدبدار بقا رحلت‌نموده وطایفهٔ قریش باز بتعذیب واضرار اهل اسلام وازعاج پیغمبر علیه‌السلام الحاح واصرار بهمرسانیده هرچند برای ابطال واخفای دین حق‌سعی بیشترمینمودند. ولیکن مصطفی علیه‌السلام نیز دراظهاردین اسلام کمرهمت بربسته و بااشراف قبائل عرب که‌درموسم حج بمکه می‌آمدند ملاقات کرده بجانب هدایت دعوت میکردند. ومنکران رسالت‌را نیز بمعجزات وخوارق عادات الزام رالزام میدادند . ازقبیلهٔ اوس خزرج بعض اشراف‌عرب دین اسلام‌را قبول کرده ودرهنگام دخول مدینهٔ منوره بسیاری کسان دیگرهم بیعت نموده دائرهٔ اسلام‌را وسعتی حاصل گردید. درعقبهٔ دوم نیز هفتادوسه نفر ازرجال ودوازنسادین حق‌را قبول نموده‌وبرای

جماعهٔ اهل اسلام که بجانب مدینهٔ منوره هجرت میکردند تعقیب نموده عودت کردند. چون این خبر بسمع کروه مختقین واصل کشت باستیصال اسلام شد نفاق وتاکید اتفاق آن چنان بهم رسانیدند که طاقت اسلام از چنین اذیت ما لا یطاق طاق کشته وبرای هجرت شان بجانب مدینهٔ منوره اذن پیمبری لاحق شده طنطنهٔ اسلام فوج فوج ترک دیار وبسوی مدینه قرار نمودند. وتنها ابو بکر وعلی رضی الله تعالی عنهما از صدور اذن مخصوص ملازم صحبت رسول خدا ماندند. چون اشراف واعیان مکه دیدند که اهل اسلام هجرت میکنند. ومصطفی علیه السلام بجز قبیله واقربای خود اعوان وانصار دیگر هم یافته روزبروز اقتدار بسیار حاصل مینماید. ویقین دانستند که ذات همایون ایشان نیز درنزدیکی مفارقت خواهند فرمود. پس بجهت مشورت را عقد نموده وبعد از قیل وقال قرار بقتل رسول الله علیه السلام قرارداده بجهت اجرای آن ازهر طفه یک یک نفر انتخاب نمودند. ازین قرار تا شجار مقصود شان آن بود که تا دست همکنان بخون مبارک رسول یزدان آلوده شده قصاص را بدیت تحویل نمایند. نتیجهٔ مشورت ایشان بواسطهٔ وحی برسول الله منکشف کشته ودر فرش خواب خود برای خوابیدن علی رضی الله تعالی عنه امر نموده وذات مقدس پیغمبر ازمیان کروه دشمنان اشرار مانند نور بصر مرور نموده بخانهٔ ابو بکر رضی الله تعالی عنه تشریف فرمودند. وازانجا باهم براهه درآن غار جبل ثور که پائین مکه است یار غار قرار کرفتند. علی کرم الله وجهه موافق امر پیغمبر دو سه عائده وامانات اصحاب را که نزد رسول الله علیه السلام بود بصاحبان

خود تسلیم کرده برای وصول بجانب رسول‌الله شتاب نمود.

چون مخالفان محقق دانستند که محمد علیه‌السلام ازمکه بجانب مدینه مخفی هجرت فرمودند. پس درباب تحری ایشان شتاب ورزیده وتادرغار که مختفی شده بودند رسیده وپردهٔ عنکبوت‌راکه بردرغاربافته بود مشاهده نموده چنان تصور کردند که هراینه ازمدت مدید کسی درآنجااندرامده‌است وبدین‌افکار بطرف دیگررفتارنمودند. وعلی کرم‌الله وجهه نیز درمقام مسمی (قبا) رسیده بملاقات رسول‌الله قریرالعین گشت. وازانجاباهم برخاسته بصوب مدینهٔ منوره توجه فرموده ودرهنگام‌تقرب بسیاری‌انصار ازاهل‌مدینه‌که بشرف‌اسلام مشرف شده‌بودند باستقبال فرستادهٔ خدای متعال‌برامده باسعادت واقبال واصل‌مدینه شدند وازدونفریتیم جائی‌را اشترانموده مسجد شریف‌راکه تاامروز رشك افزای بهشت برین است بهمانجابنا فرمودند.

درانثنای چنین محنت ومشقت قلب همایون انحضرت‌که اینهٔ صورغیبیه بود بانوار تنزیل مالامال گشته بسیاریٔ آیات قرآنیه بقید قلم درامده. وبسیاری‌کسان دیگرهم ازحوالیٔ مدینه بهدایت ربانیه کامران شدند.

مصطفی علیه‌السلام دردار هجرت مدینه ازغوائل مشرکین قریش امنیت حاصل نموده بجهت قوی کردانیدن روابط اتحاد باابوبکر صدیق وخارجه وعمر بن الخطاب وعثمان بن‌مالك وعثمان بن عفان واوس بن ثابت وچندین ذوات دیگرهم ازاشراف مهاجرین وانصار عقد مواخات‌نمودند.

غزوهٔ ابواء

چون جمعیت اسلام فراوان گردید ، و باتحاد و معاضدت ایشان قوت و مکنت حاصل شد . پس مطیع و منقاد گردانیدن مشرکین نیز که باعلای کلمة الله و نشر دین اصفیا و وحدانیت جناب خدا بالفعل مخالفت میکردند فرض گردید . پیغمبر علیه السلام با دویست نفر جنگاور بمحلی ابوا نام بر سر قریش عزیمت فرمودند . ولیکن کارزار بوقوع نیامده بازگردیدند . هرچند از پی یکدیگر بر بواط و ذوالعشیره و نخستین بار بر بدر نیز عسکر اسلام رفته بود اما بدشمنان بدسگال دوچار ناشده بی جنگ و جدال بجانب مدینهٔ منوره باز گردیدند .

غزوهٔ دوم بدر

بعد از ان رسول اکرم و نبی محترم صلی الله علیه وسلم در مدینهٔ منوره بتشیید دین و نشر احکام قرآن مبین مشغول شده و بتاریخ هفتدهم ماه هجرت قبله را از بیت مقدس بکعبهٔ معظمه تحویل نموده و درسال دوم درماه رمضان شریف باز بجانب بدر بجنگ قریش بادلاوران جنگاور که ازسه صد نفر اندکی بیشتر بودند توجه نموده بالسکر قریش که شمار شان درمیان نه صد و هزار بود بجنگ در پیوسته دشمنانرا شکست داده بدر را فتح نمودند . و بسیاری سرداران قریش دران دار وگیر مقتول واسیر گردیدند . تا تاریخ نود و دو سال هجریه لامع شدن الویهٔ سعادت مانند شعاع آفتاب جهانتاب در فتوحات عظیمه وجسیمه که ازحدود چین تابحر غربی یعنی از اقصای شرق تامنتهای غرب بوقوع آمده انداز فروغ لوای اعجاز التوای اتفاق همین فرقه بود که در غزوهٔ بدر ثانیه ازسه صد نفر مرکب بودند .

غزوهٔ کدر وسو یق

بعدازان بغزوهٔ کدر وسو یق برامده بی کارزار باز کشتند غزوهٔ سوم را سبب تسمیهٔ سو یق آنست که قبیلهٔ قریش خوراکی از آرد مسمی سو یق می بخشند که ازهراس بهادران اسلام دیکهارا بردیکدانها کذاشته رو بکر یز نهادند وغاز یان اسلام آن طعام را تناول نموده نامش راغزوهٔ سو یق نهادند . اکرچه بعدازان بجانب ذی امر و بحران هم در پی یکدیکر برای غزا تشر یف فرموده باشند ولیکن مخالفان رانیافته تاماه جمادی الثانی سال سوم هجر یه در بحران اقامت ورز یدند .

غزوهٔ بنی قینقاع

چون اهالی بنی قینقاع غزوهٔ بدر را استخفاف و بکر وفر بعضی لاف وکذاف را اظهارمی نمودند. پس رسول‌الله علیه‌السلام بالشکر اسلام بدانطرف توجه فرموده وتامدت پانزده روز محاصره را بسر سانیده ساکنان انجارا برای تسلیم شدن مجبور کردانیدند . و بشفاعت عبد الله بن ابی تنها بنفی ایشان اکتفا نمودند.

سر یهٔ ز ید

برای زدن قافلهٔ قر یش که بشام آمد ورفت میکرد ز ید بن حارث مأمور کشته و بسمت نرده قافلهٔ قر یش را یافته احمال واثقالش را اغتنام نمود .

غزوهٔ احد

سال سوم هجرت درماه شوال بسمع رسول ایزد متعال واصل کردید که از قبیلهٔ قر یش ابو سفیان باهشتصد سوار ودوهزار وسه صد پیادهٔ عسکر جرار بسوی مدینهٔ منوره می آید. اکرچه ابتدا

موافق رای عبدالله ابن ابی بن سلول حرب تدافعی قرار گیر شده بود ولیکن اشراف مهاجرین و انصار کارزار تجاوزی را اختیار نموده ورسول علیه السلام نیز آنرا قبول کرده با هزار نفر جنگاور بصوب احد متوجه شدند. عبدالله بن ابی چنین رفتار را مخالف افکار خود یافته ومنفعل گشته باندازه سه صدنفر لشکر واپس گردید. پس هفت صدنفر دلاور اسلام باسه هزار نفر لشکر مشرکان بازار کارزار را گرم نمودند. اگرچه درجهٔ نخستین قریش مشرکین منهزم گشته بودند ولیکن تیر اندازان اسلام بگمان آنکه محاربه ختام یافت ازجای خود برجسته تعبیه را خلل پذیر گردانیدند. ولشکر قریش بازحمله آورده شکاهٔ کبیر وارد ستد شدو ازعساکر اسلام بقدر شصت وپنج نفر شهید گردیده وچندنفر از اصحاب کبار نیز ازجام قضا شربت رحمت را نوش نمودند. درهنگام مبارزهٔ حمزه باسباع بن عبدالعزی شخصی ازبندگان جبیر وحشی نام عم رسول علیه السلام حمزه بن عبدالمطلب را بدرجهٔ شهادت رسانید. و بر رسول پروردگار نیز درین بازار گیرودار ازهر اطراف وکنار حمله های بسیار واقع شده زخمدار گردیدند. ودرمیان عسکر اسلام خبر ارتحال ایشان بدار القرار انتشار یافته ازاشراف دلاوران اسلام نضر بن انس نعرهٔ براورد وگفت ای جیش اسلام چه می پائید. زود بردشمن حمله آرید تاهمگنان مانیز مانند مصطفی شهید بشویم. زیراکه بعد ازوی درزندگانی چه لذت وکامرانی خواهید یافت. وبعد ازان انچنان مردانه وجسورانه برلشکر بیگانه حملهٔ غضنفرانه آورد که ازهفتادجا زخمدار گشته مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود. وباندک فرصت باز خبر حیات حضرت پیغمبر منتشر شده همگی اسلام

شادکام کشته بجانب کوه رجعت نمودند . اما غلبه بطرف قریش مانده وابوسفیان بر پشتهٔ کوه برآمده مانند سترمست فریادی براورد و کفت بسال آینده‌ما بازملاقات خواهیم کرد .
رسول‌الله علیه السلام نیز باصحاب فرمود که شماهم بکوئید محاربه درمیان‌ماباقیست. وبتاریخ شانزدهم شهرشوال بجانب‌مدینه‌عودت کرده ودرهنکام وصول مدینه بازخبر یافتند که طائفهٔ قریش بجانب مدینه هم می‌آیند . بنابرین روز دیکر پیغمبر علیه‌السلام بالشکر اسلام که‌در احدهمراه داشتند بطرف حمراءالاسد که‌ازمدینه هشت میل بعد مسافه دارد توجه فرمودند . چون دشمنان خبر برآمدن رسول‌الله برای مقابله استماع نمودند . زود بجانب مکه بازکشتند . مصطفی علیه‌السلام سه‌روز درمحل مذکور استراحت ورزیده بعد ازان بمدینه رجعت نمودند . هرچند ذات مقدس پیغمبر علیه‌السلام وعساکر اسلام رضی‌الله تعالی عنهم اجمعین از شدائد کارزار وجریحه‌های کیرودار احد بی‌تاب و بی‌قرار شده بودند . با این همه بجهت اعلای کلمةالله آرام‌را بکلی ترک کرده همواره بمجاهده قیام میفرمودند .
درماه‌صفر که نهایت سنهٔ سوم هجرت سنیه‌بود بعضی کسان ازسمت عضل وقاره بخدمت رسول‌الله آمده چنان کفتند درمیان مابعضی کسان مسلمان شده اند . ومیخواهیم که برای تلقین اصول دین وتعلیم کتاب مبین چند نفر روانه فرمایند . پیمبر علیه السلام ازصحابهٔ کرام مرثد بن ابی مرثد وخالد بن البکیر و عاصم بن ثابت وحبیب‌بن عدی وزید بن الدثنه وعبدالله بن‌طارق راهمراه ایشان ارسال‌فرمودند . چون‌ایشان بلب‌آب رفیع نام‌واصل کشتند .

خائنان غدار بر رفیقان صادق وبهادر و نامدار قیام نموده ودرانز دیکی از بنی هذیل امداد خواسته وبقدر صد نفر فراهم امده قرار دادند که برای استبدال اسیران که در دست اسلام دارند اصحاب مشار الیهم را گرفتار سازند • ولیکن ایشان روی امتناع نشان داده وخودرا بطرف کوه کشیده وبمقاومت غداران چنان سعی بلیغ نمودند که مرثد وخالد وعاصم در جنگ شهید شدند • ودشمنان غدار دیگران را گرفتار کرده بجانب مکه می بردند که در اثنای راه ابن طارق نیز بندرا گسسته برغداران نابکار حمله اورده بقتل رسید • وباقی دو نفر دیگررا بمکه رسانیده بکسانیکه خویشاوندان شان در جنگ احد کشته شده بودند فروخته بقتل رسانیدند •

غزوهٔ بئیر معونه

بعد ازین وقعه بتاریخ بیستم ماه صفر رئیس قبیلهٔ عامر بن صعصعه مسمی ابو براء ابن مالک بابعضی هدایا بحضور فائض النور رسول الله مشرف گردید • پیغمبر علیه السلام فرمود که من هدیهٔ مشرکرا قبول نمیکنم • واورا بهدایت دعوت کردند • اگرچه وی بفرمان پیمبر امتثال نکرد ولیکن چندان تبعد هم نورزید وگفت اگر بعضی اصحاب بطرف نجد رفته مردمانرا دعوت نمایند چنان گمان می برم که بسیاری کسان دین اسلامرا قبول خواهند کرد • گفتند می ترسیم که ایشان هم غدر می نمایند • ابو براء گفت من ایشانرا حمایه میکنم • بنابرین همراه منذر بن عمرو الانصاری بیک روایت چهل وبروایت دیگر هفتاد نفر ارسال فرمودند • وقتی که ایشان به بئیر معونه واصل گردیدند حرام بن ملحانرا بانامهٔ رسول الله علیه السلام بعامر بن طفیل روانه کردند • مگر شخص مرقوم مکتوب را

ناخوانده حرام‌را بقتل رسانید و برای استحکام رفقانش نیز ازبنی عامر امداد طلبید. اگرچه بنی عامر برای محافظهٔ ناموس ابوبراء دعوتش‌را اجابت ننمودند. مگرآن اشخاص‌را که ازبنی سلیم ورعل وذکوان خواسته بود زود آمده همگنان‌را بقتل رسانیدند. واز اصحاب تنها عمرو بن امیه اسیر گشته وچون‌وی ازقبیلهٔ مضر بوده باعامر قرابت داشت بنابرین رهائی یافته بجانب مدینه بشتافت ودراثنای راه دونفر ازبنی سلیم دید. ونمیدانست که ایشان بارسول‌الله معاهده دارند. پس هردورا کشته بحضور پیغمبر علیه السلام مشرف گردید. ووقعهٔ فجیعهٔ ماضیه نقل کرده ودرمیان سخن قتل‌آن دوکس‌را نیز بیان نمود. انحضرت فرمودند که باید که‌دیت مقتولین مذکورین‌را ادا نمایم

غزوهٔ بنی النضیر

رسول‌الله علیه‌السلام برای دیت اندومقتول مذکوربطلب اعانه بجانب‌بنی‌نضیر توجه فرمودند. وابوبکروعمروعلی‌بابعض‌اصحاب رضی‌الله‌تعالی‌عنهم‌درپای‌دیوارخانهٔ قرارگرفتند. بنی‌النضیر تکلیف‌را قبول‌نمودەورسول‌الله علیه‌السلام‌ار انجابرخاسته‌باز گردیدند. چون اندکی درعودت ایشان‌تاخیر افتاد پس صحابهٔ کرام در دنبال ایشان بشتافته ودر مدینهٔ منوره بملاقات ایشان مشرف گشته سبب‌تاخر را سوال کردند. پیغمبر علیه‌السلام گفت وحی امدکه یهودیان بنی النضیراز بام خانه برای انداختن یك سنگ آسیا بر پیغمبرخدا عمرو بن جحاشی را معین کرده اند. بنابرین بجانب‌دیگر میل نموده‌بودم. بعدازان بجنگ بنی النضیر امر نموده و بسال چهارم هجریه درماه ربیع الاول عسکر اسلام بحرکت امده ومدت شش روز یهودیانرا

محاصره کرده بشفاعت بعض کسان تنها بجلای وطن دشمنان اکتفا نمودند .

غزوهٔ ذات الرقاع

بعد ازغزوهٔ بنی النضیر رسول علیه السلام درسال چهارم هجرت تاماه جمادی الاولی درمدینهٔ منوره اقامت ورزیده و بعدازان باعساکر اسلام بجانب نجد عزیمت فرمودند . اما از هردو طرف بی وقوع کارزار واپس کشتند . ورسول الله علیه السلام نیز بسوی مدینهٔ منوره عودت فرمودند .

غزوهٔ بدرالموعد

چون در هنکام تحریر محاربهٔ احد بیان شده بود که درحین انقضای محاربهٔ احد ابوسفیان برکوه برآمده بجیش اسلام خبر داده بود که سال آینده برای جنك آماده باشند . واز طرف اسلام نیز باذن پیغمبر علیه السلام قبول شده بود . پس بتاریخ سال چهارم هجرت درماه شعبان بدخول میعاد رسول علیه السلام بجانب بدر متوجه کشته ومدت هشت روزدر انجا اقامت فرمودند . اکرچه ابوسفیان هم بالشکریان قریش ازمکه برامده بود ولیکن ببهانهٔ قحط باز رجعت نمود .

غزوهٔ دومة الجندل

بسمع همایون حبیب خدا واصل کردید که لشکر دشمنان درمقام دومة الجندل فراهم امده اند . اکرچه ایشان هم بسال پنجم هجرت درربیع الاول بمقابلهٔ بدخواهان توجه فرمودند . ولیکن هنوز بجای مذکور واصل نشده بودند که عسکر دشمنان خود بخود پراکنده

و پریشان شده رو بگریز نهادند . ورسول الله علیه السلام نیز بی جنگ و پیکار عودت فرمودند .

غزوهٔ خندق

چون بنی النضیر بطرف خیبر وشام فراخور استدعای خود مطرود ومنفی شده بودند پس بغض وعداوت را درحق اسلام انچنان قوی‌تر گردانیدند که بعض بزرگان ایشان باجمعی کلانتران بنی وائل بمکه رفته وطائفهٔ قریش را بجهت کار زار پیغمبر علیه السلام واهل اسلام بتحریك آورده ومتوقفان را نیز بوعدهٔ مال ومنال اطماع نموده و بعد از عقد اتفاق با قریش بسوی بنی غطفان شتافته وایشان رانیز در دائرهٔ اتفاق درآوردند . چون خبر اتفاق ایشان بسمع همایون رسول یزدان واصل گردید . باطراف مدینهٔ منوره برای ساختن خندق مبادرت وذات مقدس ایشان نیز همراه اصحاب بکندن مباشرت فرموده برای حفر هر چهل زراع مکعب‌ده نفر رامعین کرده دراندك زمان بحد ختام رسانیدند . وزنان وکودکان را بمکانهای مستحکم برده در پناه گذ اشتند . و باشهر اقوال ازجانب رسول ایزد متعال سه هزار رجال برای جنگ وجدال خصمان بدسگال مهیا شده وابو سفیان نیز باده‌هزار نفرجرارقریش وکنانه‌وقبائل متفقهٔ دیگرمانند یهودوغیره بحرکت امده مدینه را محاصره کردند . درین اثنا خبر نقض عهدبنی قریظه نیز بگوش هوش پیغمبر رسیده وچند نفر از اصحاب کبار نیز رفته صحت آنرا بدرجهٔ تحقیق رسانیدند . وچون کار کار زار بسیار دشوار گردید . پس پیغمبر علیه السلام برای تفریق اتفاق دشمنان همراه صحابهٔ کرام در باب وعدهٔ تأدیه نمودن ثلث

از محصول خرمای مدینه بقبیلهٔ غطفان مشورت مینمودند که از انصار سعد بن معاذ رضی الله عنه برخاست وگفت یارسول الله آیا درین خصوص امر الهی صادر شده و یا از قلب منور رسول الله فکری طلوع نموده و یا تنها برای خیر ماتصوری بوجود آمده است . گفتند من می بینم که قبائل عرب برای جنك و پیکار شما اتفاق کرده اندلاجرم می خواستم که قبائل غطفان از اتفاق دشمنان متفرق شوند . سعد بن معاذ بسخن اغاز نمود وگفت ایشان در زمان جاهلیت هم بی پول یکدانهٔ خرمارا از ما نمی توانستند گرفت اکنون هم بجز ضرب شمشیر چیزی دیگر بدیشان نخواهیم داد . بنابرین کار بپیکار قرار یافته بعضی دلیران کار زار وگردنان نامدار قریش اسپان تیز رفتار خودرا برعسکر اسلام دوانیدند . ودرمیان ایشان خندق حائل گشته باز گردیدند وگفتند این نخستین بار است که فریبی چنین درمیان عرب رو یداده است و بار دیگر نیز چند سوار از یك طرف خندق که چندان پهنائی نداشت بیك جاه گذشته غالب گیر ودار شدند . چون از طرف اسلام علی کرم الله وجهه بمیدان مبارزه در امده عمر بن عبد ودی را باخاك یکسان ساخت . پس دیگران ازمشاهدهٔ اینحال ازراهی که درامده بودند باز برامده بلشکر خود التحاق نمودند .

درین اثنا برباروی سعد بن معاذ برك فصدش تیری جان شکار کارگرشده ودست مناجات را بدرگاه قاضی الحاجات براورد وگفت ای بار خدایا اگر بعد ازین هم همراه قریش جنك ماروی دهد تا جنك همراه شان نکنم جانم رامستان . واما اگر بغیرازین درمیان مامحاربهٔ بوقوع نیاید بهمین زخم جان شکار که دارم شهادتم رانصیب

وتا از بنی قریظه اخذ تار نمایم مدت حیاتم را تمدید گردان در بن اثنا یکی از بزرگان بنی غطفان بنام نعیم بن مسعود بجانب اسلام آمده و با رسول علیه السلام ملاقات کرده واسلامیت خود را پنهان داشته بجانب قوم خود عودت نموده بصورت خفی درمیان بنی غطفان وبنی قریظه وقریش برای انداختن تفرقه سعی میکرد که ناگهان یك ریح عاصف بظهور آمده خیمه وخرگاه احزاب متفقه را انجنان زیروزبر ودیك ودیکدانها وتوشه وتوشه‌دانهای ایشان‌را بر باد وهدر گردانید که جمعیت شان پریشان وحال نکبت اشتمال شان درزبان مردمان داستان گردید . اگرچه درکتب سیر محرر است که این محاربه بتاریخ سال پنجم هجریه بوقوع آمده ومحاصرهٔ مدینه بقدر سی‌روز ممتد کشته است . ولکن بموجب دلائل قطعیهٔ عبدالرحمن بن خلدون که بیان کرده‌است فی‌الحقیقه بتاریخ سال چهارم هجرت قبل ازغزوهٔ دومة‌الجندل بوقوع آمده است

غزوهٔ بنی قریظه

روزیکه رسول علیه‌السلام بمدینه عودت فرمودند . درهمان روز وقت نماز پیشین‌ازسبب نقض‌عهد بنی‌قریظه برای غزای ایشان بوحی الهی مأمور شده بجیش اسلام امرنمودند که نماز دیگررا درانجا باید خواند . وفی‌الفور عساکر اسلام بدان جانب توجه نموده ومدت بیست و پنج روز انجنان محاصره ومضایقه‌را بهم رسانیدند که بنی‌قریظه مجبورشده بخدمت رسول‌علیه‌السلام عرض کردند که ما بحکم سعد بن‌معاذ رضی الله عنه راضی شده دردائرهٔ اطاعت خواهیم درامد . سعدبن‌معاذ حکم نصب‌شده گفت چون

ایشان نقض عهد نموده و باقریش متفق شده و باستیصال اسلام جرأت ورزیده بطریق نامردی بصورت بد حیله کاری کرده‌اند پس باید که جزا وسزای اعمال سئیهٔ خودرا نیز دریابند · بنابرین اگرچه ازشش صد نفر بیشتر باخاتونی بنام بنانه که قاتل خلاد بن سوید بود درکوچه‌های مدینه جزای عمل خود یافتند · بااین همه بعض ازایشان نیز باب عفو سیراب شدند· بعد ازاجرای حکم مذکور زخم تیر که بزرگ سعد بن معاذ کارگر شده بود بازشده بدرجهٔ شهادت واصل گردید

غزوهٔ غابه

بعداز چند روز از محاربهٔ بنی قریظه شیخ غطفان مسمی عیینه شتران رسول علیه السلام را که درمکان غابه نام می چریدند تاراج وچوپان‌را کشته و زنش‌را نیز گرفتار کرده می برد که سلمه بن عمرو آن حال‌را مشاهده کرده و بر ثنیهٔ ثنیة الوداع بر آمده بآواز بلند وقعهٔ مذکوررا سمع اهل مدینه رسانیده دنبال غارت گران دویدن گرفت ورسول علیه السلام نیز بابعض گردان زود برامده حیوانانرا ازدست غارت کنندگان استرداد نمودند · درین محاربه ازطرف اسلام تنها محرز بن نضله شهیدشده وعیینه بااتباع و رفقای خرد رو بگریز نهاد

غزوهٔ بنی المصطلق

سمع همایون رسول الله واصل گردید که حرث بن ابوضرار وبنی المصطلق برای ... وقصد اسلام حاضرمیشوند · پس پیغمبرعلیه السلام نیز بتاریخ سال ششم هجریه درماه شوال بامقداری ازعساکر اسلام ازمدینه برامده بجهت استیصال بنی المصطلق عزیمت فرمودند·

ونزدیك مكانی مسمی مریسیع فریقین باهم ملاقی شده مشغول کارزار کشتند وبنی المصطلق مغلوب وپریشان کردیده وبسیارتی کسان از ایشان بدست اسلام اسیر شدند. ودختر حرث بن ابو ضرار نیز اسیر شده بسهم ثابت بن قیس اصابت نموده . وچون رسول علیه السلام انرا خریده وآزاد کرده بعقد نکاح خود در اوردند. پس همکی خویشاوند انش را خداوندان بندکان ازروی تعظیم وتکریم رسوالله علیه السلام از حلقهٔ بندکی آزاد نمودند. چنانچه از صد نفر بیشتر اسیر تحریر کردید. درین اثنا درمیان دو نفر از انصار ومهاجرین نزاعی بوقوع آمده وعبدالله بن ابی بن سلول مانند شتر مست کف بردهان آورده بعضی هزیان را بیان نمودکه از استماع آن قلب منور حضرت پیغمبر که آینهٔ صور غیبیه بود مکدر کشت. وازین حال فرزند عبدالله بن ابی آکاهی یافته وبحضور ساطع النور حضرت رسالت پناهی مشرف شده کفت اکر از چنین خیانت بطرد وتبعید پدرم از مدینه فرمان پیغمبری صادر کردد هراینه مااورا از دخول مدینه منع مینمایم . بعدازان بپدر خود نیز رفته کفت تارسول الله علیه السلام نفرمایند بایدکه در مدینه داخل نشوی فی الجمله وقتی که باز باذن پیغمبر علیه السلام داخل مدینه شد. فرزندش باز بحضور سعادت پیغمبر علیه السلام مشرف شده کفت اکر قتل پدرم نیز اقتضا نماید بایدکه بمن امر فرمائید تاسرشرا بدست خود بریده بخدمت میرسانم. اما اکر از دست دیکری بقتل رسد میترسم که غیرت فرزندی بجوش آمده بقتل مؤمنی که مشرکی را کشته باشد درکناهی عظیم کرفتار بشوم. ازین

سخن پیغمبر علیه السلام ممنون شده فرمودند که بپدر تو هیچ گزند نخواهد رسید.

(عمرهٔ حدیبیه)

بتاریخ سنهٔ ششم هجرت سنیه درماه ذی القعده رسول علیه السلام بقصد زیارت بیت الحرام احرام بند گشته هرچند قبائل اسلام را که باطراف مدینه اسکان داشتند برای بردن همراه خود تشویق بسیار فرموده بودند. مگر تنها بقدر یکهزار و پانصد نفر ازمهاجرین وانصار برای سفر حاضر شده بطریق آشتی بجانب مکه عزیمت فرمودند. اما طائفهٔ قریش خالدبن ولید را بامقداری عسکر برای ممانعت ایشان درمکه معین کردند. چون این خبر بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گردید ازراه انحراف ورزیده وبحدیبیه واصل گشته بجهت فتح باب مکالمه باقریش عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه را بطریق سفارت بسوی مکه ارسال نمودند. چون اهل اسلام درانجا ازعدم آب بشدت تشنگی بیتاب شدند. پس رسول الله علیه السلام فرمودند تاتیری ازترکش برآورده درجایی نصب کردند وبمجرد برآوردن تیر آنقدر آب اززمین جوش زده روان شد که همگنان باسبان تیز رفتار وحیوانات باربردار تازه وسیراب گشتند بعدازان پیغمبر علیه السلام ازکثرت اشتیاق که بصلهٔ رحم داشتند فرمودند که اگر قریش مارا ازدر آمدن مکه ممانعت نمینمودند. حقوق تصرف هر خطهٔ که میخواستند بدیشان میدادم. دریں اثنا خبری حان شایع شد که طائفهٔ قریش عثمان بن عفان را که بطریق سفارت رفته بود بقتل رسانیدند. ازین خبر دهشت اثر همگی دلاوران اسلام که همراه پیغمبر علیه السلام بودند بجان رنجید

وزیر درختی فراهم آمده و برسول‌الله علیه السلام بیعت نموده چنان قرار دادند که تافدا شدن همکنان بر قریش حمله آرند . وآن بیعت‌را بیعةالرضوان نام نهادند . اما دراندك فرصت كذب خبر مذکور بظهور آمده وسهیل بن عمر ونیز ازجانب قریش بطریق سفارت رسیده ودرمیان رسول‌الله وعمر ومذاکرهٔ مخصوص بهم‌رسیده قرار برآن یافت که (من بعد کسانی که‌ازطرف اسلام بجانب قریش هجرت نمایند باید که ایشان‌را بدست اسلام تسلیم نکنند. وکسانی که‌ازقریش بسایهٔ‌اسلام پناه آرند ایشانرا بازبدست‌قریش‌بسپارند . واهل اسلام درسال‌آینده همکی سلاح‌را کذاشته‌تنها بایك‌شمشیر برای زیارت‌مکه بیایند) پیغمبر علیه السلام تحریر صحیفهٔ عهدرا بعلی بن ابوطالب امر نمودند . مشارالیه درافتتاح عهدنامه چنان نوشت که‌درمیان محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم وسهیل‌بن عمر وقراری که داده‌شد اینست. مکر سهیل بن‌عمر وبجانب پیغمبر متوجه‌شد وکفت اکرما رسول‌الله بودن ترا تصدیق میکردیم درمیان‌ما چرا اختلاف واقع میشد . اکرچه رسول‌الله علیه‌السلام برای برداشتن فقرهٔ مذکور علی کرم‌الله وجهه اشارت فرموده بودند . اماعلی قبول نمود. پس پیغمبر علیه‌السلام عهدنامه‌را بدست مبارك خود کرفته بجای آن‌فقره تنها محمدبن عبدالله تحریرفرمودند.

تا آن زمان کسی ندیده بود که رسول علیه‌السلام حرفی نوشته باشند اکرچه اهل اسلام ازعهدنامهٔ که درمیان اسلام وقریش‌قرار پذیرکردیده‌بودخیلی‌اندوهناك شده‌قیل‌وقال بسیار بهمرسانیده‌بودند. اما اصحاب کبار بدیشان چنان بیان کردند که چون رسول‌الله علیه السلام ازشما بهترمیداند . پس شك وشبهه ندارد که نتیجهٔ این عهد

نیز بخیر وخوشی سرانجام نیابد. وبدین کلام قلب محزون اهل اسلامرا شادکام ساختند. اگرچه بعدازان مسلمانان بعضی کسانرا که باسلام انجا آورده بودند بقریش تسلیم نموده وکسانی راکه ازاسلام بقریش رفته بودند طلب نکرده بودند. بااینهمه ازسبب معاهدهٔ مذکور مسلمانان ومشرکان بامنیت تمام بمناظره ومباحثه در پیوسته ودرمدت دوسال بیشتر از آنان که از ظهور اسلام تاروز معاهدهٔ حدیبیه بفروغ سراج رسالت وشعاع مشکوة نبوت ازبادیهٔ گمراهی برآمده راه هدایت یافته بودند دردائرهٔ اسلام داخل شدند.

(فرستادن ایلچیان بجانب ملوك)
(برای دعوت دین اسلام)

رسول‌الله علیه‌السلام ازروز صلح حدیبیه تازمان ارتحال همواره ایلچیانرا بانامه‌ها برای دعوت دین اسلام بجانب ملوك ارسال میفرمودند. وازمیان ملوك وسلاطین حکمران قسطنطنیه هرقلیوس وفرمانفرمای مصر مقوقس نامهٔ سعادت پیرایرا باعزاز واکرام گرفته وجوابی ادیبانه نوشته‌وسفیران اسلامرا ممنون‌ومسرور گردانیده باز فرستادند. چنانچه مقوقس بعض هدایارا نیز ارسال نموده بود ملك حبش هم دین اسلام را قبول کرده وجوابی که متضمن محبت وعبودیت بود نوشته بخدمت رسول‌الله علیه‌السلام ارسال نمود. اگرچه بسیاریٔ ملوك یمن هم بالتزام ادب مقابله نموده بودند. ولیکن شاه‌ایران پرویز از روی بی ادبی نامهٔ سعادترا دریده. وفرمانفرمای شام شمرالغسانی نیز جوابی مخالف داده‌بود مگر چنانچه در اندك زمان شکم پرویز را شیرویه بخنجر خون اشام درید. مملکت شمر نیز بعد از مدتی در قبضهٔ تصرف اسلام در افتاده خودش هم محقر گردید. میگویند بتاریخ سنهٔ هفتم هجرت

شب دهم جمادی الاولی جناب رسول الله بانویه وخرخسره نام کسانرا که
وکیل کسری مسمی بازان از یمن بامر پرویز برای تهدید پیغمبر خدا
فرستاده بود بحضور فایض النور خود خوانده بعد از احسان
و اکرام فرمودند که امشب شیرویه پدر خود پرویز را کشته است.
باید که شمازود رفته فرستندهٔ خودرا یعنی بازانرا ازین حال آگاهی
داده بگویید عن قریب ممالک ایران نیز بزیر حکم اسلام خواهد در آمد.
واگر بازان وحدانیت جناب پروردگار ورسول بودن من از جانب
کردکار ایمان نماید. اورا بر مملکتی که اکنون بوکالت حکمرانی
میکند حاکم مستقل میگردانم. ایشان هم زود رفته امر رسول الله
علیه السلام را ببازان تبلیغ نمودند. چون شیرویه بر تخت پرویز
نشسته شاهیٔ خودرا اعلان کرده وبجانب بازان هم خبر جلوس خود
فرستاده بود. پس طوری که رسول الله علیه السلام فرموده بودند در اندک
فرصت بعینه ظاهر شده بازان هم بخبر صادق ایمان اورد. وقتی که
اسلام یمن را فتح کردند بازان را بر مملکتی که زیر تصرف داشت
تاهنگام وفاتش ابقا نموده حکمران مستقل گردانیدند.

اکنون وقت انست که درینجا ازروی شاهد بحثی عظیم نقاب
حجاب را برداشته درمیدان امتحان ظفر ونصرت شهسوار قلم حقایق
رقم را درانظار اهل انصاف رخصت جولان داده آید.

مطالعه کنندگان کتب سیر رسول الله میدانند که درتمامیٔ
نامه های سعادت که پیغمبر علیه السلام بملوک وسلاطین فرستاده
بودند تنها نامهٔ ملک حبش نجاشی مشتمل برانواع الطاف ونوازش
بوده ودرنامه های دیگران یابرای قبول دین اسلام ویاتأدیهٔ جزیه
انداز ووعید.

ومعرضان تکالیف مزبوررا یاعلان حرب تهدید شدیدشده بود. هرچند هنوز بهادران مهاجرین مکه ودلاوران انصار مدینه درشمار بسیار اندك بودند چنانچه درغزوهٔ ابوا همکی عسکر اسلام عبارت ازدویست نفر بودند. اگرچه بمحاربهٔ احد خیلی اعتناهم شده بود بازدلالت برآن مینماید که عسکر اسلام درآن محاربه هم ازهفصدنفر بیشترنبودند. باابن همه رسول الله علیه السلام همین لشکر پیك ظفر قلیل المقدار اسلام را برعشائر واقوام عرب که بذات مقدس شان مخالفت داشتند میفرستادند . وچون دراندك فرصت شمار دلاوران نامدار بچند هزار نفر بالغ شد. پس بر دولت ایران و روم نیز بحرکت آمده . وباکسانی که درقبول دین اسلام ویا در اعطای جزیه روی امتناع مینمودند کارزار نموده بجبر وقهر مخالفان را در دائرهٔ اطاعت در اورده اند. یعنی در مدت ده سال لشکر اسلام بر جزیرة العرب وعراق واطراف شام مستولی کشته. ولوی سعادت النوای اسلام باطراف واکناف عالم انوار وحدانیت پروردکار نشر نموده. وبعد از انتقال رسول الله علیه السلام نیز در اندك زمان نور سراج دین اسلام برمعمورهٔ مشارق ومغارب مانند ضیای آفتاب جهانتاب شعشعه پاش کردید. وتا تاریخ نودو دو سال هجریه از کاشغر یعنی از اقصای مشرق تا بحرمحیط غربی واز شمال تاقسطنطنیه عساکر اسلام بتأیید جناب یزدان ممالك فراوان فتح وتسخیر کرده. ومحاسن مدنیت را از بادیهٔ بدویت بانظار عالم برده. وجمیع دیار را بقوانین عادله ومحاسن اخلاق انسانیه تربیه داده. وبآداب ومعارف فنیه واصول قواعد رائقه ایوان سعادت اقتران دولت وملت اسلام را تأسیس نمودند. آیا از هنکام

ظهور تحریر فن تاریخ تااین زمان وقوعات فرمانفرمایان دول عظیمه ویا فتوحات بزرکان اقوام جسیمه که کاه بظهور آمده ولوله انداز میشدند بفتوحات اسلام مشابهتی دارند. اکر تصور وتفکر وقوت وقدرت ووسعت مملکت ومکنت وحشمت ونتیجهٔ احوال دولت ملوك عظام که در دنیا شهرت تمام دارند بیان نماییم.

امید واثق برآن داریم که مردمان صاحب انصاف شرف ومزیت اسلامیه ورسالت حضرت نبویه که ذات مقدس ایشان مبعوث بالحق بوده بنای اسلامرا براساس متین کذاشته‌اند اعتراف وتصدیق خواهند کرد.

ازحکمداران نامدار نخستین وقدیمترین ازفراعنهٔ مصر رمسیس ثانیست که‌درمیان یونانیان قدیم بنام سیزوستریس شهرت داشت. دوم ازنمرودان بخت نصر. وسیوم اسکندر یونانی ویااسکندر ذوالقرنین. وچهارم ازرؤسای تاتار اتلا. وپنجم ازرومیان سزار. وششم حکمران اقوام مغول جنکیز خان. وهفتم نیز ازترکان تیمور کورکانیست.

رمسیس ثانی که ازسلالهٔ نهم فراعنه مصر بود. سه‌هزاروسه صدوسی‌سال پیش ازین بالشکر فراوان بحرکت امده وبسیاری معموره‌هارا خراب کرده تامحل (مسوپوتامیا) که‌درمیان نهر فرات وشط عرب است یعنی تاجزیرهٔ ابن‌عمر واصل کردید. میکویند ببعضی سواحل اناطولی هم مستولی شده ومردمان بلادمفتوحه‌را فراخور اصول مصریان ببت‌پرستی جبر مینمود. ولیکن بسیار نکذشت که کروه ستمدیدکان کاردرا براستخوان دیده وبرباشده ازجور واعتساف مصریان خودرارهایی دادند بخت نصر نیز

دوهزار وچهار صدو هشتادسال پیش ازین ازبلدهٔ بابل باعسکر فراواز برآمده ودیار سوریه را پایمال و بندکان خدای متعال رابدحال وبنی اسرائیل و استیلام وقدس را بامسجد شریف ویران وهمکی علما و کبرای بنی اسرائیل را بزنجیر ظلم کرفتار ساخته ببابل فرستاد • وازهرطرف که میکذشت شیشهٔ ننك وناموس مردمانرا شکسته وخانمان بیچارکانرا سوخته درنده آساتا اراضیٔ سفلای مصر استیلا وآثار عمران را ویران و کتبخانهٔ ایشانرا آتشزده باخاکستر یکسان ساخت • القصه تامدت هشت سال برین منوال بظلمهای رنکارنك اهل مصررا چنان بتنك آورد که کروه ستمدیدکان ازجور بی‌پایان آن ظالم جانستان بجان آمده وباهم یکدل ویکزبان شده آن غیور منفوررا بزور ازمصر دور ومهجور کردانیدند ودراندك زمان آن ستمکار غدار هم بزنجیر علت جنون کرفتار وبربادپای نامرادی سوارشده بسوی دارالبوار رفتار نمود.

دوهزار وصد سال پیش ازین اسکندرنیز که هنوز نوزده ساله بود بعد ازوفات پدرش فیلپوس بن امنتاس برتخت ملك ماکدونیا که ازابا واجدادش موروث مانده بود جلوس نمود • چون اهل تراکیا یعنی ساکنان روم ایلیٔ شرقی و پولو پونسیا یعنی موره واتقا یعنی اتینا ودیکر هم ازساکنان بعض جهات روم ایلی بزور وجبر مطیع فیلپوس شده بودند • پس اسکندر ذوالقرنین را کودك شمرده وکردن خودرا ازحلقهٔ فرمانبرداری برآورده طاغی وباغی کشتند • ولیکن ان پادشاه نوجوان اتش طغیان را دراندك زمان خاموش کردانیده واهل روم ایلی را بازدرحلقهٔ اطاعت خود دراورده • وخراجی که پدرش بدارا میداد بکلی بریده باچهل هزار نفر جرار ماکدونیا که

پدرش فیلپوس بطرزی جدید معلم کردانیده بود بمصر رفته و بعد از فتح آن دیار مانند برق خاطف وریح عاصف بممالك شرق کذشته وملك ایران وتوران را درقبضهٔ تصرف خوددر اورده بجانب هندوستان نیز تجاوز نمود. ودرهنکام عودتش که سی ودوساله بود ببابل رسیده بعلت تب محرق وفات نمود. اکرچه ملازمان رکابش نعشش را با ازدحام تمام برداشته وبشهر اسکندریه که بنای اوست برده دفن کرده اند. ولیکن هنوز هم معلوم نیست که قبرش کجاست.

درزندکانی آن پادشاه نیز چیزی که از محاسن باشد بوجود نیامد. بلکه بسیاری ممالك وسیعه ویران وکتابخانهٔ ایران را باخاکستر یکسان ساخته عالم را ازعلوم وتواریخ قدیمهٔ شرقیه محروم کذاشته است.

میکویند آن هم در آخر عمر مبتلای خمر کشته و بعضی سرامدان دولت خودرا درحالت مستی بدست خود قتل کرده است. چون بتپرستان یونان قدیم که ستارهٔ مشتری را یزدان بزرك دانسته ودرهیکل برقع بصورت انسانی که دو شاخ داشته باشد تصویر میکردند. اسکندر نیز بتاج خود شکل دو شاخ کذاشته وخودرا بفرزندی مشتری نسبت داده ودر زمرهٔ یزدانان داخل شده بصهبای جنون چنان سرکرم کشته بود که در ادراك فرصت دولت واقبال را بدرود نمود. وبزرکان لشکریان فرزندش راکه آن هم اسکندر نام داشت ناپدید. وممالك مفتوحه را درمیان خود تقسیم کرده هریك درجایی که یافت شده بود حاکم مستقل کردید. مکر ایشان هم بظهور جمهور روما پایمال شدند.

سزار هم یك هزار وهشت صد وهشتادسال پیش ازین بظهور

آمده جمهوریت رومارا که از مدت هفصدسال بمراعات قوانین اساسی متین نهاده جهانگیر شده بود برهم زده خودرا شهنشاه گردانید ولکن در اندك زمان بدشنهٔ خون آشام انتقام روز حیاتش شام شده درچاه سیاه عدم گمنام گردید . وبعد ازان اخلافش بنام تیر یوس ونیرون وقزاقاللا وتؤذوسیوس ومانند ایشان دیگر شهنشاهان روما نیز برتخت شهنشاهی نشسته ودرراه نصرت دین نصارا مخلوق خدارا بلا استثنا قتل کرده هم دولت خودرا بی نام ونشان وهم عالم مدنیت را خراب وویران ساختند .

آتلاهم از تاتارستان باسواری بیکران مانند تندر آتش فشان از دیار جرمان وفرنگستان گذشته شهر رومارا بنیران عدوان بخاك یکسان ساخت ولیکن درهنگام عودتش باز درفرنگستان طالع تختش معکوس ولوای بختش منکوس شده وتار وپود سودش ازهم گسسته بالشکری که همراهش بود محو ونابود گردید .

درقرن سادس هجرت سنیهٔ نبویه جنگیز خان ودراوائل قرن تاسع تیمور خان گورکان نیز بلاد شرق‌را پایمال ودماء بشررا استحلال وساکنان ممالك قطعهٔ آسیارا بلااستثنا نگونسار وبخون چندین هزاران هزار بندگان پروردگار دامن شهرت خودرا داغدار ساخته بادست خون آلود بسوی حضرت معبود عزیمت نمودند اینك حال واحوال ونتیجهٔ افعال واعمال بزرگترین پادشاهان گیتی ستان که نام ایشان تااین زمان درالسنهٔ انام داستان گشته ودر تواریخ روزگار نیز ایشان‌را ازهوشیار ترین ابنای بشر شمار کرده اند علی طریق الاختصار بیان شده است . وهریکی ازایشان یاازاعضای یك خاندان حکمران . ویا ازدودمان سلطانی عالیشان . ویا ازسرداران قوم

بزرك • ويا ازرئيسان قبيلهٔ سترك بوده براى كارزار وحصول نتيجهٔ
افكار خزائن بيشمار ولشكر جرار وياوران كيرودار وثروت مملكت
ووسعت سلطنت ومزيد مال ومكنت وكثرت شوكت وحشمت
داشتند • اما محمد عليه السلام قبل ازانكه كام سعادت فرجام را
درعرصهٔ دنيا بكذارند پدر شان وفات نموده • وذات خجسته
صفات شان چون دريتيم يتيم مانده دركفالت عم خود ابوطالب
يافت شدند • اكرچه ابو طالب ازكثرت اهل وعيال وقلت مال
ومنال درمعيشت مشقت ميكشيد • ودست مبارك رسول الله عليه السلام
نيز ازمال دنيا پاك بود • اما باطبيعت پسنديده واخلاق حميده
واطوار بركزيده كه ازدنيا ومافيها كرانتراست درميان نوع خود
مانند نورى كه درشب ديجور بظهور آيد دروطن خود يعنى درارض
حجازكه ازحليهٔ عمران ومدنيت عارى بود • وساكنانش نيز دربادیهٔ
ظلمت آباد جهل وعناد بافقر وفاقه حيران وسركردان مى كرديدند •
بظهور امده • وبموجب سالف البيان درهنكام صباوت نيز درميان
قوم وقبيله بصلاح حال وصدق مقال معروف وموصوف بوده
باسم امين تسميه مى‌شدند • وقتيكه بوحى ونبوت مشرف شده عشيرت
خودرا بدعوت توحيد جناب بارى اغاز كردند • همكنان از ذات
ايشان اعراض نموده ومحبتى راكه قبل ازان بذات مقدس ايشان
داشتند بعداوت وخصومت مبدل كردانيدند • مكر ذات بابركات
ان افضل كائنات بتتابع معجزات وتواتر ايات بينات مؤيد كشته
وبسيارى خردمندان اهل انصاف بخواهش تمام بدخول دين اسلام
شتاب ورزيدند • ودر اندك زمان جمعيت شان فراوان كرديده همكى
قبائل عربستان وديكر ملل واقوام را نيز بايمان واسلام دعوت

کردن کرفتند . چون درقرآن کریم وفرقان واجب التعظیم والتکریم بمنطوق کلام سعادت فرجام (ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة) برای قبول کنانیدن دین مبین بعباد رب العالمین جبر وقهر نمودن ممنوعست . زیرا که بندکان پروردکار درقبول دین ویا جزیه مخیر ومختارند . پس تنها جنك وپیکار باآن مخالفان اشرار میشد که در اعطای جزیه عناد واصرار می کردند . چنانچه تمامی حکومتهای جهان بجهت ابقای امن وامان ونکهبانیٔ مال وجان مظلومان بتدارك الات وادوات ودیکر اسباب ومهمات بمال ومنال محتاج می باشند . حکومت اسلامیه نیز بمال محتاج شده تنها مخالفانرا روی جبر نشان میدادند . وموافقت کنندکان درهردینی که بوده باشند همواره درحقوق مدنیه همراه اسلام همعنان می شدند . فی الجمله دراسلام مخصوص برای قبول کنانیدن دین یك قطره هم ازخون ریختن جرامست چونکه بنزول قرآن جناب یزدان اسلامرا از چنین فعل منع فرموده است . ازمبدأ ظهور اسلام تاسنهٔ چهلم هجرت سنیه خلفای راشدین یعنی ابو بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله تعالی عنهم نیز موافق امر خدا وشریعت رسول مجتبی حرکت نموده دنیارا مسخر. ومدنیت را از بادیهٔ بدویت که سالها ابواب عمران دران مفقود ومقفول بود ببلاد معموره انتقال وجهانرا بنور عدل مالامال کردانیدند. اینك حال واحوال رسول ایزد متعال واخلاف پسندیده خصال آن برکزیدهٔ حضرت ذوالجلال برین منوال بود که بیان کردید.

نتیجه

آیا در زمان قدیم از مدت سه هزار وچهار صد سال رفتار وکردار حکمداران کیتی ستان که دراطراف جهان ولوله انداز عظمت

وشان شده اند باطوار ورفتار اسلام مشابهتی دارد. نه‌نه. بل قیاس هم قبول نمی کند. پس این ادارهٔ مقدسه که محمدعلیه السلام بجهانیان نشان داده است انچنان احسن و استوار است که تاجهان پایدار ست اثارش نیز اشکارست. واکرارا معجزهٔ ظاهر بکوییم چنان می پنداریم که مردمان هوشیار هرکز انکار نخواهند کرد. چونکه تا انزمان کافهٔ نوع انسان بحسب الخلقه در اجرای چنین اداره قادر نشده اند. چون خلقت بشریه جامع کیفیت انسانیه وحیوانیه است وپادشاهان کشور ستان نیز که بدنیا آمده ورفته اند ازین ترکیب طبیعی خارج نبودند. پس کاه بندکان خدا بصفت حیوانیه غدر واعتساف وکاه بصورت انسانیه عدل وانصاف مینمودند . ومحض بانسانیت رفتار نمودن تنها ازخاصهٔ صفات انبیای عظام واصفیای کرامست که‌اداره طاهرهٔ ایشان الی‌یوم‌القیام معجزهٔ است عیان . کسانیکه ازتار یکیٔ دل‌بدان معجزاتیکه بحد تواتر رسیده اند انکار مینمایند باید که بدین معجزهٔ باهره که حکمش الی‌یومنا هذا بل‌الی اخر الزمان ظاهر ونمایانست ایمان بیارند . وکر بدین هم‌ایمان نیارند هرآیینه ازطبیعت انسانیه بکلی دور و مهجورند . (والله ذوالفضل‌العظیم) اکنون‌ما باز بسیاق تاریخ رجوع نماییم.

غزوهٔ خیبر

رسول‌الله علیه السلام بسنهٔ هفتم هجرت سنیه دراواخرشهر محرم نمیله بن‌عبدالله‌را درمدینه وکیل خود کذاشته بادو یست‌سوار ویک‌هزار وچهارصد پیاده بجانب خیبر رفتار نمودند . (وقتیکه پیغمبر علیه السلام بغزامی رفتند از اصحاب کرام یکی‌را درمدینه

وکیل خود می گذاشتند) چون درآن اثنا مسموع شد که سا کنان غطفـان بامداد جهودان خیبر حاضر می شوند . پس رسول الله علیه السلام راست بجانب محل رجیعه رفته درمیان خیبر و غطفان درامده قرار گرفتند . وقبیلهٔ غطفـان ازهراس دلاوران اسلام واپس گشته ولشکر اسلام یکان یکان بفتح استحکامهای خیبر اقدام ورزیده . وعلی کرم الله وجهه نیز دران هنگام بعسکر اسلام واصل شده . ورسول الله علیه السلام لوای سعادت الوا رابدو سپرده دیگر استحکامهارانیز فتح وتسخیر کردند . وقلعه‌ها که پسمانده بودند سا کنان انها نیز امان خواستند . و ایشانرا بدان شرط امان دادند که درهرسال نصف مال محصولات را بیت المال بدهند . وهر وقتکه پیغمبر علیه السلام برای ترك دیارشان امر نمایند بایدکه اراضی را باهل اسلام سپرده زودبدر روند . ایشان هم شرائط مذکور را قبول کرده تازمان خلافت عمر بن الخطاب در مملکت خود بنشستند . در ان اوان زینب بنت الحرث برهٔ را بریان کرده ودرمیانش زهرانداخته برسول الله علیه السلام پیشکش نمود . پیغمبر علیه السلام در اثنای طعام هنوز لقمهٔ را ازان گرفته در دهان مبارك گذاشته بودند که مسموم بودن ان بوحی دانسته وزود بیرون انداخته فرمودند که درین بره زهر گذاشته اند . مگر بشیر بن برا که طعامرا همراه رسول الله می خورد لقمهٔ را فرو برده فی الحال از تاثیر زهر افتاده وفات نمود . وزینب هم بحکم شرع شریف جزای عمل خودرا زود یافت . درین اثنا بعضی مهاجرین که در حبش مانده بودند عودت نموده وچون جعفر بن ابی طالب نیز درمیان ایشان بود پس پیغمبر علیه السلام بمشاهدهٔ روی ان خیلی

شادکام کشته وجعفر را در برکرفته وبر پیشانیش بوسه داده فرمودند که (ماادری بایهما اناسر. بفتح خیبر ام بقدوم جعفر) معنیش انکه نمی‌دانم که بکدامی ازین دوشاد شوم . ایا بفتح خیبر ویابقدوم جعفر.

فتح فدك ووادی القرا

درهنکام فتح خیبر اهل فدك نیز امان خواسته واستدعای‌شان بموقف‌قبول رسیده وحاصلات انجا که بذات مقدس حضرت پیغمبر عائد بود بمسافرخانه تخصیص . ومحصولات وادی القرا که بضرب شمشیر فتح شده بود درمیان غازیان اسلام تقسیم کرده درشهر صفر بمدینهٔ منوره عودت فرمودند .

عمرهٔ قضا

رسول‌الله علیه السلام بعد ازفتح خیبر تانهایت ماه شوال درمدینه اقامت . و بعدازان‌فراخور صلحنامهٔ‌حدیبیه برای زیارت کعبه درشهر ذی‌القعده بجانب مکهٔ مکرمه توجه فرمودند. باستماع این خبر کسانیکه درمیان قریش باذات همایون حضرت پیغمبر عداوت کای داشتند زود ازمکه برامده تباعد ورزیدند . پیغمبر علیه السلام بمکه واصل شده وهفتاد رأس شتررا قربان کرده ودرهنکام دخول بیت‌الله دست راست‌را ازاحرام براورده رکن سعادت‌را استلام . وبعدازان بااصحاب کرام دامنکشان ازبیت‌الله برامده وازسبب تعجیل قریش تنها مدت سه‌روز درمکه‌اقامت‌ورزیده بجانب مدینهٔ منوره عودت فرمودند.

غزوهٔ جیش‌الامرا

طائفهٔ قریش برای طلبیدن مهاجرین‌اسلام که‌بجانب حبش

هجرت کرده بودند. عمروبن العاصی‌را بطریق سفارت بسوی حکمران حبش نجاشی روانه نمودند. ولیکن ملك حبش التماس قریش را قبول نکرده ایلچی‌رابجواب رد باز کردانید. درهنکام عودت بقلب عمرونور ایمان لامع کشته مسلمانیٔ خودرانهان داشته و بمکه‌واصل‌شده خالدبن‌ولیدرا ازمافی‌الضمیرا کاهی‌داد. مشارالیه نیز افکارش را موافق افکار خود یافته وهر دوباهم ازمکه بر خاسته درمدینه بحضور رسول‌الله مشرف شده ایمان خودرااعلان‌نمودند. چون عثمان بن طلحه نیز هنوزنومسلمان شده بودپس همکی‌اهل اسلام از ایمان آوردن این سه نفرکه از بزرکان قریش بودند بسیار ممنون ومسرور کردیدند. بعدازان پیغمبر علیه‌السلام برای‌محاربهٔ رومیان بفرستادن لشکر اسلام بجانب بر شام قرارداده وبقدر سه هزار نفر ازعسکر غضنفر مرتب ساخته وزیدبن حارث‌را امیرالجیش نصب کرده‌وخالدبن ولیدرا که مسلماً بمدینه آمده‌بود همراه‌زیدبن‌حارث‌رفیق کردانیده کفتند اکر زیددرمیدان کیرودار بسهم‌قدر پروردکاربسوی دارالقرار رحلت‌نمایددران‌صورت‌جعفربن‌ابی‌طالب‌راوا کرانهم‌شهید کرددعبدالله‌بن‌ابی‌رواح‌را امیرجیش باید کردوا کران‌هم ازجام‌قدر شربت شهادت نوش نماید بس عساکر اسلام هرکسرا که بخواهند امیر جیش نصب نمایند. بعدازان دلاوران اسلامرا درراه انداخته وداع نمودند. القصه عساکر اسلام بعد ازطی‌منازل وقطع‌مراحل ازملحقات شام بمکانی مسمی معان واصل کشته خبر یافتندکه قیصر روم هرقل بقدر صد هزار نفر لشکر فرستاده وان قدر دیکر هم ازقبیلهٔ لخم وجذام وسائر قبائل عرب که در برشام متوطن هستند مسلح کشته ازمضافات بلقا درموقعی مسمی مواب فراهم امده اند.

اگرچه عسکر اسلام دوشب درمکان معان اقامت وانجمن مشورترا عقد کرده میخواستند که احوال عساکر روم وکثرت ووفرت یاری کنندکان روم را بجانب رسول الله علیه السلام نوشته امداد دیگرهم بطلبند اما درین اثنا عبدالله بن ابی رواح بسخن آغاز نمود وگفت ای معشر اسلام بدانید که شما نه بکثرت شمار ونه بسلاح منتظم کارزار ببیکارخصم جان شکار امده هستید. بلکه تمابسلاح ایمان وقوت دین اسلام بجهت فدانمودن جان درراه جناب یزدان امده اید، پس چرامی پایید. ازین کلام دردل بهادران اسلام تأثیری تمام حاصل شده ومیمنه ومیسرهٔ جیش را ترتیب داده براشکر رومیان که درده (مونه) فراهم آمده بودند حمله آوردند. وزید بن حارث درعرصهٔ کارزار بتیر سینه فکار خصم خونخوار شهید کشته وبعدازان جعفر بن ابی طالب رایت سعادترا بدست راست کرفته وبر اسپ تازی نژاد سوار شده مانند شاهین طیارکه برانبوه تزروان افتدبردشمنان حمله آورده ودرهنکام ضرب وطعن اسبش کشته کشته ودرحالت پیادکی نیز چون شیر ژیان حمله های فراوان نمود، تا که دستش زخمدار شده وبازویش هم ازکارماند، ودرفش را بدست جب کرفته بازمانند شیر خونخوار درمیدان کیرودار بیغمای جان دشمنان نابکار مشغول بود که بازخمهای جانشکار که ازهشتادزخم بیشتربودند بجانب دارالقرار رحلت نمود. بعدازان لوای سعادت التوارا عبدالله بن ابی رواح کرفته درمیدان رزم چون ببربیابان بجولان آمده شهید کردید. هرچند بعد ازان رایت سعادترا ثابت بن الاقرم برداشته طالب کیرودار شده بود ولیکن با تفاق مهاجرین آنرا بخالد بن ولید

سپردند. اگرچه مشارالیه هم مانند اسلاف بلکه بیشتر از یشان اشتیاق مصاف داشت اما عساکر اسلام باتفاق آرا قرار بدان دادند که از میدان حرب برآمده بجانب مدینهٔ منوره عودت نمایند. باتفاق راویان بدرجهٔ ثبوت چنان رسیده است که در روز نبرد مذکور پیغمبر علیه السلام بواسطهٔ منادی اسلامرا فراهم آورده شهادت امرای جیش را چنانچه بوقوع آمده بود یکان یکان علی الترتیب بیان و برای ایشان ازجناب یزدان عفو وغفران خواسته وفرزند جعفررا که هنوز طفلی خورد بود بحضور فیض گنجور خود طلبانیده و بتر وارید اشك ترحم نبواخته بخانهٔ جعفر امر نمودند تاخویشاوندان جعفررا ضیافت بدهند. چون لشکر اسلام نزدیك مدینه شدند رسول الله علیه السلام باستقبال شان برآمده و برشجاعت شان آفرین خوان گشته دلیری ومردانگی شانرا ستایش فراوان نمودند.

فتح مکه

چنانچه رسول الله علیه السلام بعد از صلح حدیبه، مؤمنان وکافران قبیلهٔ خزاعه‌را بدائرهٔ اتفاق خود د آورده بودند طائفهٔ قریش نیز بنی بکر بن عبدمناف ابن کنانه‌را باخود متفق کرده بودند. مگرخون سه نفر که خزاعه درهنگام جاهلیت ازاشراف بنی بکر هدر کرده بود وبنی بکر ازسبب ظهور اسلام برای اخذ انتقام فرصت نیافته ودرمدت صلح حدیبیه که ازمشغلهٔ اسلام فراغتی حاصل کرده بودند. بنی بکر بجانب اخذ انتقام پرداخته وبرخزاعه که نزدیك آب مسمی وتیر مسکن داشت حمله آورده وازاشراف قریش صفوان بن امیه وعکرمه بن ابی جهل وسهل بن عمر نیز پنهانی بامداد بنی بکر شتافته بودند. خزاعه نیز ازچنین رفتارناهنجار ایشان نزد رسول الله

علیه السلام شکایت آورد. وچون وقعه تحقیق شد ونقض عهد قریش بدرجهٔ ثبوت رسید. رسول الله علیه السلام نیز بقدرده هزار نفر ازمهاجر وانصار فراهم آورده ولشکری منتظم مرتب ساخته کفتند باید که طائفهٔ قریش ازین حال آکاهی نیابند. بااینهمه معلوم شد که حاطب بن ابی بلتعه برای آکاه کردانیدن قریش مکتوبی‌را نوشته بواسطهٔ زنی رهرونده روان کرده است. وبعض کسان بجهت تفتیش آن بشتافته وزن مذکوررا کرفته ومکتوبرا از میان مویهای سرش برآورده بخدمت رسول الله رسانیده حاطب را نشان دادند. عمر رضی الله عنه بقتلش اجازت میخواست که حاطب بعض عذرهارا بیان کرده وبمرحمت پیغمبر علیه السلام پناه آورده باب عفو سیراب کردید.

بتاریخ سال دوم عهدنامهٔ حدیبیه یعنی درسنهٔ هشتم هجرت سنیه بروزدهم ماه رمضان لشکراسلام بفتح بیت الحرام توجه فرموده بعداز قطع مراحل وطی منازل بمکان مرالظهران واصل شدند. عباس رضی الله تعالی عنه بمقتضای شفقت ومرحمت که درحق اهل قرابت داشت باخود کفت چون ساکنان مکه ازحرکت رسول الله علیه السلام خبر ندارند. واکر قبل از اعلان امان بلشکر اسلام دوچار شوند هرآینه بختشان سیاه وحال شان تباه خواهد کردید. وبدستور رسول الله سوار شده بیرون رفت تایکی‌را یافته بجهت تشویق استیمان قریش بجانب مکه ارسال نماید. اتفاقا درراه ابوسفیان وبدیل بن ورقا وحکیم بن هزامه‌را یافته ازماجرا خبر دادوکفت زود بجانب استیمان کرایید وکرنه کار بسیار دشوار شده‌است. وابوسفیانرا همراه خود بسوی معسکر اسلام می‌آوردکه درراه عمر

رضی‌الله تعالی عنه ابوسفیانرا دیدو کفت ای دشمن دین خدا چه کونه چنین بی‌پروا بلاخواستن امان بسوی لشکر اسلام می‌آیی. مکر خوب شد که خود بخود دردست ما افتادی. بعد ازان بجانب رسول یزدان بشتافت و کفت یارسول‌الله دشمن دین خدا بلااستیمان آمده‌است وبفرمای تاسرش‌را ازتن جدا نمایم. ابن‌عباس نیز بسرعت تمام بحضور پیغمبر علیه‌السلام مشرف شده ازسرتاپا ماجرا رابیان‌نمود. رسول‌علیه‌السلام بعباس رضی‌الله‌عنه فرمود که ابوسفیان امشب مهمان توباشد وباید که فرداوقت بامداد دراینجا بیاید وچون روز دیکر مانند فرمودهٔ پیغمبر بحضور سعادت داخل شدند رسول‌الله ابوسفیانرا کفت‌آیادرخاطر توخطور نمی نماید که بغیرازیك خدا خدایی دیکر نیست. ابوسفیان بعداز تعظیم فراوان وثنای بی‌پایان کفت چرانمیدانم چونکه اکر خدایی دیکر میبود هرآیینه آن‌هم‌بیاری مینمود. بعدازان‌پیغمبرعلیه‌السلام فرمودند که آیا پیغمبری مرا اعتراف مینمایی‌یانه کفت درین باب اندکی شبهه‌دارم. عباس بسوی‌وی‌متوجه شدوکفت زوددین‌اسلامرا قبول‌نمای وکرنه‌جزای کناهای سابقه‌را زودخواهی یافت. ابوسفیان دین‌اسلامرا قبول نموده واز اشراف عرب بدیل بن ورقا وحکیم بن‌هزامه نیز که همراه او بودند مسلمان شدند. بعدازان عباس کفت یارسول الله ابوسفیان فخررا دوست میدارد وآنرا امتیازی بدهید. کفتند کسانی که بخانهٔ ابوسفیان اینجا خواهند آورد درامان میتوانند ماند. ودرحق خویشاوندان وهمشهریان خودنیز مرحمت فرموده کفتند هرکه درخانهٔ خودرا بسته ویادر مسجد شریف درآمده‌بیرون نیایداینهم درامن وامان خواهدماند. بعدازان بعباس رضی الله تعالی عنه

فرمودند که وقتی که عسکر اسلام بجانب مکه حرکت خواهد کرد باید که همراه ابوسفیان درراه بایستید تاوی سیر نماید . وقتی که دلاوران اسلام فوج فوج آغاز گذشتن کردند . ابوسفیان بعباس گفت این مگر قوت پادشاهی شده است عباس جواب داد که این قوت قوهٔ پادشاهی نیست بل قوهٔ نبوت است . ابوسفیان متحیر شدو گفت آری چنینست . چون همگی مهاجرین وانصار بارزههای تابدار مرور نمودند ابوسفیان پرسید که ایشان کیستند . عباس گفت ایشان عساکر خاصهٔ رسول الله علیه السلام هستند . وذات همایون پیغمبری نیز درمیان ایشانند

بعد ازان عباس بابوسفیان گفت باید که زود بمکه رفته قوم خودرا مطمئن گردان . ابوسفیان نیز زود بمکه داخل شده باواز بلند گفت ای ساکنان مکه محمد بقوتی می‌آید که باوی مقاومت نمودن ازقوهٔ امکان بیرونست . ایشان گفتند توچه آوردی گفت هرکه بخانهٔ ابی سفیان و یا در بیت الحرام در آید و یا در وقت دخول جنود اسلام درخانهٔ خود را پیش نموده بیرون نیاید امان می‌یابد . القصه رسول الله علیه السلام عسکر اسلامرا انتظام داده وابو عبیده بن الجراح را مقدمة الجیش وخالد بن ولید وغفار ومزینه وجهینه‌را بجناح یمین وزبیر وعلی‌را بجناح یسار معین -ورایت سعادت‌را بسعد بن عباد تسلیم نمودند . سعد گفت (الیوم یوم الملحمة الیوم تستحل الحرمه) یعنی امروز روزگار زارخونخوارست‌وامروز حرام هم حلالست . چون این کلام بسمع پیغمبر علیه السلام واصل گردید از الفاظ شدید سعد دل آزرده گشته رایت سعادترا بیك روایت بعلی بن ابی طالب و بروایت دیگر بزبیر تسلیم کرده فرمودند که دلاوران

اسلام ازراه ذی طوی بمکه درآیند وخالد بن ولید ازطرف پایین وز بیر ازطرف بالاشهر درآمده تامقاومت بوقوع نیاید سلاح را استعمال ننمایند . مکر عکرمه بن ابی جهل وصفوان بن امیه وسهیل بن عمرو مقداری از عساکر فراهم آورده و بمقابلهٔ خالد برآمده واز طرفین چند نفر مقتول شده مخالفان رو بکریز نهادند . عسکر اسلام درروز بیستم ماه رمضان بمکه درآمده فتح نمودند . و بساکنان مکه امان دردادند . هرچند خون چند کسرا از اصحاب جنایات کبیره هدر هم نموده باشند اما از یشان هم بسیاری کسان بشفاعت اصحاب بزلال عفو سیراب شدند . یکی ار یشان عکرمه بن ابوجهل بود که در هنکام فرار زوجه اش از دنبال رسیده بتبشیر عفو رسول الله باز کردانیده و بحضور رسول الله مشرف شده واسلامرا قبول نموده باعث مسرت خاص وعام کردید . بعدازان پیغمبر علیه السلام در مسجد شریف درآمده ازدرون و بیرون اصنامرا دور انداخته فرمودند تابلال بانك نمازرا باواز بلند بخواند . وازسرنو بعض شرایع الهیه را اعلان وعادات جاهلیه رابکلی منع کرده فرمودند که باآبا واجداد فخر نمودن خدای تعالی منع کرده است چونکه همکنان ما اولاد آدم هستیم . وآدم نیز از خاك پیداشده است . مکر سقایت حجاج وحجابت بیت الله دردست متولیان قدیم ابقا نمودند . چنانچه تاامروز هم حجابت بیت عتیق دردست اولاد شیبه باقیست . روز دوم فتح مکه پیغمبر علیه السلام در باب کعبه استاده وذکور ساکنان مکه آمده بیعت نمودند . وفرمودند تاطائفهٔ نسا نیز بعمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بیعت نمودند . اکرچه بعدازان برقبائل حوالی مکه مردان کارزار را فوج فوج فرستاده باشند . اما بقتال هرکز

رخصت ندادند . خالد بن ولید هم برقبیلهٔ بنی خذیمه بن عامر
مأمور شده و بهر صورتی که باشد ازجانب وی چندنفر بقتل رسیده
واورا مؤاخذه نموده. وعلی رضی‌الله تعالی عنه رافرستاده‌واشیای
مسلو برا بخداوندان مال اعاده وخون مقتولانرانیز بدیت ساقط
کردانیدند . ومالی که نزدش باقی مانده بود آنرانیز بطریق احتیاط
نزد شان بکذاشتند

(غزوهٔ حنین)

وقتی که رسول الله علیه السلام برای فتح مکه حاضر میشدند
قبیلهٔ هوازن از حقیقت حال واقف نبوده واین حرکترا برای خود
پنداشته ازرجال هواداران ومتفقان خود مانند مالك بن‌عوف‌وبنی
نصر و بنی جشم و بنی سعد و بنی هلال فرقهٔ را مرتب ساخته
باقبائل‌احلاف‌وبنی‌مالك‌بن‌ثقیف‌درحنین‌فراهم‌آمده‌بمقابلهٔ‌عسکراسلام
مهیا شدند. امادراندك فرصت خبر یافتند که‌رسول‌الله‌علیه السلام
بجانب مکه توجه فرموده ومکه‌را فتح وتسخیر کرده اند پس قرار
بدان دادند که‌باعساکر مجتمعهٔ خود بحرکت آمده مکه‌را ازدست
اسلام استرداد نمایند. رسول علیه‌السلام ازافکار ایشان آکاهی
یافته وکار زاررا درديار خود ایشان مرجح پنداشته ودرمکه‌عتاب
بن‌اسیدرا وکیل خود کذاشته همراه دوازده هزارنفر لشکر بجانب
حنین توجه فرمودند. بتاریخ سنهٔ هشتم هجرت سنیه درابتدای
ماه‌شوال بهنکام صبح صادق عساکر اسلام ازمیان درهٔ حنین
میکذشتند که‌ناکهان جماعت هوازن ازکمین بدرجسته لشکراسلامرا
واپس کردانیدند. اکرچه پیغمبر علیه‌السلام وابوبکر وعمر وعلی
وعباس وابوسفیان بن‌الحرث وبعضی اصحاب دیکر هم درجای‌خود

ثبات ورزیده ورسول الله علیه السلام برای کردانیدن عسکر اسلام باآواز بلندندا هم براورده بودند اما فائده نبخشیده بعم محترم خود عباس که بلند آواز بود فرمودند تابرای رجعت نمودن عسکراسلام ندانمود. وقتی که آواز عباس بکوش لشکر اسلام رسیدبیکبار برای کردیدن سعی بلیغ بهمرسانیدند. اکرچه ازازدحام عوام کردانیدن اسان دشوار بود باانیهمه بقدر صدنفر زود رسیده بادیکران ملحق کشتند. درین اثنا هوازن برپیغمبر علیه السلام بشدت تمام حمله آوردند. ولیکن تاب مقاومت نیاورده و پای ثبات شان ازجای لغزیده آخرالامر پشت بدادند. ودلاوران اسلام که باز کردیده بودند مانند برق خاطف و یا ریح عاصف جمعیت دشمنارا پراکنده وپریشان وششهزار نفررا اسیر واموال واشیای بسیاراغتنام نمودند. درین محاربه بسیاری اشخاص دشمنان تلف شده چنانچه تنها ازبنی مالك هفتاد نفر باسردار ایشان ذوالخمار وبرادرش عثمان بقتل رسیده وسردار هوازن درید نام نیز مقتول شده وازاشراف اسلام تنها عم ابو موسی الاشعری مسمی عامرالاشعری شهید کردید

محاصره وفتح طائف

درمحاربهٔ حنین بنی ثقیف باسائر قبائل منهزم کشته بجانب طائف فرار نموده متحصن میشدند که پیغمبر علیه السلام نیز ازدنبال ایشان ماسدرجت یزدان رسیده وطائفرا محاصره نموده حصاررا بامنجنیقها کوفتن کرفتند. درآن اثنا ازیکطرف اهالئ حوالئ طائف کروه کروه آمده دردائرهٔ دین اسلام داخل میشدند. وازطرف دیکر بقدر یازده روز بعدازمحاصره حصار طائفرا برهم زده وهزبران اسلام درون درآمده باخون نخجیر مشرکان نجهٔ دشمن شکنرا

بیالودند . درین کارزار ازاشراف عرب سعید بن‌العاص وعبدالله بن امیـه بن المغیره یعنی برادرام سلمه که یکی از زوجات مطهرهٔ آن حضرت بود . و عبـدالله ابن عامر بن ربیعه وهشت نفر دیگر هم بدرجهٔ شهادت رسیده وهمگی شهدای اسلام بدوازده نفر بالغ شده درمیان ایشان چهار نفراز انصار هم بودند.

بعد ازان رسول الله علیه السلام ازراه جعرانه عز یمت فرما شده ومبعوثان قبیلهٔ هوازن نیز بخدمت پیغمبر آمده دین اسـلامرا قبول کردند . پس دلاوران اسلام نیز همگی اسـیران ایشانرا که گرفته بودند رسول‌الله علیه السلام هبه وایشان هم هر یکرا بقبیلهٔ که نسبت داشتند احسان نمودند . وخواهر سیر جناب پیغمبر بنام شیمارا نیز که داخل بندیان مذکور بود باعزاز واکرام بجانب قبیـله اش ارسال ودرهنگام تقسیم مال غنایم ازخمس غنایم که بحصهٔ رسول‌الله علیه السـلام عائد بود چهل نفررا صد وصد شتراحسان نمودند . بعض جوانان انصار گفتند مانیز مانند ایسان بسـیار میخواهیم . کلام ایشان بسمع همایون پیغمبر علیه السلام واصل گشته وانصار را فراهم آورده فرمودند که چون ایشان نومسلمان شده اند لا جرم برای تألیف خاطر ایشان بدیشان بیشتر دادیم . وایسان همراه شتر وگوسفند بوطن خودمیروند . وشمابا پیغمبر خـدا بسوی وطن خود خواهیـد رفت . انصار از استمـاع کلام گوهر بار پیغمـبر علیه السلام شادکام گشته دنبال کارخود گرفتند چونکه ایشان پیش ازان چنان گمان میبردند که البته پیغمبر علیه السلام بوطن خود یعنی درمکه خواهندماند . وآن چهل نفر که هریکی راازایشان صدشتر داده بودند

مؤلفة القلوب نام نهادند . ابوسفیان باپسرش معاویه نیز از زمرهٔ ایشان بودند.

رسول الله علیه السلام ازموقع جعرانه بنیت زیارت بیت الله بمکه آمد. وعتاب بن اسیدراکه سنش هنوز از بیست سال تجاوز نکرده بود والیٔ مکه نصب نموده وبجانب مدینهٔ منوره عزیمت فرموده بتاریخ هشتم سنهٔ هجرت سنیه وبیست وچهارم شهرذی القعده واصل مدینه شدند. مشارالیه عتاب جوانی بود که درامثال واقرانش درزهدو ورع وکیاست وفراست مانندش کم یافت میشد ودرآن سال درادای حج پیشوای اسلام شده نخسترین اسلام همانست که بشرف امیرالحاج نائل شده است . معاذ بن جبل را برای تعلیم قرآن کریم وتفهیم دین مبین درمکهٔ معظمه معین فرمودند . وعمروبن العاص را بعمان ارسال نمودند . وازقبائل ازدیان جیفر وعبدا بنی الجلندی نیز دردائرهٔ انقیاد ومطاوعت درامدند . ومالك بن عوف را برکسانی که ازقومش مسلمان شده بودند وبرقبیلهٔ ثقیف وبلدهٔ طائف واطراف آن والی کردانیدند . دراندك زمان ساکنان ان حوالی نیز داخل دائرهٔ اسلام شدند . کعب بن زهیر نیز ازافعال سابقهٔ خود نادم وتائب شده وبعفو ومرحمت رسول الله پناه آورده ودر مدح آن حضرت قصیدهٔ بلیغ انشا وبحضورلامع النور حضرت رسالتپناه قرائت نمود . پیغمبر علیه السلام بردهٔ نوربخت سعادت را که ازلمس وجود بهبود پیری سرفطراز چرخ برین بود بکعب پوشانیده درمیان ابنای بشر سرافراز وممتاز کردانیدند . از آنست که قصیدهٔ مذکور الی یومنا هذا بنام قصیدهٔ برده مشهور ومعروف شده است . اکرچه معاویه بن ابی سفیان برای خریدن

بردهٔ سعادت بمال فراوان سعی بلیغ بهم رسانیده بود اما در حیات کعب نائل مرام نشده بعداز وفات کعب از والده اش خریده شاد کام کردید . وخلفای بنی امیه نیز واحدا بعد واحد در مواسم مبارکه زیور دوش افتخار مینمودند . تا وقتی که بنی عباس خروج نموده ودولت امویه رانا بود کردانیده وبعض کسان دنبال مروان ثالث که واپسین خلفای امویهٔ بود وبجانب مصر کریخته ازدهکدهای مصر درده ابوسیر نهان شده بود رفته بقتل رسانیدند و بردهٔ سعادترا از برش کشیده بدست خلفای عباسیه تسلیم نمودند . ایشان نیز تامدت پانصد و بیست وچهار سال بدین میراث شرف ایراب مفتخر ومباهی کشته یعنی تاز مانی که از اولاد جنکیز خان هلاکو نام خون آشام بغداد رابدست آورده خلیفهٔ مستعصم باالله را بقتل رسایند . وقدر چنین اثر سعادت کسترا ندانسته ازروی کفرو عنادیدرسوختهٔ بدنهاد اثراسوخته بر باد داد . جزاه الله بمافعل .

درسنهٔ نهم هجرت سنیه بنی اسد بلادعوت خود بخود بخدمت رسول الله علیه السلام امده مسلمان شدند . اکرچه از آمدن بلادعوة امتنان وافتخار بهم رسانیده بودند . ولیکن بنزول آیهٔ کریمه هدف تیرزجر وتوبیخ شده اند .

غزوهٔ تبوك

رسول الله علیه السلام درماه ذی الحجه ازمکه عودت وتاشهر رجب سال نهم هجرت سنیه درمدینهٔ منوره اقامت ورزیده بعدازان غزای رومیانرا اعلان فرمودند . اکرچه بموجب اصول حرب درغزاهای دیکر عزیمت همایون خودرا همیشه پنهان میداشتند مکر دراعلان این محاربه چنان فائده مشاهده نمودند که هرکس

طول سفر و بعد مسافه وقوت و کثرت رومیان وشدت حرارت تابستان وکذشتن فصل میوه وخالی بودن کذرکاهها ازاشجار وبناء وانبار را بخوبی اندیشیده فراخور آن تهیهٔ اسباب سفر نمایند. درآن اثنا بعضی منافقان برای انداختن فتور ونفاق درقلب اسلام درخانهٔ جهودیٔ فراهم آمده بالقای فساد مباشرت مینمودند که پیغمبر علیه السلام ازمفسدت ایشان واقف کشته طلحه بن عبیدالله را فرمودند تاخانهٔ مذکوررا ازبیخ و بنیاد براندا ختند . ابن قیس که از قبیلهٔ بنی سلمه بود برای ماندن درمدینه اجازت خواسته پیغمبر علیه السلام نیز اجازت داده ازوی اعراض فرمودند. اکرچه معاشر اسلام این غزارا خیلی معتنا پنداشته برای تدارک مهمات واوازمات جنك و جدال در میدان امتحان بذل مال درآمد شبدیز همت را تیز عنان کردانیده ازیکدیکر سبقت نمودن میخواستند اما شهسوار جود واحسان عثمان بن عفان ازهمکنان سبقت ورزیده بیشتر ازصدرأس اسپ ونه صدشتر وهزار دینار بذل وایثار نمود . درآن هنکام دونفر ازدلاوران اسلام پیش پیغمبر علیه السلام آمده ازنیافتن اسپان خوشخرام نالان وکریان شدند وبعضی جوانمردان بهر نوعی که باشد اسپانرا یافته ایشانرا نیز شادکام نمودند . وبعضی کسان ازسفر اعتذاربهم رسانیده ورسول الله علیه السلام عذر شانرا قبول نموده و بجانب تبوك متوجه کشته بمواطن قوم ثمود نزول ولشکر اسلامرا ازدخول مساکن قوم ثمود منع نموده فرمودند که بجزآب بئیر ناقه دیکرآبهارا برای اکل وشرب استعمال نه نمایند. دران اثنادراثنای راه شتری که برای رکوب همایون آن حضرت مخصوص بودکم شده وشخصی ازمنافقان بنی قنقاع

بنام زید بن اللصیت کفت ببینید محمد ازاسرار آسمان خبر میدهد وشتر خودرا نمیداندکه در کجاست. رسول‌الله علیه السلام کلامش را شنیده فرمودند که اگر خدای تعالی بمن نفهماند من چه دانم بعدازان بقلب همایون شان وحی نازل شده کفتند شترمن درفلان جاست. وکسان رفته دیدندکه مهارشتر بشاخ درختی بند شده استاده است وزود خلاصش کرده همراه خود بیاوردند . میکویند منافق مذکور بعد ازان تائب و مستغفر کردیده است . چون رسول علیه السلام واصل تبوك کشته صاحب ایله بنام یحنه بن روبه وسایر کسان جربا وازدرح آمده جزیه‌را قبول ودردائرهٔ مصالحه دخول نمودند . پس هریکیرا وثیقهٔ که مبین شروط صلح باشد احسان . وبعد ازان خالد بن ولیدرا بجانب اکیدرکه صاحب دومة الجندل بود وعقیدهٔ نصرانی داشت روان فرمودند . اکیدر بشکار کاو صحرائی مشغول بودکه خالد مانند شیر رسیده وآنرا کرفتارکرده بحضور رسول الله فرستاد . ودرهنکام وصولش پیغمبر علیه السلام جرمش رابخشیده وکارش را بجزیه مربوط کردانیده بجانب مملکتش روانه نمودند . رسول الله علیه السلام بعداز اقامت بیست روز در تبوك عازم مدینهٔ منوره شده فرمودندکه بایدکه تارسیدن لشکر اسلام هیچ کس ازآبی‌که در وادیٔ مشقق جمع شده است استعمال نماید (آب مذکور در یك روز آنقدر جاری میشدکه تنها دو نفر سوار یرا کفایت میکرد) چون بعض منافقان آنرا استعمال واستهلاك کرده بودند . پس لشکراسلام درهنکام وصول آبرا نیافته ازتشنکی متشکی شدند . پیغمبر علیه السلام منافقان مرقومرا نفرین نموده و برسرچشمه تشریف فرموده ودست مبارك

رادرسوراخ سنکی که آب ازانجایی برآمددرآوردند . ابتدا اندکی آب بیرون آمده وبعدازان سرچشمه فراختر شده بدرجهٔ جاری شد که کافهٔ عساکر اسلام آتش عطش را خاموش ساخته سیراب کردیدند واز آنجا بحرکت آمده هنوز تامدینه یك فرسنك راه مانده بود که مالك بن دخشم ومعن بن عدی را پیش فرستاده مسجد ضرار را که منافقان برای مجمع نفاق وفساد بنا کرده بودند خراب کردانیدند.

وبتاریخ سنهٔ نهم هجرت سنیه درماه رمضان واصل مدینه شد و بقدر سی وانیقدر نفر که بکارزار نرفته بلا عذر در مدینه مانده بودند بحضور فایض النور پیغمبر علیه السلام مشرف کشته و سوکند های بسیار خورده عذرهای رنکا رنك بیان نمودند رسول الله علیه السلام نیز ازسرخطای ایشان درکذشتند .

(داخل شدن قبیلهٔ ثقیف بدین اسلام)
و هدم معبدلات

رسول الله علیه السلام ازطائف عودت مینمودند که شیخ قبیله ثقیف عروه بن مسعود در راه بخدمت مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم مشرف شده ایمان آورد وبعد ازان بجانب قبیلهٔ خود عودت و ایشانرانیز برای قبول نمودن دین اسلام دعوت میکرد که جاهلان غیور ومردمان بی شعور شور و شربهم رسانیده بزخمهای جانشکار بر زمین انداختــه کفتند اکر وفات نماید دیتش راچه کونه اد باید کرد . عروه درحالت نزع سربر آورد وکفت شهیدان دیت ندارند . مکر آرزوی آن دارم که بعد از وفاتم مرا درمقبرهٔ مسلمانان که درمحاربهٔ بنی طائف شهیدشــده اند دفن نمایید . بعد از وفاتش وصیتش را بجــا آوردند . بعد ازان فرزندش ابو ملیح وقارب بن

الاسود نیز مسلمان شـده وازیك طرف والیٔ طائف بنام مالك بن عوف بجهت اخذ انتقام فعل سخیف بنی ثقیف بر خاسته واز طرف دیگر رسول الله علیه السلام نیز باز بتبوك عودت فرمودند. چون بنی ثقیف بیقین دانسـتند که نتیجهٔ مخالفت وخیم خواهـد بر آمد همگنان درماه رمضان بخدمت پیغمبرعلیه السلام آمده ودین اسلامرا پذیرفته رجا ونیاز کردند که تا مدت سه سال معبـدلاترا هدم ننموده نمازرا نیز عفو فرمایـند. پیغمبر علیه الـسـلام فرمودند که بینمازیان ازدین سـود برنمیدارند. وبرای هدم معبـدلات نیز عاملان چابك دسـترا معین کردند. اگرچه درهنگام هـدم آن زنان وکودکان فریاد وفغانرا باسمان رسانیده گریه وزرای آغاز نموده بودندااما فائدهٔ نبخشـیده وابوسفیانهم زود رسـیده بموجب امررسول الله زیور وزینت معبدلاترابرداشته بفروخت. وبقیمتش دیت عروه واسودرا ادا نمود.

(داخل شدن قبائل عرب فوج فوج)
دردائرهٔ دین اسـلام

رسـول الله علیه السـلام از غزوهٔ بتـوك عودت فرموده وبنی ثقیف دین اسـلامرا قبول نموده و چون قبـل ازان مکه نیز فتح شده طائفهٔ قریش هم مسلمان شده بودند. پس از ایمان آوردن قریش که ازقدیم الایام برطوائف عرب حکم میکردند. وبحسـب ونسـب از کافهٔ اقوام عرب فائق بودند. باعث تقویه و اسـتقرار اسلام گشته وسائر قبائل عرب نیز نجات خودرا در اتحاد اسـلام پنداشـته ازهر اطراف واکناف جزیرة العرب فوج فوج آمـده بمسلمان شـدن آغاز نمودند. نخسـتین بزرگان بنی تمیم باخطیبـان

وشاعران خود آمده درمسجد در آمدند • ونام رسول الله علیه السلام را بآواز بلند بر آورده کفتند ما برای قبول دین اسلام ومفاخرت آمده ایم • اکرچه بآواز بلند نام پیغمبر بر زبان آوردن از دائرهٔ ادب بیرون بود با اینهمه پیغمبر علیه السلام از کمال حلم ومرحمت از تقصیر شان درکذشته وخود شان نیز بمسجد درآمده ایشانرا بخطابت و انشا اجازت دادند • خطیبان بنی تمیم بنام عطارد والاقرع خطبهای بلیغ خوانده وشاعر ایشان مسمی ز برقان نیز یك قصیدهٔ فخریه انشا نمود • بعدازان ازخطیبان پیغمبر علیه السلام ثابت بن قیس یك خطبهٔ بلیغ خوانده وحسان بن ثابت نیز چنان قصیدهٔ بلیغه‌را ارتجالا انشا وقرائت نمود که همکنان آفرین خوان شده کفتند خطیب شما ازخطیب مابالا وشاعر شمانیز ازشاعر مااعلی است • بعد ازان پیغمبر علیه السلام همکنانرا تلطیف وتطییب وفراخور عادت ایشان اکرام واحسان نموده وخیمهای مخصوص بر پاکنانیده تامدتی که در مدینه بودند بشراب وطعام اکرام ودرهنکام عودت نیز اسباب سفر ایشانرا اتمام نمودند • بعد ازان ملوك یمن ونصرانیان و بتپرستان عربستان هم فوج فوج آمده دین اسلامرا قبول کردند • وازجانب بعض ملوك ایلچیان آمده خبردادند که ایشان نیز دین اسلامرا قبول کرده اند • پیغمبر علیه السلام نیز ایلچیانرا باجواب صواب باز فرستادند • وائل که یکی ازملوك بود باشتیاق تمام بحضور رسول الله علیه السلام خرامان شده دین اسلامرا اعلان نمود • رسول الله علیه السلام از ایمان اوردنش ممنون ومسرور کشته مؤذنانرا فرمودند تابصلاة عامه ندا برآوردند • ودست مبارك را برسروائل نهاده دعای خیر کردند • ورئیس

قبیلهٔ طی عدی بن حاتم که عقیدهٔ نصرانی داشت وازسطوت علی بن ابی طالب گریخته بنی قضاعه، که ازنصارای عرب درشام مسکن داشتند پناه آورده. وخواهرش همراه بندیان بمدینهٔ منوره رسیده برای حریت خود برسول الله علیه السلام استغاثه نمود فرمودند که اندکی صبرنماید تااردیار شمامردی امین یافت شود. القصه بعدازان باکرام واحترام فراخور استدعایش بجانب برادرش ارسال نمودند. چون پیش برادررسید. مکارم اخلاق رسول الله علیه السلامرا بیان وبرای رفتنش بسوی مدینه سعی فراوان نمود. آنهم بلاتأمل بجانب مدینه شتافته ودر هنگام وصول دین اسلامرا قبول نموده بالطاف بی کران واکرام بی پایان پیغمبر علیه السلام شادان وخندان گردید.

بعدازان رسول الله علیه السلام فقیهان بلاغتمنوانرا برای تعلیم دین بوفود که جنود جنود می آمدند معین. وبعضی اصحابرا بجانب یمن وسائر جهات ارسال فرمودند. وباطراف واکناف فراخور طلب قبائل والیان کاملرا تعیین وموافق قوانین شرعیه حکومت مدنیهٔ اسلامیه را ترتیب وتنظیم ودرهرجا تکالیف شرعیه را وضع وتعیین. واصول مدنیترا تأسیس وتحکیم نمودند.

درین سال همایون ذل عامربن طفیل باسبعونان نجد بخدمت رسول الله علیه السلام آمد وگفت اگر خلافترا بمن بگذارید منهم دین اسلامرا قبول خواهم کرد. گفتند تومستحق آن نیستی. گفت درانصورت حکم قرا ومداین را بخود واداره بادیه را بمن بسپارید. فرمودند که این هم نمیشود مگرتومردی سوار هستی باید

که سرداری عسکر سواریرا بتو بدهیم . عامر ازین سخن منفعل شد وگفت درانداز زمان می بینید که من هم مملکترا چگونه باسواری و پیاده پرخواهم کرد . والحاصل خشمناك شده برخاست و برفت . پیغمبر علیه السلام از کلامش متأثر شده گفتند خدایا ازشر عامر مارا نگهدار . دراثنای راه عامر بعلت طاعون دوچار و درپنجهٔ شیراجل گرفتار و باخاك هموار گردید . بر سر برادرش نیز صاعقه افتاده هلاك گردید و مسلمانان هم ازشر ایشان خلاصی یافتند .

درین اثنا مسیلمهٔ کذاب که دعوی نبوت میکرد نامهٔرا برسول الله علیه السلام فرستاد که مضمونش اینست . ازجانب شریك نبوت مسیله بمحمد رسول الله انها میشود که من در رسالت باشماشریك شده ام . بنابرین نصف ممالك بمن ونصف دیگر بقریش تعلق دارد . ولیکن قریش عدالت نمیکنند .

ازجانب رسول الله علیه السلام نیز بروجه آتی جوابش تحریر گردید . ازجانب رسول الله محمد علیه الصلوة والسلام بمسیلمهٔ کذاب معلوم گردد که ملك ملك خدای تعالی است هرکرا از بندگان خود بخواهد وارث میگرداند . وحسن عاقبت برای آن کسانیست که درتحصیل رضای حق تعالی میباشند والسلام .

حجة الوداع

رسول الله علیه السلام بتاریخ سنهٔ دهم هجرت سنیه درمیان عشر اخیر ذی القعده برای حجة الوداع ازمدینهٔ منوره برآمده بتاریخ چهارم ذی الحجه بمکهٔ مکرمه واصل گردیدند . علی کرم الله وجهه نیز ازبحران بازآمده ودرراه باپیغمبر خدا ملاقی شده بمکه باهم رفته حج نمودند . درعرفه رسول الله علیه السلام بعدازحمد وثنای

جناب یزدان بعموم خطاب نموده فرمودند که کلام مرا بشنوید • نمیدانم امابلکه بعد از امسال دراینجا باز همراه شما ملاقات نخواهم کرد • ای بندکان خدا تاملاقی شدن شما بحضرت مولا چنانچه این ماه واین روز شما حرمت دارد خون ومال یکدیکر شمانیز بشما حرامست • درنزدیکی بخدای خود ملاقی خواهید شد • ازشما اعمال شما خواهد پرسید • من برای شما تاا کنون در بیان حلال وحرام سعی فراوان نمودم • هرکس که نزد خود اشیای امانت داشته باشد بصاحب امانت تسلیم نماید • هرچند سود پول ممنوع است مکر سرمایهٔ شما بشما عائداست • ظلم مکنید تاظلم نبینید • جناب خداسود پولرا منع نموده است • سود عباس بن عبدالمطلب بکلی ممنوع است • حق خون که درهنکام جاهلیت داشتیدان هم هرکز طلب نخواهدشد • ونخسترین خون هم خون ربیعه بن الحرث ابن عبدالمطلب است (نخستین چنین حقوقرا ازبطانهٔ بیت اسقاط نمودند) خطبهٔ مذکور درازاست ودر کتب سیر بعینه محرراست •

درفقرهٔ دیکر هم چنان کفتند سخن مرابشنوید سخنها که شایان بیان باشند بشما کفتم وبرای شما کتاب الله وسنت رسول الله بکذاشتم • اکر بدان تمسك نماید خطا نخواهید کرد • درفقرهٔ دیکر هم برای حسن معامله نمودن بازنان وصیت کرده اند • چون دراین خطبه درنزدیکی انتقال خودرا بسوی دار آخرت تصریح فرموده بودند پس علی العموم اهل اسلام وعلی الخصوص اصحاب کرام خیلی اندوهکین شده زار زار بکریستند • واین حج را حجة الوداع وحجة البلاغ نام نهادند •

نصب نمودن رسول الله علیه السلام عاملانرا

باطراف ونواحی

بروجه سالف البیان ساکنان یمن که بزیر حکم وزیر بازان بودند دین اسلام را قبـول کرده وبازان هم تاهنگام وفات درولایت یمن والیٔ مستقل مانده بود.

وقتی که رسول‌الله علیه السلام ازحجة الوداع عودت فرمودند. خبرارتحال بازان شنیده بسرش شهربن بازان راتنها والیٔ صنعانصب وبراضلاع دیگر از اصحاب کرام عاملان رامعین نمودند چنانچه ادارهٔ ضلع مأرب راباموسی الاشعری وسپهسالاری رابیعلی بن امیه وهمدان را بعامر بن شهر وعـک را بطاهر بن ابی هاله ومابین نجران وزمع وزبید را بخالد بن سعید بن العاص ونفس نجران را بعمر وبن حزمه ودیار خضرموت را بزیاد ابن لبید وسکاسك وشکون را بعکاشه بن ثور ومعاویه را بابن کنده وادارهٔ جماعتش بعبدالله المهاجر بن ابی امیه تفویض فرموده. وازسبب بیمارشدن عبدالله بردیار خضرموت زیاد بن لبید را وکیل نمود. ومعاذ بن جبل را برای نظارت تعلیم فقه وقرآن شریف یمن وخضرموت معـین کردند. وقبل ازینشان عدی بن حاتم طی برای جمع کردن صدقهای قبائل واسد معین شده ومالك بن نویره بجبابت صدقه وجزیهٔ بنی حنظله مقرر گشته. وعلا بن الحزرمی نیز بحرین وعـلی بن ابی طالب هم بجبابت صـدقه وجزیهٔ بنجران ارسال شـده بودند. عـلی کرم‌الله وجهه خـدمت خود را سر انجام داده بحجة الوداع نیز واصل شده بود.

بعداز حجة الوداع مزاج شریف رسول‌الله علیه السلام منحرف گشته وآهسته آهسته خبر شدت انحراف مزاج آن حضرت باطراف واکناف شایع شده. وچون دو سـه ماه پیش ازان اسود العنسی

ومسیلة الکذاب وطلیحه نام مدعیان در وغکو خروج نموده. واسود العنسی دریمن ومسیلة الکذاب در یمـامه وطلیحه دردیار بنی اسـد بدعوی نبوت برخاسته بسیاری مردمان راکه هنوز نومسلمان شـده بودند. بانیرنکهای نادان فریب ازراه راست برآورده جمعیت خود را آنچنان قوت دادند که بسیاریٔ والیان اسلام از مقاومت ایشـان عاجز شده بمدینهٔ منوره عودت نمودند رسول الله علیه السلام در شدت بیماری نیز برای رهانیدن اسلام از مضرت کید در وغکویان سعی بلیغ فرموده وبقبائلی که هنوز درمسلمانی باتقدم وبعض والیان را نیز که دریمن باقی مانده بودند اوامر مخصوصـه ارسـال نمودند چون بجنك وپیکار مغلوب کردانیدن اسود العنس که جمعیتی بسیار داشت خیـلی دشوار بود بس ناکهان اورابایك تدبیر حکیمانه بقتل رسانیده اسلام را از شرآن شریر رستکاری دادند. برای استیصال دیکران نیز ازهر اطراف واکناف همت وغیرت رابهمر سانیدند. وبرای تربیه وتأدیب قبیـلهٔ قضاعه نیزکه ازنصرانیان عرب بوده درزمین شـام اسـکان داشتند ازموالیٔ رسول الله اسامه بن زید بن الحارثه را امیر الجیش ساخته و بعض اصحـاب کبار را همراهش معین کردند. اما بعض اهل اغراض بأمارت اسامه اعتراض نمودند. وکلام شان بسمع پیغمبر علیه السلام واصل کشته فرمودندکه بیش ازین درحق پدرش زید نیز اعتراضها شده بودند. چنانچه زید در هرکاری که معین شده بود لیاقت وکفایت خورا اثبات کرده است. اسامه هم درین کار اقتدار تمام دارد. بعد ازان برای حرکت نمودن اسامه امر نموده باصحاب فرمودند که اکرازین بیماریٔ شدید امر حق واقع کردد باید که برای محـافظهٔ مقر خلافت بافکار صـایبهٔ اسامه

مراجعت وحرکت لشکر اسلام رانیز بحزم وتدبیرش محول ومفوض کردانید صحابهٔ کرام فرمان پیغمبر علیه السلام را بتعظیم تمام قبول کردند. بتاریخ سنهٔ دهم هجرت سنیه روز دوازدهم ربیع الاول رسول الله علیه السلام درحا ۂ عایشه رضی الله تعالی عنها ارتحال دار بقا نمودند. ازمشار الیها بطریق نقل روایت شده است که پیغمبر علیه السلام در نفس واپسین (الرفیق الاعلی من الجنة) بیان فرمدند بعد ازان شهباز بلند پرواز روح مقدس شان از قفس بدن برآمده بسوی آشیانهٔ لامکان طیران نمود

ارتحال رسول الله علیه السلام رامنادیان اعلان میکردند که عمر بن الخطاب درمجمع ناس رسید وکفت محمد وفات نکرده است بلکه مانند موسی بمناجات رفته است. وعن قریب عودت نموده منافقان راکه این خبر را اعلان مینمایند مؤاخذه خواهند فرمود. عمر هنوز درین خطابت بود که ابو بکر بن قحافه رضی الله تعالی عنه رسیده وعمر را دربحر تحسر وتأثر مستغرق دید وکفت (انصت یاعمر) یعنی ای عمر خاموش باش. ولیکن عمر ازکمال تحیر وتأثر امر ابو بکر را بکوش نیاورده بخطابت خود دوام نمود. بنابرین ابو بکر هم ازطرف دیکر آغاز خطابت کرده وکسانی که باطراف عمر فراهم آمده بودند پراکنده شده بجانب ابو بکر توجه نمودند. ابو بکر بعد ازحمد وثنای ایزد متعال بسوی ناس متوجه شد وکفت اکر درمیان تما ازپرستندکان محمد باشند بدانند که محمد ارتحال دارالبقا نموده است. اما اکر پرستاران خدا باشند خدای تعالی الی الابد باقیست. بعدازان آیهٔ کریمه (ومامحمد الارسول قدخلت من قبله الرسل افان مات وقتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیئاً وسیجزی الله الشاکرین)

قرائت نمود مفهوم شریف آیهٔ کریمه. محمد تنها پیغمبر است پیش ازوهم پیغمبران بدنیا آمده ورفته اند. اکر محمد بمیرد ویاقتل شود آیاباز بدین قدیم خود برمیکردید. واکرکسی برکردد هرآیینه بخدای تعالی زیانی نمیتواند رسانید. وجناب یزدان بندکان شکر کنندکان را جزای خیراحسان خواهد فرمود. چون ابو بکر رضی الله تعالی عنه آیات مذکور را تلاوت نمودعمر بهوش آمده دانست که فی الحقیقه محمد علیه السلام ارتحال دار بقا نموده است ودر اعضا واعصابش ضعف تمام پدید آمده بر زمین افتاد. وقتی که خبر ارتحال رسول الله بمکه رسید درمیان اهالیٔ مکه نیز قیل وقال بسیار بظهور آمده علامتهای ارتداد مشاهده شدن کرفت. مکر سهیل بن عمرو که دروقت تحریر عهدنامهٔ حدیبیه فقرهٔ محمد رسول اللهرا قبول نکرده بود بردرکعبه استاده واهل مکه رابدعوت فراهم آورد وکفت ای ساکنان مکهشما ازواپسینایمان آورانهستید نخستیرین مرتدان مشوید. خدای تعالی این کاررا مانند فرمودهٔ رسول الله علیه السلام بحدکمال خواهد رسانید. زیراکه رسول الله درین مکان که اکنون من استاده ام بر پا استاده کفته بودکه ای اهل مکه شماهم مانند من لااله الاالله بکویید. طائفهٔ عرب بشما مطیع خواهد شد. وامم دیکر بشما جزیه خواهند داد. وخزائن کسری وقیصر نیز در نصرت این دین مبین خرج خواهند شد. چنانچه بسیاریٔ کلامهای ایشان تاحال بحیز حصول درآمده اند ووعدهای دیکرهم که هنوز باقی مانده اند البته بمرکز اجرا واصل خواهند شد. ازین کلام هیجان ساکنان بیت الحرام ساکن شده خودرا زراه ارتداد باز داشتند. شرف وفضیلت دین اسلام هرکز انکار

نمیشود چونکه قویترین دشمنان این دین هم وقتی که دقایق وحقایق دین اسلام را دانستند ایمان آورده تا درجهٔ نهایت فداکارانه وجانسپارانه برای محافظهٔ دین خدمتهای بسیار بجا آورده اند.

رسول الله علیه السلام درهنگام شدت مرض اصحاب کرام را جمع کردانیده ودرحق همکنان دعای خیر نموده فرمودند که همواره ازخلاف رضای حق تعالی احتراز نماید. درمملکت خدا بر بندکان خدا جبروتکبر مکنید. زیرا که جناب خدا مرا وشمارا فرموده است که (تلك الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين) معنای شریف آیهٔ کریمه. مانعیم دارآخرت را بدان کسان میدهیم که دردنیا کبر وفساد نمودن نمیخواهند. وحسن عاقبت برای پرهیز کارانست. بعد ازان از بعض سخنهای فرقتنمای انحضرت ابوبکر رضی الله تعالی عنه زارزار بکریست. ودیکراصحاب نیز بکریه وزاری اغاز نمودند. رسول الله علیه السلام هم بکریهٔ ایشان تاب نیاورده ازمیان چشم که چشمهٔ بحر حقایق وحدانیت بودند قطرات رقت آمیزرا مانند مروارید ریخته فرمودند که مرا کاغذ ودوات بدهید تابرای شما چیزی بنویسم که بعد ازمن الی الابد هادیٔ شما باشد. بعض صحاب قیل وقال را بهمرسانیده وکلام آن حضرت را بشدت مرض حمل نموده وقلم ودوات را نداده بغرفهٔ دیکر رفتند اکرچه بعدازقیل وقال باز بحضور سعادت مشرف شده بجهت نمودن وصیت تکرار بتکرار رجاونیاز نموده بشنند مکر درجواب شان چنان فرمودندکه اکنون مرا بحال خود بکذارید چونکه این حال من ازان تکلیفها که شما میکنید برای من بهتروخوشتراست.

اکرچه محرران سیر مادهٔ این وصیت را درکتب سیررسول الله

ذکر نموده میکویند وقتی که پیغمبر علیه السلام قلم ودوات‌را خواستند یکی ازاصحاب کفت (ان رسول الله یهجر) وازین کلام درمیان اصحاب کرام بحضور پیغمبر علیه السلام نزاع حاصل شد . وبعض کفتند درحضور انبیا نزاع جائز نیست . پس ازآنجا برآمده ودرجای دیکر کفتکو بهمرسانیده و باز بحضور سعادت آن‌حضرت عودت نموده بالتماس تمام وصیت‌را بخواستند . (کو یا کلام مذکوررا عمر رضی‌الله تعالی عنه کفته بود) ولیکن دراین‌باب هیچ تناسب واطراد ندارد . بلکه درچندجا تناقض وتباین‌هم دارد . یکی آنکه چون درحجة‌الوداع پیغمبر خدا خطبه‌را درمجمع عام بمواجههٔ چند هزاز نفر اسلام خوانده فرموده بودند که کلام‌الله وسنت رسول‌الله راسراج طریق هدایت شما نمودم . اکر بدان تمسك نمایید هرکز ازراه کم نخواهید شد . پس بوصیت دیکر چه احتیاج مانده‌بود . علی‌الخصوص درحجة‌الوداع خطبه‌را برای استماع کافهٔ حجاج باواز بلند میخواندند ودرجائیکه اواز منقطع میشد ازآنجا اصحاب کرام آن‌را تاجای دیکر باواز بلند میرسانیدند . چون خطبهٔ حجة‌الوداع بما متواتر آمده‌است پس درصحت آن بقدرزره هم‌شبهه نداریم . دوم آنکه . بکتب معتبره واخبار موثوقه نیز ثابت است که‌اصحاب کرام درحضور پیغمبر علیه السلام آنقدر ادبانه حرکت مینمودند که بجانب روی مبارك ایشان نکاه‌هم نمی انداختند . پس‌چکونه درحضور سعادت ایشان نزاع میتوانستند کرد . سیوم آنکه اولا دردادن کاغذ ودوات مخالفت نمودن وباز درطلب وصیت اصرار و الحاح کردنست . چون دراینجا تناقض وتباین ظاهر است . پس چنین حرکت‌را بعمر رضی‌الله

تعالی عنه اسناد نمودن هرگز شایان نیست. محققین سیر متفق برآنند که صدق و محبت حضرت عمر بذات همایون پیغمبر بدرجهٔ بود که بمجرد شیوع خبر ارتحال آن حضرت سراسیمه شده میگفت محمد وفات نکرده است بلکه برای مناجات رفته است. چون ابوبکر رضی الله تعالی عنه ارتحال جناب پیغمبر را اعلان کرده بود عمر مدهوش شده بر زمین افتاده بود. پس چگونه عقل باور میکند که ذواتی که بدین صفت موصوف باشند سخنی را که تو جیهه احاد ناس هم کفتن شایان نیست بحضور رسول الله علیه السلام خصوصاً در اخر نفس ایشان بگویند. پس معلوم شد که هر اینه ندرین باب اصحاب اغراض غرضی مخصوص دارند. گویا پیغمبر علیه السلام میخواستند که علی کرم الله وجهه را خلیفهٔ خود سازند و بعض اصحاب قیل وقال را بهره نیده نگذاشتند که درین باب وصیت نمایند. اگر چنان باشد پس چرا بعد ازان در طلب وصیت الحاح واصرار نموده بودند. والحاصل درین باب نظر وبحث دارد. کیریم که اگر رسول الله علیه السلام سخنی چنین فرموده هم باشند ازهم ازاین کلام وصیت خلافت علی رضی الله عنه بهیچ وجه مفهوم نمیشود. چونکه پیغمبر علیه السلام فرموده بودند که برای شما چیزی بنویسم که بعد ازمن ابد شما گمراه نشوید. وهرگز ازاده نخواهید شد. علی رضی الله تعالی عنه ابدی نبود که الی الابد رهنمای امت میتوانست شد. بغیر ازین وقتی که مردمان در جمعیت سقیفه بابوبکر رضی الله تعالی عنه بیعت میکردند. ابوسفیان بنزد علی بن ابی طالب رفته گفت ما میخواهیم که بتو بیعت نماییم و اگر درین باب مخالفت روی نماید درآن صورت من مکه را بپیاده وسواری مالامال خواهم کرد.

علی ازین سخن روی درهم کشید وکفت غرض تو آنست که درمیان اسلام تفرقهٔ حاصل شود. وقتی که بیماری پیغمبر علیه السلام مشتد کردید عباس رضی الله تعالی عنه بعلی کرم الله تعالی وجهه کفت برو واز رسول الله بپرس که بعد از ایشان خلافت بکه میرسد. علی کفت من اینرا نپرسم چونکه اکربما وصیت نماید درآن صورت خلافت را بما هرکز نخواهند داد. در تاریخ کامل ابن اثیر تحریر شده است که چون علی شنید که مردمان ابوبکر رابیعت میکنند انچنان بزودی برخاست که تنها باجامهٔ خواب ازخانه برآمده برای بیعت بشتافت وپوشاکش را که ازخانه فرستاده بودند درثقیفه پوشیده بود. متواتر است که رسول الله علیه السلام خلافت را بهیچ کس وصیت نفرمودند. مکر درشدت مرض بجای خود ابوبکر رابرای نماز استخلاف نمودند. وبقول مؤرخین ابوبکرهفتده بار پیش نماز شده است. میکویند چون مرض پیغمبر علیه السلام مشتد شد باصحاب که درحضور سعادت شان حاضربودند کفتند ابوبکررا بکویید تاپیشوای نماز شود. زوجهٔ محترمهٔ ایشان حضرت عایشه بنت ابوبکرنیز حاضربودوکفت دل پدرم نازکست بنابرین بمقام شما نمیتواند استاد. بازفرمودند که ابو بکررا بکویید تاامام شودعایشه کفت پدرمن بدان تحمل ندارد. ازین سخن خاطر عاطر رسول الله علیه السلام متغیر شده فرمودند که (ان کن صواحب یوسف) یعنی شما طائفهٔ زنان دوست یوسف هستید. والحاصل عایشه راعتاب نموده کفتند (مروا ابابکر فلیصل بالناس) سبب نخستین بیعت ناس بابوبکر رضی الله تعالی عنه نیز همین بود.

چون ازسیاق اخبار ووقایع روزکار معلوم میشود که علی

کرم الله تعالی وجهه از اتباع شیخین هرگز استنکاف ننموده است.
پس آنکسانیکه بخلاف این گفته‌اند. هرآینه غرضی دیگر
داشتند. دراصل باعث احداث اختلاف بنی عباسیه شده اند.
زیرا که نخستین ایشان بدعوی استحصال حق آل رسول ایزد متعال
خروج نموده وجهان رابدروغ بیفروغ پر کرده و خلافت را بنام آل
رسول الله گرفتند. وبعد ازان آن خیانت واهانت را که درحق
ایشان بجا آوردند. انشاالله تعالی انها را نیز بدلائل قطعیه
وشواهد یقینیه اثبات خواهیم کرد. ومن الله توفیق

(بیعت ثقیفه)

وقتی که رسول الله علیه السلام ارتحال دار بقا نمودند. آل
واصحاب خیلی اندوهگین وبتجهیز وتکفین رسول الله علیه السلام
مشغول شده بودند که عمر رضی الله عنه بردر آمد و گفت
میخواهم که اندکی ابوبکررا ببینم. گفتند او بتجهیز مشغول است.
گفت باید که اورا ببینم چون ابو بکر ازخانهٔ رسول الله برآمده
همراه عمر ملاقات کرد عمر بوی گفت درثقیفهٔ بنی سعد یعنی درصف
بنی سعد انصار فراهم آمده میخواهند که سعد بن عبادرا بیعت
نمایند. واگر درانجا زود نرسیم میترسیم که درمیان اسلام تفرقهٔ واقع
خواهد شد. پس ابوبکر وعمر وابو عبیده رضی الله تعالی عنهم
باهم سقیفه رفتند. ودیدند که انصار جمع شده برای بیعت سعد
حاضرهستند. ابو بکر زود بخطابت آغاز کرده ودرحق انصارکه
در اسلام قدم داشتند ودرتأیید دین اسلام مال وجانرا فدا کرده
بودند ستایش فراوان نمود وگفت ای معشر اسلام چون ما ازقوم
وعشیرت رسول الله هستیم پس باید که ما امرای ملت باشیم وشما نیز

از وزراء حباب بن منذر بسخن آغاز نموده وفضل وتقدم انصار را که نودین اسلام داشتند بیان کرد وگفت (منا امیر ومنکم امیر) یعنی انصاف آنست که امیری از ما وامیری از شما باشد. یعنی یك امیر از اوس وخزرج ویك امیر از قریش بشود. عمر گفت اجتماع دو امیر بیك مسند نمیتواند شد. بلکه امیری تنها تعلق بما دارد چونکه رسول الله علیه السلام شمارا بما وصیت کرده است نه مارا بشما. واگر امیری شما بخواست درانصورت مارا بشما وصیت میکرد نه شمارا بما. اگرچه عمر وجناب درحق یك دیکر یك دوحرف شدید هم بزبان رانده بودند. مکر امین الملة ابو عبیده زود بکلام آغاز نمود وگفت ای انصار ازجناب پروردگار بترسید (وانتم اول من نصر وآزر فلاتکونو اول من بدل وغیر) یعنی چون شما مقدمترین قوت دهنده ویاری کنندهٔ اسلام هستید. پس شما نخسترین تبدیل کننده وبرهم زننده مشوید. بعدازان ازانصار بشیر بن سعد برخاست وگفت ای معشر انصار چون محمد ازقریش بود پس امیری هم بهمین قوم اولی است واکرچه فضل تقدم ما که در جهاد ونصرت دین اسلام داشتیم انکار نمیشود اماچون مقصد ما از ان محض تحصیل رضای خدا ورسوالله بود پس برای نیل دنیا با اهل حق تعرض نمودن بهیچ وجه شایان نیست. حباب روی خود بجانب وی کردانیده باواز بلند گفت آفرین برتوباد که بپسر عم خود سعدچه خوب مظاهرت نمودی بشیر گفت (لاوالله ولکن کرهت ان انازع قوما حقهم) یعنی بخدا چنین نیست مکر بامرد مانکه حق دارند منازعه نمودن را مکروه میدانم. بعد ازان ابوبکر رضی الله تعالی عنه بجانب عمر وابوعبیده اشارت نمود وگفت ازین دویکی بیعت

بکنید. عمر گفت نمیشود چونکه رسوالله علیه السلام تقدم ترا بپیشوا کردانیدن نماز بانشان داده است. ودرجائیکه تو باشی ما امیری راقبول نمیتوانیم کرد. وزود دست خود را در ازکن تابتو بیعت نمایم. بشیر بن سعد بر همگنان سبقت ورزیده بیعت نمود بعد ازان دیگران هم فوج فوج آمده بیعت کردند

روزدوم خلافت بیعت عامه اجراشده خلیفهٔ رسول الله ابوبکر رضی الله تعالی عنه درمسجد شریف برمنبر برآمده بعدازحمد وثنای خدای تعالی چنین گفت ای ناس اگرچه من امیر شما شده ام مگر از شما بهتر نیستم. اگرد رامیری حرکت راست نمایم باید که مرا یاری کنید. واگر کجی نمایم مرا براستی بیارید. صداقت امانتست وکذب هم خیانت. ناتوان شما نزد من تواناست چونکه حق اورا ازقوی تحصیل می نمایم. وتوانای شما نیز پیش من ناتوان است چونکه حق ناتوانرا ازوی میستانم. انشاالله جهاد را هرگز ترك نخواهید کرد. زیراکه خدای تعالی ترك کنندگان جهادرا همیشه حقیر و ذلیل میگرداند تامن درتحصیل رضای خدا ورسول خدا باشم مرا اطاعت کنید. واگر از امرخدا ورسول الله اندکی تجاوز نمایم مرا اطاعت مکنید. چونکه درآن صورت اطاعت نمودن شما بمن هرگز لازم نیست. اکنون وقت نماز نزدیك شده است برای نماز برخیزید. خدای تعالی همگنانرا رحم کناد.

صحابهٔ کرام رسول الله علیه السلام بانتظام مهام مصالح انام واهل بیت نیز برای خدمت تجهیز وتکفین رسول الله علیه السلام مشغول شده روز دوم ازتحال آنحضرت فراخور وصیت تجهیز

وتکفین بهرسانیده درجائیکه وفات کرده بودند دفن نمودند.
باشهر اقوال مدت شصت وسه‌سال عمر سدند*

(شمائل رسول‌الله علیه‌الصلواةوالسلام)

رسول‌الله علیه‌السلام میانه‌قد وبزرك سر وکندم کون اندکی مائل بسرخی ووجه مبارك اندکی دراز وسیاه چشم بوده درمیان ابروان فراخ وموبهای ریش مبارك بسیار ومیانهٔ دوشانه کشاد وسربازوان کلفت وسنیهٔ پهن ودست وپای اندکی ستبروموبها راست وکردن صاف داشتند. وقتی‌که‌بیك طرف التفات میفرفرمودندباهمه وجـود میکردیدند. ودر رفتار چنانکه از کریوه پایین آینـد حرکت نموده بسرعت میرفتند. واکمل بنی نوع بودند صلی‌الله تعالی علیه وسلم.

من درینجا سیرت سنیهٔ حضرت نبویه‌را مجملا وتبرکا بنوشتم. مقصدمن انیست که‌تاریخ اسلامرا استیعاب نموده بنویسم بلکه نیتم انست که‌تنها مواد مهمه‌را که‌ازظهور اسلام تا این زمان باسلام تأثیر تمام دارند بااسباب وحقایق بیان نمایم. ونخستین حقیقت دین اسلام واختلافیکه درحق عقاید اسـلام بظهور امده‌استواصول مذهب اهل‌سنت وجماعت وجبریه ومعتزله‌را بیـان و بعدازان رأی وافکار این‌دوفرقهٔ اخیره‌را محاکمه میثمایم.

(اصول مذهب اهل سنت)

ازرسول‌الله‌علیه‌السلام پرسیدند که اسلام جیست فرمودند که. (ان‌تشهدان لا اله‌الا الله وانی رسول الله وان تقیم الصلوة وتؤتی الزکوة وتصوم شهر رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه سبیلا)

یعنی کواهی دادن یکانکی خدا وپیغمبر بودن من ازطرف خدا وادا نمودن نماز مفروضه ودادن زکوة مال و کرفتن روزه درماه رمضان وحج نمودن بیت الله اکر استطاعت ان داشته باشی . بعد ازان پرسیدند که ایمان چیست فرمودند که (ان تؤمن بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر وان تؤمن بالقدر خیره وشره) یعنی بخدا وفرشتکان ورسولان وکتابهای خدا و روزرستخیز و بقدر و بخیرو شر قدر باورنمودن است . بعد ازان پرسیدند که احسان چیست فرمودند که (ان تعبدالله کأنك تراه فأن لم تکن تراه فانه یراك) یعنی خدا راچنان پرستش نمای که کویا تواورامی بینی اکرچه تواورا نمیبینی مکر اوترامی بیسند . بعض اهل اسلام معنی حقیقی باورکردن قدر وبخیر وشرقدر بخوبی ندانسته‌اند وفرقه منقسم شدند . یعنی یکی جبریه ودیکری ضدتام آن معتزله است . وهریکی ازایشان بچند اقسام منقسم کشته وچون هر فرقهٔ ایشانرا یکان یکان بیان نمودن ازصدد تألیف بیرونست پس تنها مذهب اصحاب جبر محض وارباب اختیار محض رابیان میکنیم چونکه ایشان بزرکترین فرقهای دیکر هستند .

(جبریه)

جبریه میکویند انسان هیچ اختیار ندارد . بلکه درکافهٔ افعال مجبوراست وانسان‌را ازشرف انسانیت محروم‌ساخته بدرجهٔ جمادات فرود آورده‌اند . وبحدیث شریف (وان تؤمن بالقدر خیره وشره) و بدیکر حدیث شریف نیز که از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که (السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه)

استناد نمودند . مفهوم منیفش آنست که اهل سعادت واهل شقاوت
درشکم مادر متخلق کشته پیدا میشوند . یعنی سعادت وشقاوت در
پید ایش است . چون کلام پیغمبر علیه السلام عبارت از باور
کردن آن خیر وشراست که مقدور الهی است . پس ایشان معنیٔ
حقیقیٔ کلام رسول الله علیه السلام را که عبارت از بیان تأثیر آن
خلقت است که بمخلوق دارند ندانسته چنان مذهبی غریب ایجاد
نمودند که حدود الهی را نیز تعطیل میتواند کرد . چونکه اکر انسان
درفعل خود مجبور میشد هم حدود ساقط میکردید وهم انتظام
احوال انام برهم میخورد . این حال نیز مخالف حکمت بالغهٔ
یزدانیست زیرا که بقای عالم باحوال انتظام مربوط است اکر
باحوال حوادث کائنات بنظر امعان نکاه انداخته شود . مشاهده
میکردد که همکی اشیا بنظامات متسلسله بایکدیکر چنان مربوط
هستند که بقدر یك ذره هم مخالفت ندارند . مکر آنچه بما فائده
میرساند ما اورا خیر وآنچه ضرر میرساند اور انیز شر میخوانیم .
باوجود که این ماده درحق عموم صحیح نمیشود . چون روی زمین
باقوام ملل مختلفه مسکونست و بحکم .

(مصائب قوم عند قوم فوائد)

خیر یك قوم بقوم دیکر شر ومصیبت یك قوم بقوم دیکر فائده
میبخشد . پس دانسته شد که درجهان خیر وشر مطلق نیست
بل بنسبت یکدیکر خیر متضمن شراست و شر متضمن خیر . این حال
درحق سائر حیوانات نیز همچنین جاریست . چونکه تمامیٔ
اجسام که درجهان یافت میشوند آکل ومأکول هستند . چنانچه

اززمین نباتات وازنباتات حیوانات پرورش میبابند. وآخرالامر باززمین آنرا غذای خود میسازد. وبزمین بدل مایتحلل میشود. یعنی آنچه میدهد بازمیستاند. همچنین همگنان یکدیکررا خورده دورمیکنند. چون این قاعده ازذرات هواتا بزرکترین حیوان جاری بوده بریك دیکر ظلم میکنند. پس معلوم شدکه بقای انواع واجناس مخلوقات نیز ازهمین دوصفت حاصل میشود که ما آنراخیر وشرمیخوانیم. وتعارف که مطلوب الهی است بقای انسان حاصل میشود. بحکم حدیث قدسی (کنت کنزا مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف) معنای شریفش انست که. من یك کنجینهٔ مخفی بودم وخواستم که دانسته بشوم پس خلق را پیدا کردم تادانسته بشوم. درانجا مراد از خلق انسانست چونکه وجود وقدرت حق تعالی چنانکه انسان می فهمد دیکرحیوانات نمیدانند.

(نتیجه)

این احوال عند الله هرکز شرك حساب نمیشود. چون ما افعال الهیه‌را بپیمانهٔ ناقص می پیمایم بنابرین خطاهای بزرك مینمائیم. (اللهم ارناالحق حقاً نتبعه وارنا الباطل باطلا نجتنبه) احوال عمومیهٔ مذکور قوانین عمومیه هستند که جناب باری تعالی برای بقای سلسلهٔ مخلوقات تقدیر کرده‌است. ازین احوال عمومیه حیوانات حس وادراك وحرکت دارند. وانسان ازدیکر حیوانات نطق و ترقی بیشتردارد. استعمال حواس نیزباراده حیوان موقوفست. اکر سوء استعمال نموده همجنس خود را تعدی نماید شر. واکر حسن استعمال نموده بدیکران لطف وخوبی نماید خیرمیشود وازهمین

حرکت که متضمن این دوصفتست هر یك فراخور عمل خود دردنیا وعقبی جزا وسزامییابد یعنی بخیر جزای خیرمی‌یابد وبشرنیز جزای شر. (نتیجه) چون جریان معنی قدر و خیر وشرکه در حدیث شریف محرر است نمی فهمند که عبارت ازان مقدر است که دراحوال عمومیه جاری میباشدبنابرین‌انسانرا دراحوال خصوصیه مجبور پنداشته در بادیهٔ گراهی‌حیران وسرگردان مانده‌اند. وچون احوال عمومیه خود مجبور یست. پس قدر هم عبارت ازهمینست

(معتزله)

طائفهٔ معتزله که‌دراوائل‌ایشان را اصولیه میخواندند. میگویند انسان دراحوال‌خصوصیه مختار است. اگر قوت وقدرت‌خودرا بمحاسن صرف نماید مثاب واگر بقبایح صرف کند معاتب میشود. واگر کسی بگناه کبائرکه درشریعت نهی شده است ارتکاب نماید درعقبی عذابش مخلد است. فی‌الجمله ایشان هم دردنیا باحد. شرعیه که مقیاسیست مخصوص عقاب آخرت را بپیمانهٔ متناسب نپیموده افراط وتفریط کرده‌اند. ودرعقبی بدوام عذاب‌بعض‌اصحاب کرام رسول علیه السلام نیزکه مصباح هدایتندحکم نموده‌اند. وبخلفائ امویه وعباسیه چاپلوسی وکاسه‌لیسی نموده درمسئلهٔ سلب صفات وخلق قرآن نیز مظاهرت واهل سنت وجماعترا خیانت واهانت واصحاب کرامرا افتراهای بسیار نموده باعث فسادهای بیشمار شده اند. طائفهٔ نظامیه که قوی ترین معتزله است خدای تعالی را از خلق شرمنزه پنداشته میگویند شر از فکر بد حاصل میشود. وحق تعالی ازین صفت پاکست. وخیر وشررا ازحیز حقیقی دور انداخته بمذهب مانئ زندیق تقرب نموده اند

چنانچه رسول‌الله علیه‌السلام نیز برای اصولیه فرموده اند که ایشان مجوسیان اسلام هستند.

(خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله تعالی عنه)

چون رسول‌الله علیه السلام درنهایت سنهٔ دهم هجرت سنیه بدار القرار انتقال فرمودند. مهاجرین وانصار بابوبکر رضی الله تعالی عنه بیعت نموده ومشار الیه باجماع امت خلیفهٔ رسول الله علیه السلام شده اسامه بن زیدرا برای تأدیب قبیلهٔ قضاعه معین کردانید اکرچه عمر رضی الله عنه نیز زیر سایهٔ لوای سعادت التوا که‌دردست اسامه بودمعین‌شده بوداما اسامه ماندن عمر رضی الله تعالی عنه درملازمت مقر خلافت مناسب دیده عمررا بخدمت خلیفهٔ رسول‌الله فرستاد که‌درین خصوص مشورت نمایند. وبعض صناديد انصارکه اسامه را نمیخواستند ازحد اثت سن اسامه سخن رانده بعمر کفتند باید که برای سپهسالار ساختن شخصی که درسن ازاسامه بزرکتر باشد بخدمت خلیفهٔ رسول الله عرض نمای. چون عمر بخدمت ابو بکر رسیده رأی صوابنمای اسامه و بعد ازان افکار صناديد انصاررا تقریر نمود. یکبار خلیفهٔ رسول‌الله ازجای خود برجسته مانند موسی علیه‌السلام که‌درهنکام عودت ازمناجات ازسبب اختلافیکه درمیان بنی اسرائیل بظهور آمده بود برادرخود هارون علیه السلام را ازریش کرفته عتاب کرده بود ریش مبارك عمررا کرفته کفت یاعمر توچکونه سخن کسانرا درباب تبدیل ذاتی که‌رسول‌الله علیه السلام آنرا امیر جیش کردانیده است بمن میتوانی کفت بعدازان بازبجای خود نشسته ومحاسن یافت شدن عمر را در مقر خلافت تصدیق نموده نزدیك‌مدینه بمحل مسمی جرف که لشکر اسلام

فراهم آمده بود عزیمت وهمراه اسامه ملاقات کرده وبجانب لشکر متوجه شدوگفت درهر مملکتی که می‌در آیید باید که حیات کودکان وزنان و پیران و کسانی که در معبد ها مشغول عبادت باشند محافظه نمایید. وتاضرورت روی نماید مادهٔ هر حیوان را اگرچه شایان اکل هم باشد هرگز مکشید. ودرختان را نیز بریده مسوزانید. وامر مرا بخوبی نگاه دارید. بعد ازان عسکر را بحرکت آورده واسامه را بپیادگی تشییع نمود وگفت ای اسامه باید که تمامیٔ آن اوامر که رسول الله بتوامر کرده است اجرانموده ازیك حرف هم غافل نشوی. اسامه از پیادرفتن خلیفه شرمنده ومضطرب گشته گفت یاشماسوار بشوید. ویامرارخصت بدهید تاپیاده‌شوم. خلیفه فرمودکه آیامن درراه‌خدا این قدر خدمت هم نمایم. وبعد ازرفتن خیلی مسافه از اسامه اذن خواسته همراه عمر رضی‌الله تعالی‌عنه بمدینهٔ منوره عودت نمودند. وبرای استیصال پیغمبران دروغ گو مانندطلیحه ومسیلمه وسجاح که در آخر زمان سعادت علی‌الخصوص در هنگام مفارقت رسول الله علیه السلام اردنیا بدعویٔ نبوت برپاشده بجهت ارتداد ساکنان جزیرةالعرب سعی بلیغ میکردند. وبرای اصلاح حال قبائل وطوائف عربیه که مرتد شده بودند همراه اصحاب کرام‌مشورت نمودند. صحابهٔ کرام‌چنان‌بیان نمودندکه میدانیدکه آکنون بعض قبائل بالکل‌وبعض‌نیز بالفرع مرتدشده اند وتنها طایفهٔ قریش وبنی ثقیف دردین اسلام ثابت قدم مانده‌اند. وچون عدد اسلام نیز بنسبت دشمنان خیلی اندك است پس شدت وحدت را اظهار نمودن‌روانمی بینیم‌چونکه برای‌اسلام‌خطر فراوان دارد. خلیفه گفت اگر مخالفان ازآن باج وخراج که‌درزمان پیغمبر

علیه السلام معین شده است یك بار شتر هم کمتر بدهند باز هم همراه ایشان محاربه مینمایم ·
درین اثنا اسامه بن زید از شام عودت نموده وجناب خلیفه اورا با مهاجرین وانصار همراه خود کرفته برای استیصال قبائل عبس وکنانه وذبیان که بجنك مدینه آمده بودند بحرکت آمده ودر محل مسمی ابرق جنکیده همکی دشمنانرا زیر وزبر کرده باز بمدینهٔ منوره عودت فرموده · وفرصت را ازدست نداده بسوی محل مسمی ذی القصد که نزدیك مدینه بجانب نجد واقع شده است عزیمت وبرای اصلاح اهل ارتداد ازدلاوران اسلام یازده فرقه را مرتب ومنتظم کردانیده خالدبن ولیدرا برای تأدیب پیغمبر کذاب طلیحه وعکرمه بن ابی جهل را بکوشمالی مسیلمهٔ کذاب وشرحبیل را برسیدن امداد عکرمه وعمر وبن العاص را باصلاح مرتدان قبیلهٔ قضاعه وخالد بن سعید بن العاص را سپهسالار فرقه های عسکر که باطراف شام میرفتند معین ساختند · وبردیکر فرقه هاییز از رجال اهل کفایت رئیسانرا نصب وبرای نکهبانی مملکت هم بقدر کفایت لشکررا تعبیه ووظیفهٔ هریك را معین ومعاونت ومظاهرت یکدیکررا بصورتی متسلسل ومتناسب بیان کرده ودردست همکنان صورت عهدنامه را که اساس کار برهمان می توان نهاد تسلیم واجرای عدل وانصاف را بتأکید اکید تنبیه وبجهت تأمین مراسلات فرقه های احتیاط را مرتب ساخته وهمکنانرا پی کار خود فرستاده خود شان نیز بمدینهٔ منوره درآمده قرار کرفتند · فرقه های مذکور فی الفور رایات نصرت آیات را کشاده مانند سیل عرم وبا اجل مبرم دنبال کار خود بشتافتند · خالدبن ولید پس رسیده

همراه طلیحه عقد مصاف بهم رسانید. وقبائل وطوایف که بکذب وتزویر طلیحه فریفته شده بودند ازحال تزویر اشتمالش واقف کشته واورا باقوت نبوتش تنها کذاشته پی کار خود کرفتند. آنهم چاروناچار براسپی باد رفتار که حاضر کرده بودسوار شده وزن خودرا ردیف خود کردانیده بجانب طایفهٔ بنی کلب کهازفروع قبیلهٔ قضاعه بود فرار نمود. میکویند وقتی که قبیلهٔ قضاعه دین اسلام را قبول کردند آن هم مهتدی شده ودرزمان خلافت عمر رضی الله تعالی عنه بزیارت کعبهٔ معظمه آمده خلیفه را بیعت کرده است. روزی خلیفه اورا بطریق لطیفه کفت آیا ازکهانت چیزی باقی مانده است ویانه کفت اری هنوز هم ازان یك دوچیز باقی مانده است. والحاصل بعد ازان درمحاربهٔ رومیان برای اسلام حذمتهای شایان هم بجا آورده است.

عکرمه نیز بیمامه رسیده وهمراه مسلیمهٔ کذاب محاربه نموده شکست خورد. جونکه بنی حنیفه بقدر چهل هزارنفر تیغ کذار داشتند. وفرقهٔ عکرمه بدرجهٔ کفایت بنود. اکرچه برای عکرمه لازم آن بود که تارسیدن شرحبیل در کارزار تعجیل نماید. مکر ازکمال غیرت وشجاعت بیکبار بردشمن خونخوار حمله آورده برهم خورد وخودرا بیك طرف کشیده صورت هزیمت را بجانب خلیفهٔ رسول الله تحریر نمود. خلیفه در جوابش نوشت که زینهار عودت منمای که برای اسلام ضعف تمام حاصل نشود. وزود بافرقهای حذیفه وعرفجه که بجانب عمان مأمور شده اند التحاق نمای. بعدازان شرحبیل بیمامه رسیده آنهم مانندعکرمه حرکت نموده وبرهم خورده خودرا بازکشید. هرچند عکرمه بن ابوجهل وسهیل بن

عمرو پیش ازان چنانکه درفتح مکه بیان شده بودقوی ترین دشمنان اسلام بودند. اما بعداز آوردن ایمان در تأیید اسلام آنچنان غیرت وهمت بجا آوردند که باعث تحسین خاص وعام شده‌اند. چونکه عکرمه در محاربهٔ یرموك چنانکه بیان خواهد شد مانند شیر ژیان بر دشمنان حمله های فراوان وارده شهید شده است. فی الحقیقه آن کسانیکه بصدق تمام دردین اسلام می‌درایند چنین حرکت می نمایند. وکسانیکه حقیقت اسلام رانمی فهمند هرآینه قدر وقیمتش رانیز نمی دانند خالدبن ولید ازسبب قتل مالك ابن نویره که ازروی سهووخطا بوقوع آمده بود مسؤل گشته وچاروناچار برای تبریهٔ ذمت بمدینهٔ منوره آمده بعد از تبریهٔ ذمت دیت مقتول را از بیت المال تأدیه کردند. وخالد مانند صاعقهٔ آتش فشان باز گشته ودرمیدان کارزار درآمده گاه غالب گاه مغلوب شده آخر الامر مسیلهٔ کذاب وبنی حنیفه تاب نبردآن نیاورده ودرباغی درآمده درختانرا پناه خود ساختند. ولشکر اسلام نیزدنبال ایشان تاخته محاربهٔ شدید نمودند. مسیلهٔ کذاب ازکمال کین وغضب مانند بت سنگین برپای ثبات استاده بود که زنگیٔ وحشی نام که در جنك احد عم رسول الله علیه السلام حمزه رضی الله عنه را شهیدکرده بود مانند بلای ناگهان برسرمسیله حمله آورده قتل نمود. تمساکنندگان فریاد برآورده گفتند (قتله الاسود) یعنی اوراسیاه کشت. بعدازان دشمنان بکلی ناتوان شده روبگریز نهادند. و دلاوران اسلام در عقب شان شتابان شده باصمصام خون آشام آن قدر دشمنانرا از جان ومال محروم گردانیدند که تنها کشته های مبارزان بنی حنیفه بیشتر از بیست هزار در میدان کارزار برخاك ادبار غلطان شدند. چون درین بازار گیرودار ازهردو جانب پای ثباترا برقرار داشته پیکار خونخوار کرده بودند

بنابرین ازانصار ومهاجرین هم ازهفت صدنفر بیشتر و ازتابعین وحملهٔ قرآن کریم نیز بسیاری رجال بدارالعلیین ارتحال نمودند. پس حافظان فرقان عظیم الشانرا که باقی مانده بودند بفرمان خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام فراهم اورده قرآن واجب الاحترامرا چنانچه ازجانب یزدان نازل شده بود تحریر نمودند. واین قرآن واجب الاحترام همان کلام سعادت فرجاست که تااین زمان متواترا بما واصل شده است .

ازجزیرة العرب ازقبیلهٔ بنی ثعلب تو زین وسالفة الذکر بانوئی دروغگو بنام سجاح که بدعوئ نبوت برپاشده وطوائف عربیه را فریفته وباقبیلهٔ بنی تمیم بتسخیر مدینهٔ منوره بحرکت آمده وتامحل جزف نام واصل گردیده ودرمیان فرقهای بنی تمیم شقاق ونفاق بظهور امده و بلا محار به خود بخود پرا کنده و پریشان گشته بازگردیدند. وسجاح همراه مسیلهٔ کذاب ملاقات کرده ودروحی والهام سخن های فراوان رانده واخرالامر نبی و نبیه آش خودرا باماش پخته بلاصداق ازدواج نمودند. وبعدازسه روز هوداران سجاح باسجاح ملاقی شده گفتند بلاصداق ازدواج هرگز نمی شود. وانرا نزد مسیله بیمامه فرستادند. مسیلهٔ کذاب بواسطهٔ منادیان چنان اعلان کنا کنید که برای من وحی امده است که ازپنج وقت نماز که محمد فرض کرده است نماز بامداد وعشا عفو شده است وبرای صداق سجاح نیز نصف وارداب یمامه که به بیت المال عایداست بانصف جزیرة العرب تعلق بسجاح دارد ونصف دیگرش بمن عاید است والحاصل حاصلات نصف یمامه را بسجاح بخشیده بجای خود رجوع نمود. آخرالامر بسیاریٔ مرتدان بازهدایت یافته وحال

مسیلهٔ کذاب خراب شده وسجاح نیز بسوی جزیره باز کشته بقبیلهٔ خودبنی تغلب ملحق کردید. بعض مورخان میکویند سجاح تازمان معاویه زنده‌بوده وعاقبت الامر تائب ومستغفر شده بحسن عاقبت نائل کردیده است

خالد رضی الله تعالی عنه زودکار بنی حنیفه‌را بایك مقاوله نامه سرانجام داده وبرای تصدیق آن بجانب خلیفه فرستاده وخود دریك جاقرار نکرفته مانند سحاب رحمت بحرکت آمده وفرقهای دیکررا دست کیری نموده باعث پریشانیٔ خان ومان طلیحه ومسیله کردید. وبسیاریٔ مرتدان طوعا مطیع شده وبجز اشخاص معدود که درهنکام ارتداد بقتل مسلمانان اجتسار نموده بودند همکنان بزلال عفو سیراب شدند. ودر اندك زمان کار جزیرة العرب واطراف ونواحیش باحسن وجه سرانجام یافته واتحاد اسلام بهم رسیده بهر اطراف واکناف عاملان اسلام نصب ومعین وواردات که ببیت المال تعلق داشت بمدینهٔ منوره واصل کردید. حاصل کلام یارغارشفیق یعنی ابوبکرالصدیق رضی الله تعالی عنه برای دین مبین چنان خدمتهای خوب نموده است که ازسرنو باعث احیای اسلام کردیده است

اکرچه ازسبب ارتحال رسول الله علیه السلام کافهٔ اصحاب کرام وجمیع اهل اسلام مانند کوسفندان که درشب تاریك بی‌چوپان پریشان شده میکردند حیران وناتوان‌مانده‌بودند مکربفکر منور ورای مرحمت کستر وهمت عدالت پرور حضرت ابوبکر الصدیق که همواره توفیق الهی رفیق داشت باز حیاتی تازه وبهجتی بی اندازه یافتند. چون احوال مذکور بفضیلت ورجحانیت صدیق اکبر براصحاب دیکردلیلیست کافی‌دیس سخن بعض بی‌انصافان اهل غرض

که درسینهٔ پرکینه مرض داشته درحق چنین بزرگوار ازروی جهل وعناد زبان درازی میکنند استماع نمودن عین حماقت ومحض ضلالتست

شنیدیم از خامهٔ اهل عرفان درمیدان تحقیق بجولان آمده چنان بیان میکنند که چون خلیفهٔ رسول الله علیه السلام یعنی ابو بکر رضی الله تعالی عنه درمکان ذی القصه نام فرقهای دلاوران اسلام را برای اصلاح حال مرتدان مهیاساخته خواست که خودش نیز بالشکراسلام بجانب میدان نبرد عزیمت فرمایند. علی کرم الله وجهه لگام اسب خوش‌خرامش را محکم گرفت وگفت خدا نخواسته اگردرمیدان کارزارسهم قدر بهدف حیات خلیفهٔ پیغمبر کارگر گردد هرآینه همگی مسلمانان محو وپریشان خواهند شد. پس عنان توسن تیز رفتار افکار خلیفه را بازگردانیده بمدینهٔ منوره عودت فرمودند. چون مورخین باخبر ومحررین سیرنا مور وقعهٔ مذکور را تحریر وتقریر کرده اند. پس حاشا وثم حاشا بالفرض اگربعضی کسان از اصحاب کرام در باب خلافت چنانکه بعض منافقان نافهمان بیان میکنند باهم رقابتی ومخالفتی هم داشته باشند با این همه اگر ایشان بانتشار دین اسلام مال وجان خود را فدا وهمت وغیرت را اجرا نمیکردند هرآینه آبا واجداد مادر دین قدیم خودمانده برای فصل چنین دعوی واهی بمیدان لعب وهوائی درآمدند باوجودکه درآن هنگام چندین هزار ذوات کرام که بصحبت مصطفی علیه السلام منمرف شده بذات همایون ایشان تقرب تمام داشتند موجود بودند وسر انجام دادن اینکار نیز بدیشان عاید بود بس ما نمی‌دانیم که بعد ازچندین قرنها کیست که

فصل چنین دعوی را بما سپارش کرده است. آیا درقران شریف
ویادر احادیث منیف مشهورهٔ نبویه برای فصل چنین دعوئ واهی
بما وصیتی و تکلیفی شده است. نی نی. بنابرین خوض
نمودن مادر چنین چیزها هم درمیان اسلام باعث نفاق وشقاق
میگردد وهم برضای خدا ورسول‌الله بکلی مخالفست. چنانچه
این چیزها دردنیاباعث شکست شوکت اسلام خواهندشددراخرت
نیز موجب ندامت وباعث عقوبت توانند گردید. حاشا کریم
کهاکر اصحاب کرام بهوای نفس خود تابع گشته حق‌را کتم کرده
باشد درانصورت نیز در روز جزا پیش خدا ورسول خداباز خود
شان مسئول خواهندشد. القصه خوض نمودن مادرچنین دعوی
هم‌ازدائرهٔ ادب برآمدن وهم‌بامرخدا مخالفت ورزیدن وهم دردنیا
بمیان برادران دین فتنه وفساد انداختن وهم‌روی خودرا سیاه
وهم دارآخرترا تباه کردنست.

ای‌برادران دین بیایید این‌دعوی‌را بذمهٔ اصحاب کرام بگذاریم
که‌دران هنگام حاضر بودند وحقیقت‌حال‌را ازما بهترمیدانستند.
مادرکار اسلاف کرام که مارا مسلمان کرده بجانب دین حق
ومعقول رهنماشده اند. یعنی ازبادیهٔ‌شرك‌وضلال برآورده درشاهراه
توحید انداخته اند. دخل نمایم. بلکه برای‌ماهم‌والزم‌آنست‌که
مااخوت خودرا قوت بدهیم تابسعادت دارین نائل‌شویم. چونکه
خدای تعالی در روزجزا هرکس‌را ازکارخودسؤال خواهدفرمود.
ومابجستن صواب وخطای اصحاب کرام مکلف نیستیم که‌درین‌باب
تحری نمایم. بلکه این کاررا بخود ایشان بگذاریم. وما باز
بصدد خود رجوع نمایم.

چون کار مرتدان باتتظام تمام سرانجام یافت خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام برای تقویهٔ اسلام اتحاد عربان عراق را که در آن هنگام تابع حکومت ایران بودند. اهم والزم دانسته. وهنوز خالد دریمن بود که مثنی را باهشت هزار سوار تیغ گذار بجهت پیکار دیار عراق فرمان داده. وچون خالد بن ولید از یمن باز گردید. بتاریخ دوازدهم سنهٔ هجرت سنیه درماه محرم اورا نیز باده هزار نفر سوار بفتح دیار عراق معین ساخته. و بمثنی بن حارث ودیگر امرای عسکریه امر نمود که باخالد بن ولید ملحق شده ازمکان ایله نام بعراق درآیند. چون خالد ازمدینهٔ منوره برآمده بسوی عراق توجه نموده بعد ازقطع مراحل وطی منازل بمکان بانقیا نام واصل گشت. امیر بانقیا وسوماجایان نام بشرط تأدیه ده هزار دینار جزیه مصالحه کرده. خالد نیز مبلغ مذکور را گرفته بسوی حیره حرکت نمود. وچون نزدیک حیره رسید امیر انجا قبیصة الطائی بااعیان واشراف بلاد استقبال نموده. وبشرط تأدیه نود هزار درهم جزیه مصالحه کرده بعد ازان خالد بجانب ایله متوجه گشته وبرای ملاقی شدن درموقع حفیر بمثنی ودیگر رؤسا امر نامه ها را نوشته ارسال نمود والی ایله بنام هرمز که ازطرف شاه ایران اردشیر بنبرد خالد معین شده بود قبل ازرسیدن خالد موقع حفیر را بدست اورده. پس خالد بجانب کاظمه میل نموده ومثنی بن حارثه را امیر مقدمة الجیش نخستین وقعقاع نام ذات را امیر دومین نصب کرده وخود درمیان دوفرقه مانده بحرکت امد. هرمز باعسکر خود بکنار آبی که درانجا یافت میشد زود رسیده ودرمیان اب وخالد درامده قرار گرفت. خالد بجانب لشکر خود متوجه شده گفت هرانکه که درمحاربه صبر وثبات بیشتر دارد

البته ایرانیز همان لشکر ضبط می کند. القصه دران شب عسکر اسلام ازباریدن باران احتیاجرا دفع نموده وبامدادان بمقابلهٔ دشمن صفوف حرب را اراسته هرمزرا برای جنك دعوت کرده وان هم اجابت نموده بمیدان درامد. اکرچه خالد فراخور عادت خود بیك حملهٔ غضنفرانه هرمزرا درر بوده ازجان محروم نموده بود؛ اماچون لشکر هرمز بیدکالی برخالد حمله اوردند پس ان هم هرمزرا بقتل رسانیده وقعقاع نیز سربازان ایرانرا که برخالد حمله می آوردند بتیغ خصم افکن منع نموده قشون فرس را شکست فاحش داده ومثنی را بعقب کیری شان امر نموده خود بجانب بصره عزیمت فرمود ازامرای لشکر ایران قباذ وانوشجان که همراه کریزندکان ایرانیان بودند دراثنای راه بافوجی که اردشیر برای امداد هرمز فرستاده بود دوچار شده ودیکربار نیز بجربهٔ بخت نکونسار قرارداده برای جنك حاضر شدند. خالد نیز ازین حال اکاهی یافته وباستقبال ایشان زود بشتافته وبجنك در پیوسته وسرقباذ وانوشجان را ازتن جدا کرده وقشون ایران را شکست برشکست داده ودلاوران اسلام دنبال شان بتك وتاز اغاز کرده بسنان جانستان وصمصام آتش فشان انچنان کوشمالی دادندکه بجز انکسانیکه خودرا درآب انداخته طعمهٔ ماهیان شده بودند بقدر سی هزار لاشهٔ دیکر هم از ایرانیان دردشت وبیابان سرنکون افتادند. وبعضی جویها مانع عبور ومرور کشته لشکر سلام ازتعقیب ایرانیان فارغ شده وخبر این وقعهٔ عظیم وغلبهٔ جسیم را باخمس غنائم بجانب خلیفهٔ رسول لله ارسال نموده وفراخور امرخلیفهٔ رسول الله یعنی ابوبکر رضی لله تعالی عنه بارباب فلاحت واصحاب صناعت تعرض ناکرده بلکه

تنها کار ایشان را بذمت وجزیه مربوط ساخته هر یك را بحال خود ازاد کذاشتند.

بعدازان شاه ایران بازلشکری فراوان مهیا کرده و بهمن را شهسالار ساخته برای جنك خالد روان وقبائل نصرانیان عرب را که درعراق مسکن داشتند بجهت محاربهٔ اسلام برپا کردانیده واز ایشان هم بسیاری کسان را فراهم آورده و برفوجی دیکر بازان نام شخص را امیر ساخته بامداد بهمن فرستاد. خالدنیز درمیان بازان وبهمن درآمده وصفوف مصاف را مرتب ساخته وموافق عادت خود ازجنك خبرداده وازطرف ایرانیان ازطائفهٔ عرب مالك بن قیس را که درمیدان مبارزه درآمده بود ازکریبانش کرفته بقتل رسانید. بعدازان دلاوران هردوطرف پای ثبات را درمیدان حرب انجنان محکم نهاده بکارزار مشغول شدند که ازلشکر فرس وعرب بقدر هفتاد هزارنفر مقتول شده واخرالامر لشکر ایران بکلی پرا کنده وپریشان کردید. وچون آب نهر ازجثه‌های مجروح که درنهر افتاده بودند سرخ اب کشته بود پس محاربهٔ مذکوررا (نهرالدم) تسمیه نمودند. وبعد ازآن بربلدهٔ امیشیا تاخته خراب کردانیدند.

القصه چون بلدهٔ حیره بطریق اشتی مفتوح ولشکر ایران مغلوب ومذبوح ومستنصرهٔ عرب نیز مطرود ومجروح شدند دراعصاب اهل عراق ضعف وافتراق حاصل کشته چار وناچار فروتنی را اختیار نموده جزیه کذار شدند. درین اثنا شاه‌ایران اردشیر سوم وفات نموده وشخصی ازاولاد ملوك که زینت بخش مسند تخت وتاج باشد یافت نشده بنابرین درمیان ایرانیان قیل‌وقال فراوان وشورش واختلال بی‌پایان بظهورامده عاقبت‌الامر بانوئی را

بنام فرخزاد برسریر سلطنت نشانیدند. وازدوام افتراق واختلال ایرانیان خالد رضی الله عنه باآسانی تمام اطراف انبار وعین التمر ونواحی حیره بلکه همکی عراق را درمدت پنجاه روز درقبضهٔ تصرف دراورده وبثغور ومواقع عاملان کاردان را نصب وباج وخراج را معین کرده مکتوبی را که متضمن وقوعات مذکوره بود نوشته بحضور خلیفهٔ رسول الله ارسال نمود. خلیفهٔ رسول الله مکتوب خالدرا خواند وکفت هرآینه زنان اززایدن مردی که مانند خالد باشد عاجز هستند. خالدرضی الله تعالی عنه بقدر یکسال دیکرنیز بجهت تمهید امور مملکت درعراق نشسته وبرای تبعیت اسلام بشاه ایران ووالیان ومقربانش یکان یکان نامه ها روان وشاهرادرقبول دین اسلام وجزیه مخیر نموده نوشته بودکه بایدکه یااسلام راقبول نمائی وباجزیه بدهی. واکرازینها روکردان شوی درانصورت محقق بدانکه چندانکه توزندکانی را دوست میداری لشکراسلام را که بیشتر ازان برموت حریص هستند بجانب تو خواهم فرستاد. پس ان تکالیف را که اکنون بخواهش خود نمی پذیری بعدازان خواه مخواه بقهر وجبر قبول خواهی کرد

(استطراد)

ازیك طرف لشکر اسلام ملك عراق را ضبط وتسخیر نموده تامداین که نام قدیمش تیسفونست بجنك و بیکار واصل وازجانب دیکر هنوز بزرکان ایران دهان یکدیکررا بنقل دسایس وحیل شیرین مذاق ساخته درتبدیل سلطنت بصهبای کبر وغرور بدرجهٔ مست وغافل کردیده بودند که درمدت بیست سال یعنی ازمبدأ ظهور دولت اسلامیه تاقتل یزدجرد وافتادن حکومت ایران دردست

اسلام چهارده نفر از حکمداران ایران پیاپی برتخت سلطنت نشستهٔ وفرود آمده دولت وملت خودرا انچنان برهم زدند که تاحال حال نکبت اشتمال ایشان درالسنهٔ انام داستان کردیده است· اکرچه دران آوان هم بعضی مردمان دور اندیش وخرد مندان صداقت کیش نتیجهٔ اختلاف سران وکردنان ایران را چون چهرهٔ شاهد خانه روب قبل‌ازظهور درمرأت‌فراست دیده درمنع ظهور آن‌سعی خودبجا اورده بودند فائده نبخشید· آری پیداست‌که چون دولتی بجانب انحطاط وانقراض میل مینماید سخن حکیمان کار سماس بقدر اوازنسناس هم‌تأثیر نمی کندبلکه همواره چابلوسان چرب زبان وساعیان ونمام درجامهٔ راستان درامده وبتقرب حکمداران سرافراز شده برای استحصال منافع ذاتیه بوساوس نفسانیه ودسایس شیطانیه قلب نحاس نحس را بقالب زرین ریخته وروی سیاهش را باآب زر اندوده ازروی دولتخواهی خداوندان خودرانشان داده ازراه راست می‌رانند· ودر ورطهٔ هولناك انداخته بکردار ناهموار تشویق می‌نمایند· ونظام وانتظام وآیین وقوانین رامختل کردانیده بجهت عیش پنج روزه هم باعث اضمحلال دولت میشوند· وهم خودشان نیز در اندك فرصت جزای اعمال خودرا یافته بادیکران پایمال میکردند· انتهی

رئیس فرقهٔ اسلام عیاض بن غنم‌که باطراف دومةالجندل یافت میشد خبر نقض عهد مستعمرهٔ عرب‌که در برشام اسکان داشتند بخالد فرستاده وخالد رضی‌الله عنه نیز بسرعت تمام بدان طرف توجه نموده بدومةالجندل واصل‌شده واز یك طرف عیاض‌وازطرف

دیگر خالد براستحکام ها هجوم نموده در دومة الجندل درامدند. ودو نفر از رؤسا بنام اکیدر وجودی که دومة الجندل را با اطراف ونواحی درمیان خود تقسیم کرده ونخستین هردو باهم متفق شده فتنهٔ خفته را بیدار کرده وهرچند بعد ازان اکیدر ازچنین رفتار بیزار شده بود ولیکن چون عذرش نامعقول بود پس بدرجهٔ قبول نرسیده اکیدر را بیرون وجودی را درون دومة الجندل بقتل رسانیدند وآتش فسادرا بآب سیاست خاموش کردانیده هنوز بتمهید بساط امن وامان مشغول بودند که باز طوائف فرس وعرب ازروی نفاق درمابین عراق نائرهٔ قتال را باشتعال آورده همراه وکیل خالد منی که درعراق بود بجنگ درپیوستند. بنابرین خالد نیز مانند برق خاطف بعراق رسیده لشکر ایران وعرب را باز پراکنده وپریشان ساخت اگرچه بعد ازتمهید امور جمهور بی اذن خلیفه به پنهانی بزیارت کعبه رفته بازامده بود. مگر این خبر بسمع خلیفهٔ پیغمبر واصل گشته وخالدرا بخطاب عتاب بطرف شام که اسلام همراه رومیان محاربه داشتند معین نمود. اگرچه رومیان ازقبائل خود واز مستنصرهٔ عرب که دربر شام متوطن بودند خیلی کسان را برای جنگ وجدال اسلام بحرکت آورده بودند. ولیکن خالد رضی الله تعالی عنه نیز زود رسیده ودرمیدان کارزار درامده وبردشمنان مظفر ومنصور گشته صورت اضمحلال ایشان را بخلیفهٔ رسول الله عرض نمود. اگرچه بعدازان هم بفرمان خلیفه درعرصهٔ پیکار سبقت ورزیده برلشکر رومیان که همراه سردار ماهان نام بودند اقتحام نموده پراکنده وپریشان کردانیده بود مگر ازکثرت رومیان خلیفه را اگاهی داده بجهت امداد استدعا نمود. اتفاقا درین اثنا لشکری که

از یمن برای کارزار رومیان ترتیب یافته بود بمدینه واصل کشته وعکرمه بن ابوجهل را بافرقهٔ لشکری که همراه داشت ورئیس حمیر ذوالکلاع را بالشکر حمیر ودیگر سرداران را نیز که همراه ابتسان امده بودند هریکی‌را بالشکر خود بامداد خالد روان کردند.

چون خالدبن ولید درعراق لشکر ایران ومفسدان عراقیان‌را دراندك زمان را کنده و پریشان کردانید. پس خلیفهٔ رسول‌الله علیه‌السلام بفتح باب محاربهٔ رومیان نیز هنکام سعادت اقتران را غنیمت شمرده خالدبن‌سعیدرا بایك فرقهٔ عسکر بجانب برسام ودنبالس عمرو بن العاص را بایك فرقهٔ لسکر روان و بعداران ولیدبن عقبه وزیادبن ابوسفیان را نیز یکان یکان باجنکاوران اسلام فرستاده وولیدرا بمحاربهٔ اردن وعمروبن‌العاصی‌را بکارزار فلسطین وزیادبن ابوسفیان بریاست فرقه ها وابوعبیده بن‌الجراح را بنظارت تمامیٔ فرقه ها معین کردانیده برای فتح واستیلای حمص فرمان دادند. خالدبن ولید نیز بعداز تسخیر تمامی عراق یکران خوس خرام را بسوی برسام تیز عنان کردانیده وازچهل هزار نفر لسکر اسلام که بجهت امداد امده بودند شش هزار نفررا برای تأمین خط رجعت تعبیه نمود.

چون سهنشاه روم هرقلیوس دیدکه قوت اسلام روز بروز زیاده می سود وعراق‌را فتح نموده بدیار شام نیز تجاوز مینمایند پس بتصور اندفاع چنین امر مهم بالذات ازشهر سهیر قسطنطنیه برخاسته بجانب دیار سوریه عزیمت نموده وبقدر دویست وهشتاد هزار نفر چه از مستنصرهٔ عرب وچه از روم فراهم آورده وبفرقه های متعدد تقسیم کرده و خودش درحمص قرار کرفته برادر خود

ترافوس تئوذورس را بانود هزار نفر بمقابلهٔ عمروبن العاص که در ارض فلسطین بود. وبسر نوزر یورغس را بمقابلهٔ یزید بن ابوسفیان وتئو ذورس نام امیر را بمجادلهٔ فرقهٔ شرحبیل ابن حسنه وکیکیلاوس نام سردار را باشصت هزار نفر بمحاربهٔ ابوعبیده بن الجراح رضی الله تعالی عنه معین ساخت. امرای اسلام نیز از کثرت رومیان بحزم تمام در موقع مستحکم (یرموك) نام فراهم امده از یك طرف کریوهٔ یرموك واز طرف دیکر (واقوصه) را پناه ساخته تارسیدن خالدبن ولید رضی الله تعالی عنه بقدر مدت سه ماه روبروی رومیان قرار کرفتند از فراهم آمدن عسکر اسلام در یرموك رومیان نیز فرقه های متفرقهٔ خودرا بزودی فراهم آوردند خالدبن ولید نیز واصل کردیده از لشکر اسلام که بچهل وشش هزار نفر بالغ شده بود شش هزار نفر را باعکرمه بن ابو جهل برای تأمین خط رجعت تعبیه نمود. اکرچه ابن اثیر علیه الرحمه درکامل التواریخ میکوید که خالدبن ولید بمواجههٔ عسکر اسلام چنان بیان نموده بودکه اکر امروز برای محاربهٔ رومیان رتبهٔ سپهسالاری ر بمن تفویض نمایید یمکن که بعداز من هر یکی از شما نیز یکان یکان بنوبت خود سپهسالارخواهید شد.(خالدبدین سخن هم قوت وکثرت رومیان را نشان وهم شهادت خودرا ایما وبیان کرده بود وهمکنان بالاتفاق رتبهٔ سپهسالاری رابخالد مناسب دیدند) مکرسخن مذکور از طریق خرد دور مینماید. چونکه خلیفهٔ رسول الله علیه السلام خالدبن ولید رضی الله تعالی عنه رابرکافهٔ عساکر اسلام که ازعراق تا شام یافت میشدند بمنصب امیرالجیش سرافراز وممتاز کرده بودند. پس چرا درمحاربهٔ رومیان سپهسالاری را از امرای اسلام طلب بکند

و انکسانیکه میکویند محاربهٔ یرموك درعهد خلافت فاروق در تاریخ
پانزدهم سنهٔ هجرت سنیه بوقوع امده بود یکی از ایشان صاحب
فتوح الشام ازدی است که مآل فقرهٔ کذشته را بصورت آتی نوشته
است که چون خالد درهنکام خلافت فاروق عزل شده بود. بنابرین
انذات در موضع یرموك از سبب اختلاف رای امرا ادارهٔ جیش
را از ابو عبیده طلبیده وان هم ادارهٔ محاربه را بدو تفویض نموده
بامرای عسکریه نیز کفته بود که باید که همکنان بامر خالد اطاعت
نماید. کفتار ابو عبیده هم عبارت از بیان آن درایت و کفایت
خالد بود که در محاربه داشت. ولیکن ابن اثیر ازین غفلت ورزیده
عهد دو خلافت را با امیری مطلق وامیری مقید خالد باهم آمیخته
است. القصه خالد از عسکر اسلام هزار هزار نفر تفریق وبجهل
فرقه مرتب ودرجایهای مناسب تعبیه نمود. چون درین اثنا یکی از
امرای روم بنام یورغوس باخالد بن ولید ملاقات کرده وحال اسلام
وکیفیت نبوت پیغمبر علیه السلام را پرسیده و از جوابهای خالد
دلش بجانب اسلام میلی تمام نموده ایمان آورد. لاجرم از یکطرف
ایمان آوردن یورغوس باعث ضعف رومیان و از طرف دیکراهلیت
وکفایت خالد هم که درعراق بتأدیب اهل نفاق تشمیر ساق ورزیده
بالشکر ایران کارزار های فراوان کرده اصول محاربه سر بازان
متمدن را بالتجربه تحصیل نموده بود سبب دلیری اسلام شده. عسکر
اسلام بانتظام تمام بر لشکر رومیان حمله اورده بازار کیرودار
را چنان کرم ساختند که در اندك زمان رومیان بضرب تیغ وسنان
آتش افشان دلاوران اسلام تاب نیاورده روبکریز نهادند. وعسکر
اسلام دنبال ایشان باقدام اهتمام شتابان شده بپنجهٔ غضنفرانه از

شریان دشمنان انقدر خون فاسدر یختند که بسیاری محققان تمار رومیان را که در میدان محاربه در وادی و اقوصه افتاده بودند بنود هزار نفر رسانیده بیان میکنند که سیاری امرای رومیان نیز کشته برادر هر قلیوس نـام تیوزوس هم قدم خود را در عرصهٔ عدم نهاده با کشتکان همدم وهمقدم شده بود. از امرای اسلام عکرمه بن ابو جهل ویورغوس که نو مسلمان شـده بود وبسر عکرمه عمرو وسلمه ابن هشـام ودوفررند سعید عمرو و ابان وهشام بن العاصی وهبار بن سفیان وطفیل بن عمرو حالدبن سعید نیز از دنیای ناپایدار بسـوی دارالقرار رفتار نمودند. نعش خالدبن سعیدیافت نشده در محل شهادتش اختلاف واقع کشـته جنانچه بعضی کسان برانندکه در مرج الصفر شـهید شده است. درین کارزار همت وغیرت ابو سـفیان نیز بسیار بود. جونکه یك حشم آنهم بتیر جانکسار از کار معطل شده است.

امرای عسکر اسلام بسرانجام چنین ظفر نیك انجام عنان توسن مرام را بجانب بصری الشـام کردانیده و ازرا نیز بصمصام خون آشام کشاده ساکنانش را رام ساختند. اکرچه بعضی مؤرخین میکویند فتح بصری قبل از پرخاش یرموك بوده است اما جون دنبال ایشان قشون بزرك رومیان یافت میشد بس بچکونه دشمنان راد نبال خود کذاشـته بصری را محاصره میتوانسـتند کرد. بنابرین قول نخستین مرجح مینماید. در بارهٔ محاربهٔ اجنادین کـه دلاوراز اسلام لشکر رومیان را منهزم کردانیده هزار نفر رومی راطعمهٔ شمشیر خونخوار سـاخته بودند نیز اختلاف واقع شـده بعضی برانندکه قبل از یرموك وبعضی میکویند بعدازان بوقوع امده است.

بتاریخ سیز دهم سنهٔ سنیه هجرت هنوز امرای عساکر اسلام بالمحاربهٔ رومیان مشغول بودند که دربیست وششم جمادی الاخر خبر وفات ابوبکر رضی الله تعالی عنه بمعسکر اسلام واصل شد ولیکن تا ختام محاربه انرا اظهار نکردند .

(استطراد)

روجه سالف البیان چنانکه درهنکام اشتغال خالد بفتح عراق بزرکان ایران ازسوء اخلاق بدام شقاق ونفاق کرفتار شده بمالایعنی اشتغال داشتند رومیان نیز بسبب فساد اخلاق برتمامی زیردستان ممالک وسیعهٔ خود جور وستم رابدرجهٔ رسانیده بودند که درلشکر روم که درسوریه برای مقاومت اسلام جمع شده بود . فسادهای کوناکون و فحشیات بوقلمون را مباح ساخته شیشهٔ ننك وناموس مظلومان را بسنك تعدی شکسته و بمال ومنال اصحاب اموال نیز دست ظلم را دراز میکردند . اکر احیانا بعضی از ستمدیدکان ناتوان ازبی انصافی لشکریان پیش سرداران عسکر ویاوالیان شهر دادخواه میشدند . هیچکس بفریاد شان نمیرسید . بلکه امرای عسکر نیز حتی الامکان درکسر ناموس مردمان دریغ نمیکردند . احوال ایشان در تاریخ فتوح الشام ازدی علی التفصیل مذکور است . بروجه کلام اتی البیان اکر بعساکر اسلام که ازممالك کرم سیر یعنی ازعربستان بودند هوای سردشمال مقاومت نمیکرد . هرآینه دراندك زمان شهر قسطنطینه را نیز دردست تسخیر می دراوردند . چونکه بموجب سالف البیان عساکر اسلام ازهجرت نبویه هنوز یك قرن هم نکذشته بودکه ازشرق تاکاشغر وازغرب تاساحل بحرمحیط ممالك وسیعه را فتح نموده بودند . مکر بجانب شمال عدم اشتغال ایشان محض ازمقاومت هوای سرد بودکه

بوی التفت نداشتند. وچون نوبت بمسلمانان ترك رسید. عسكر دولت عثمانیه نیز تاپای تخت اوستریا یعنی ناویانه واصل گردیده است. اكنون ما باز بمقصد خود رجوع نمایم.

خلیفهٔ رسول الله ابو بكر رضی الله تعالی عنه درسال دهم هجرت سنیه درماه ربیع الاول برمسند مقدس خلافت قرار گرفته ودرسیزدهم سنهٔ هجرت سنیه بروز بیست ودوم جمادی الاخر بسوی دار اخرت ارتحال نمود. دوسال وسه ماه برمسند خلافت نشسته حق خلافت را چنانكه باید وشاید ایفا وبسیاری اهل ارتدادرا اصلاح ودراندك زمان خطهٔ عراق را ازسرتاپا فتح وتسخیر كرده. ودرسوریه وفلسطین لشكر رومیان را برهم زده. بعدازان مقدمات فتوحات عظیمه را تأسیس وتأیید وبنیادحكومت اسلامیه را تحكیم وتشیید نموده. والدكی قبل ازوفات برای استقرار حكومت عادله وانتشار مدنیت فاضله واسایش بنی آدم تااقطار واقطاب عالم كه مقصد اصلی نیز همان تواند بود. عمربن الخطاب را كه درایت وكفایتش مسلم خواص وعوام بود سزاوار مسند خلافت دیده. ودرین خصوص باصحابهٔ كرام رسول الله علیه السلام مشورت نموده. موافق رأی صواب نمای شان بدستخط عثمان بن عفان وصیت نامهٔ آتی البیان را تحریر كنانید.

(صورت وصیتنامه)

{ بسم الله الرحمن الرحیم هذا ماعهدبه ابو بكر خلیفهٔ محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم عند اخر عهده بالدنیا واول عهده بالاخرة فی الحال التی یؤمن فیها الكافر و یوقن فیها الفاجر انی استعملت علیكم عمرابن الخطاب ولم آل لكم خیراً فان صبر وعدل

فذلك علمي به ورائي فيه وان جار وبدل فلا علم لي بالغيب والخير اردت ولكل امرئ ما اكتسب وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون)
مفهوم شريفش انكه • اين همان عهد است كه ابوبكر خليفهٔ محمد رسول‌الله صلى الله عليه وسلم دردم وابسين دنيا ونهادن قدم نخستين بسوى عقبى درحالتيكه كافر ايمان مى‌آرد وفاجر ايقان مينمايد كرده است • من براى خوبى شما عمرابن‌الخطاب راخليفه ساختم • اكر صبر وعدل نمايد پس علم من بدان است ورأى من نيز درهمان • اما اكر ازراه تجاوز ورزيده ظلم كندو چون من غيب را نميدانم پس مرا عتاب ننمايد • من محض خوبى خواستم وهركس جزاى عمل خودمى‌يابد • وظالمان هم بزودى ميدانند كه بكدام حال كرفتار خواهندشد • چون اين عهدنامه را بدست يكى ازاصحاب سپرده درمجمع ناس بقرائت آوردند • همكى شنوندكان باآواز بلند كفتند آرى بشنيديم وطوعا قبول كرديم •

(عزل خالد وفتح دمشق)

چون عمر رضى‌الله تعالى عنه برمسند خلافت قرار كرفت • نخستين خالدبن‌وليدرا ازسپهسالارى عزل نموده بجاى ان ابوعبيده را برلشكر اسلام اميرنصب كردانيد • ازان روزى كه خالدبن‌وليد دربلاديمن بن‌نوبره را بسهو ويابخواهش والحاصل بهركونه كه بوده باشد بروجه سالف‌البيان كشته بود • عمر ازوى مطمئن نبوده‌است • اكرچه ابن اثير وابن خلدون اعتقاد بران دارندكه ابوعبيده دراثناى محاربه تبديل سپهسالارى را پنهان داشته • وبعدازظفر محاربهٔ يرموك بصرى‌را كشاده • وفى‌الفور بجانب دمشق رفته انرا نيز محاصره نموده • ومدت محاصره تاهفتاد روز ممتد كشته

اخرالامر خالدبن ولید رضی‌الله عنه درشبی که رومیان بخواب غفلت غنوده بودند. بابعضی دلاوران اسلام نربان‌را گذاشته‌در دمشق درآمد. ویك دروازهٔ قلعه‌را ضبط نموده‌باآواز بلندتکبیر دادند. وعسکر اسلام که بیرون بودند بمجرد شنیدن آواز تکبیر یکبار ازهر اطراف واقطار برفتار امده عسکر روم را باسپهسالار شان انستانس سراسیمه گردانیده دمشق‌را بروز بازو بکشادند. ومقاومت کنند گان‌را بتیغ تیز ودشنهٔ خونریز مالش خوب دادند. اما درتاریخ فتوح الشام ازدی چنان بیان شده است که از بهادران اسلام تنها خالدبن ولید یك دروازه را بجنك وجدال گرفته. ودیگر جهات را نه بقتال بلکه بصورت آشتی درقبضهٔ تصرف در آوردند. هرچند درین اثنا رومیان ازحمص بامداد دمشق شتاب هم ورزیده باشند. اما آن جیش اسلام که‌درمیان دمشق وامداد کنندگان تعبیه شده بود. چشم آیندگان را ببرق شمشیر خیره گردانیده از امداد نومید ساختند.

بعداز فتح دمشق ابوعبیده بن‌الجراح عزل خالدبن‌ولید ومنصب سپهسالاری خود را اعلان نموده. وخالد بجانب مدینهٔ منوره متوجه شده وامرای اسلام سوی قشون جسیم رومیان که درمقام فحل نام بودند رفته مشغول کارزار شدند. اگرچه شمار لشکر رومیان کثیر وجمعیت شان کبیر بود. ولیکن بنبرد هژبران اسلام تاب نیاورده مانند گلهٔ گوسفند برا گنده شده بقدر هشتاد هزار نفر روم طعمهٔ خنجر خونخوار گشته وبقیة‌السیوف نیز عار فرار را اختیار کردند. درین محاربه رئیس عسکر اسلام شرحبیل بوده. وبعدازان بجانب بیسان رفته انرا نیز بضرب شمشیر در قبضهٔ

تسخیر در اوردند. ساکنان شام واضلاع حوران وتدمر وتبریه واهالیٔ اطراف اردن نیز از فتح دمشق و بیسان متحیر کشته طالب صلح شدند. ورجای شان بدرجهٔ قبول رسیده بهر اطراف واکناف عاملان اسلام نصب کردیدند. چنانچه دردمشق شام یزید بن ابوسفیان و بهتدمر دحیة الکلبی وبحوران ابوالازهر القشیری معین شده وفتوحات انجهات را بخلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه اشعار نمودند.

خالدبن ولید بمدینه واصل شده وبا خلیفهٔ عدالت پرور یعنی حضرت عمر رضی الله عنه ملاقات کرده وعقدهٔ دلش را کشاده باز بمحاربهٔ رومیان بشرطی که زیر فرمان ابو عبیده بماند بدیار شام عودت نمود. چون درسوریه جمعیت رومیان پریشان ومواقع مهمهٔ عسکریه بدست اسلام درآمدند پس بفرمان خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام لشکر اسلام که ازعراق بجهت امداد غازیان شام همراه خالد وقعقاع ودیکر رؤسا آمده بودند باز بجانب عراق عودت نمودند

وقتیکه خالدبن ولید بفرمان ابوبکر رضی الله تعالی عنه برتمامی لشکر اسلام که دربرشام بکار زار رومیان مشغول بودند امیر شده بجای خود درعراق مثنی ابن حارثه را وکیل کذاشته و خودش بامقداری از عسکر عراق بجانب سوریه عزیمت نموده باجنگ رومیان مشغول شده بود. بزرکان ایران بتبدیل سلطنت مشغول شده شهریرازبن شیرین بن شهریار را برتخت نشانیده وآتش اختلال را خاموش کردانیده فیروز نام امیر رابالشکر فراوان برای نبرد دلاوران اسلام فرستادند. بتاریخ سیزدهم هجرت سنیه نزدیک موقع ضرار دولشکر خونخوار روبهم آورده بازار کارزار را کرم کردند

مثنی از اندیشهٔ انکه اسپان دلاوران اسلام از دهشت فیلی که در لشکر ایران بود رمیده جیش اسلام را خالل پذیر نکرداند باچندنفر دلاور برفیل حمله آورده بقتل رسانیدند. بعدازان لشکر دشمن رانیز چنان پراکنده وپریشان ساختندکه ایرانیان بسرعت تمام بجانب شهر گریزان شده تحصن نمودند. چون درین اثنا شهریراز رخت حیات براورده قبای ممات دربر کرد. درمیان ایرانیان باز برای انتخاب فرمان فرمائی که از خاندان ساسانیان باشد اختلاف فراوان بظهور امده بعضی بحکمرانی ازرمیدخت وبعضی بسلطنت شهزاده شاپورمائل شده واخرالامر طرفداران شاپورقوت یافته ازرمیدخت را ازتخت فرآورده خواستند که اورا بزور وجبر بافرخزادکه یکی از بزرکان ایران بود جفت سازند. بانوی بیچاره یعنی ازرمیدخت بالتماس تمام از سیاوش که یکی ازاعاظم سردار ان ایران بود استمداد نمود. انهم التماسش راقبول نموده درشب عروسی بایك فرقهٔ عسکر چون بلای ناکهان بر سرفرخزاد ریخته بکشت وشاپور رانیز مدتی محاصره نموده. اخرالامر اورانیز بقتل رسانیده ازرمیدخت را باز برتخت ناز سلطنت نشانید. عساکر اسلام اشتغال ایرانیان را فرصتی شکرف نداشته یك طرف نهر فرات را از سرتاپا در قبضهٔ تسخیر در اوردند. درین اثنا از انقطاع خبر مدینهٔ منوره مثنی بشیر بن الخصاصیه را وکیل کذاشته خود بجانب مدینه توجه نمود درهنکام وصولش بمدینه ابوبکر رضی الله تعالی عنه درحالت نزع بوده خلافت را بعمر رضی الله تعالی عنه وصیت مینمود که از آمدن مثنی خبردار شده وعمر را نزد خود خوانده ونام خالدبن ولیدرا درمیان نیاورده کفت مثنی رابقدر کافی عسکرداده زود بجانب ایران ارسال

کنید. وان لشکرکه از عراق بطریق امداد بشام رفته است باز بعراق عودت نمایند.

(والی شدن ابو عبید ابن مسعود بولایت عراق)

چون عمر رضی الله تعالی عنه بمسند خلافت قرار گرفت. بمحاربهٔ ایران خیلی اعتنا نموده روز چهارم خلافت مثنی بن حارثه را با یك فرقهٔ عسکرکه نو منتظم شده بود روان نمود. ودر روز بیعت عامه خطابت نمود و گفت ای معشر اسلام حجاز قرارگاه شما نیست بل استقرار حجاز دردست شما تنها بجهاد است. ای مهاجرین کجا هستید. بیایید تا باستیلای ممالك که خدای تعالی بشما وعد کرده است زود بروید. خدای تعالی درکتاب کریم خود برای غالب گرادانیدن دین اسلام برجمیع ادیان وعدفرموده است. جناب پروردگار انکسان را که دراظهار وانتشار دین یاری مینمایند همواره برخوردار می سازد. وشمارا بر ممالك ملل که مخالف دین هستند وارث گردانیده است. ای صلحای امت کجا هستید. بعد ازان ابوعبیدبن مسعود ثقفی را هم بجای خالدبن ولید امیر حبش وهم والی ولایت عراق نصب وسعد وسلیط را نیز یکان یکان بخدمت اهم والزم معین کرد وگفت ای ابوعبید همواره برأی وافکار اصحاب پیغمبر علیه السلام مراجعت نمای. ونصیحت ایشانرا بگوش هوش شنیده خودرا نگهدار. وازرأی ایشان جدا مشو. وازشتابی پرهیز کن. وفرصت رانیز ازدست مده. وچون این کار کار پیکار است. پس خرد مندان کارشناس وقت تأنی وشتابی کاررا میدانند. وتمکین وثبات فائق میشوند. اگرچه من سلیط را بسپهسالاری لایق میبینم. اماچون درطبیعت شتابی دارد بنابرین درکارش تأخیر افتاد.

القعقاع مثنی واصل حیره شده ودراندك فرصت ابوعبید وسلیط نیز درعراق درآمده همکنان باهم بجانب پایین نهرفرات فراهم آمدند چون مثنی چندروز ازعراق برآمده بسوی مدینه رفته ازچشم مردمان نهان شده بود پس درمیان اهل نفاق باعث قیل وقال کشته بعضی علامتهای اختلال هم بظهور آمده بودند. بوران دخت نیز رستم راکه والی خراسان بود نامه‌ها فرستاده دعوت نموده. آن هم بایك فرقهٔ عسکر ازخراسان بحرکت آمده هواداران آزرمیدخت را زیر وزیر کردانیده. وبزور بازو درشهر مداین درآمده سیاوش را بقتل رسانیده. وآزرمیدخت را خلع کرده ودرچشمش میل کشیده کور ساخت و بوراندخت را باز برتخت شاهی نشانیده بکار خود پرداخت. بوراندخت حامی خود یعنی رستم را اتابك سلطنت ایران کردانیده بامرای عسکر وامنای مملکت فرمان داد که همکنان بفرمان رستم کربسته باشند. بعدازان رستم بهر اطراف واکناف عاملان ظالمان را فرستاده وساکنان مملکت را برای کارزار اسلام بزور وجبر برپا کنانیده وجابان نام امیررا بایك فرقهٔ عسکر بپرخاش ابوعبیده فرستاد. از یکطرف مثنی برای تأمین خط رجعت ازحیره برآمده بطرف اسفل نهرفرات بحرکت آمده وباابوعبیده ملاقی شده عسکر اسلام را بصورتی احسن تعبیه نموده. ازطرف دیکر سردار لشکر ایران جابان نیز باجمعیت فراوان موقع نمارق را بدست تصرف خود درآورده واز طرفین صفوف کارزار را آراسته نائرهٔ قتال باشتعال آورده محاربهٔ خونخوار بهم رسانیدند. اخرالامر دلاوران اسلام مظفر ومنصور شده جابان را اسیر ساختند. وفراریان ایرانیان را تا ناحیهٔ کسکر تعقیب نمودند.

نرسی نام که یکی از سرداران ایران بود کریزندکان را باز کردانیده بالشکر ایران که درکسکر بود فراهم آورد وخود درقلب کاه مانده وبجناحین لشکر ازدود مان اکاسره دوامیر یعنی فرزندان بسطام را بنام نفدویه وشیرویه بالشکری که همراه داشتند معین کردایند • چون بوراندخت خبر انهزام جابان شنید برای امداد نرسی جالنوس امیررا بایك فرقهٔ جنکاور زود فرستاد • ابو عبید ازین حال خبردار شده قبل از رسیدن امداد ایران بحرکت آمده ودرمیان دولشکر دشمن درامده مثنی رابه پیکار نرسی ارسال نمود • از یکطرف مثنی بیرکت اسماء حسنی نرسی را برکرسی مرك نشانیده متاع غرورش را بتاراج فنا درداد ازطرف دیکر ابوعبید نیز جالینوس را مغلوب ومأیوس وعسکر ایران‌را ناتوان و پریشان ساخته بارخراج‌را برکردن عراقیان نهاده وبجانب حیره باز کردیده خبر فتح را باخمس غنایم بسوی خلیفهٔ رسول‌الله علیه السلام فرستاد •

چون جالنوس بهزار افسوس بعد ازهزیمت بسوی مداین عزیمت وصورت واقعه‌را برستم بیان نمود • ایرانیان‌درفش کاویانی را بجادویه نام امیرکه از اکابر رؤسای فرس بود تسلیم و بالشکری عظیم به پیکار خونخوار اسلام روان نمودند • چون این خبر بابو عبید رسید انهم با عسکر اسلام ازحیره برامده رو بروی لشکر فرس که بدانطرف نهر فرات بموقع ناطف فراهم امده بودند برکنار نهر عسکررا تعبیه نموده چند روز اقامت ورزید • بعدازان ازطرفین دوپل برنهر فرات تمدید نمودند • ابوعبید ازپل کذشته ورو بروی لشکر حادویه جائی مناسب بدست آورده ولشکر خود را مرتب ساخته وبمیدان حرب درامده اندیشید که اسبان دلاوران اسلام

ازترس فیلان معلم که در لشکر فرس بودند رمیده تعبیه راخلل رساند. بنابرین بالشکر پیاده برفیلان حمله آورده همراه شمشیر آتش فشان بیریدن خرطوم فیلان مشغول کشتند. اکرچه ابوعبیدبدست خود نیز فیلی را کشته و سوار انش را برزمین انداخته بود. باابن همه ازکثرت خصمان ورمیدن اسپان نظام وانتظام عسکراسلام برهم خورده برای مرور بجانب پل بشتا فتند هرچند مثنی بن حارثه با چند نفر جنکاور برلب نهر رسیده وسرجسر رازود ویران ساخت وکفت ای مردان نامدار بعارفرار دستارناموس را داغدار مسازید. واکر درمیدان کارزار بنلک و وقار نمیرید. هر آیینه در خیزاب آب بی تاب کشته غرقاب خواهید شد. اما چون درهر جابار کردانیدن منهزمان دشوار می باشد. پس پند سود مندمثنی فائده نبخشیده بسیاری کسان خودرا در آب فرات انداخته غرق شدند. ابوعبید نیز بزیر پای فیلی افتاده بدرجهٔ شهادت واصل کردید و بعدازان لوای سعادت التوای اسلام را دیکری بردوش کرفته وانهم درمیدان اقتحام شهید شده وهمچنان شش نفر ازپی یکدیکر رایت سعادت رابرداشته بدار القرار رفتار نمودند. عاقبت الامر قهرمان مثنی دست رابسوی رایت درازکرده هنورنو برداشته بودکه اسهم زجدار کردیده ازکار فروماند. فی الجمله درین بازار کیر ودار بقدر چهار هزار نفر از پرستاران پروردکار بزخم شمشیرآبدار ونیزه وتیر دلفکاروکرزوکوپال خونخواردر خیزاب آب جانشکار عازم دار القرار شده . ودو هزار نفراز نهر فرات عبور نموده . وچند نفر از رئیسان عسکر اسلام نیز بدرجهٔ شهادت نائل شدند. واز اشراف عرب عروه بن زید وابو محجن ثقفی وابوزید

الثلاثی ومثنی باسه هزار نفر درمیدان جهاد پای ثبات نهاده مردانه وغضنفرانه پیکار خونریزانه بهم رسانیدند • اگرچه ابوزید نصرانی بود با این همه بغیرت قومیت انهم محاربهٔ خوب نمود • مثنی بدان جانب پل که سرش قطع شده بود موقعی گرفته عبور کنندگان را گفت چون من درمیان شما ودشمن درامده ام • پس زود عودت نموده جسررا که بریده شده است تعمیر کنید تا همگنان ما با نظام وانتظام بجانب دیگر بگذریم • ایشان نیز پس گردیده جسررا بربستند • مثنی تاگذشتن لشکر اسلام بصورت منتظم بادشمن مقاومت کرده • بعد ازان ان هم بادلاوران که همراه داشت بگذشت • اگرچه عسکر ایران هم از پل گذشته میخواستند که لشکر اسلام راتعقیب نمایند • ولیکن حادویه بشنیدن خبر اختلال ایرانیان که درحق رستم بظهورامده بود طالب آشتی شده واسلام نیز بمقتضای حال راغب صلح گشته صورت واقعه رابخلیفهٔ زمان یعنی عمر رضی الله تعالی عنه اشعار نمودند • درین محاربه ازلشکر ایران هم بقدرسه هزار نفردر میدان کارزار مقتول شده است •

چون خبر وفات ابوعبید وانهزام لشکر اسلام بسمع امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه واصل شد • خیلی متأسف گشته برای فرستادن امداد بجانب مثنی بن حارثه مشغول گردید • درزمان سعادت اقتران نبوی روزی مصطفی علیه السلام جریر بن عبدالله را که بحضور لامع النور حضرت رسالت پناهی حاضر بود فرموده بودندکه اگر قبیلهٔ بجیله را که درمیان سائر قبائل متفرق شده است فراهم آری ترا امیر ایشان می سازم • جریرهم امر رسول الله علیه السلام رابجا آورده درهنگام خلافت ابو بکر رضی الله تعالی عنه اجرای

وعده‌را طلبیده بود . ایشان جریررا رجا نموده گفته بودند که اندکی صبر نمای چونکه اکنون باصلاح اهل ارتداد خیلی مشغول هستم بعداز مدتی ابو بکر نیز ارتحال دار بقا نموده انفاذ وعدهٔ شریف تازمان خلافت عمر باقی مانده بود . چون عمر رضی الله عنه شنید که لشکر اسلام‌درایران انهزام یافته است‌از یکطرف‌جریررا زود بقبیلهٔ بجیله امیر نصب کرده بامداد مثنی فرستاد . وعصمه بن عبدالله ضبي رانیز بایك فرقهٔ عسکر ردیف جریر ساخته ودرین باب باهل ارتدادهم امر نامه ها ارسال نمود . ازطرف دیگر قهرمان مثنی‌نیز بسیاری قبائل راکه نزدیك عراق ساکن بودند بامداد خود دعوت نموده ودر اندك زمان بسیاری مبارزان درجاهای معین جمع شده ودلاوران قبیلهٔ نمر نیزکه ازنصارای عرب بودند . بسبب حمیت قومیت همراه انس بن‌هلال بحرکت امده باعسکراسلام ملحق گشتند .

(وقعهٔ انبار و یا اعشار)

چون اتابك عجم رستم دانست که فرقهٔ عرب باقوتی بزرك بکارزار ایرانیان باز مهیا گشتند . انهم‌ازاکابر امرای‌ایران مهران رابالشکر فراوان بقتال اسلام بسوی حیره فرستاد . دران اثنا مثنی درمیان قادسیه وخفان یافت شده بدوامیر یعنی بعصمت وجریر پیام فرستادکه بایدکه زود بجانب کوفه بطرف عزیب فراهم آیند . چون ایشان بمحل‌مرقوم رسیدند . دیدندکه مهران بمقابل ایشان بدانطرف نهرنشسته پل‌رانیز برنهر وضع کرده است . ایرانیان بمجرد رسیدن لشکر اسلام ازنهر زود عبور نموده برجریر وعصمت حمله آوردند . مثنی نیز بطرف جناحی که مهران دران یافت شده بود

شرکت آمده بمحاربه شدید مهران را ازجای لرزان ساخته بمنازل بقلب گاه ایرانیان روان وجبر بر وششمت نیز بمسامح ... مهران شاه حمله آورده ایرانیان را پریشان وجسر را ضبط نموده خط رجعت عساکر ایران را بکلی ازهم ربدند · فراریان عسکر ایران راه عبور نیافته سراسیمه آساجانب پایین و بالا می شتافتند که سواران اسلام ازهر طرف احاطه کرده بدرجهٔ کشتند که لاشهای ایرانیان درمیدان کارزار بیش ازصد هزار بقید شمار درآمده برادر مثنی بنام مسعود نیز بدرجهٔ شهادت رسید · چون در بن پرخاش ده نفر عرب صد نفر ایرانی را بقتل رسانیده بودند بنابرین کار زار مذکور را وقعة الاعشار و بنسبت مقام نیز وقعة الانبار نام نهادند · بعدازان هم فرصت را ضایع نکرده و باطراف واکناف عساکر اسلام را فرستاده تمامی بلادرا که مابین فرات ودجله بود ضبط وتسخیر کرده مهابت عظیم اسلام دردل ایرانیان جایگیر گذاشتند ·

(محاربهٔ قادسیه)

اگرچه ازشهادت ابوعبید بن مسعود وانهزام لشکر اسلام برسر پل وگذشتن عسکر ایران ازنهر فرات ایرانیا را برای تسلط نمودن برعسکراسلام فرصتی تمام بدست افتاده بود · ولکن بمقتضای زمان ازسبب ظهوراختلاف ایرانیان که بیان خواهدشد حادویه بمصالحه مجبور گردیده بود · یعنی بعضی بزرگان ایران بجانب رستم که اتابك سلطنت بوراندخت بودمایل شده و بعضی نیزهوادار سردار فیروزان گشته ودرمیان ساکنان ایران شقاق ونفاق واختلاف وافتراق بظهور امده مصالح دولت مختل وعلی الخصوص اندازهٔ محاربه که همراه اسلام داشتند خیلی مشکل شده · گو یا مخو·

ونابود شدن لشکر مهران باعث اشتباه بزرکان ایران کشته بودکه زود درمداین مجلسی عقد نموده برای تمشیت مهام مملکت وتنظیم امور سلطنت بالاتفاق قرار شان دادندکه ازدودمان سلطنت ایران شهزادهٔ را یافته برتخت حکومت بنشانند • بعدازان برستم ومهران کفتند شمادر چنین زمان حکومت ایران را بتشتت آرا واختلاف نابجا باید ل ساختید • ومارا نیزدر معرض هلاك واضمحلال انداختید • اکنون بایدکه شما باهم اتفاق نمایید • وکرنه مااندامهرادشما حك می کنیم وشمارا ازمیان برمیداریم • رستم ومهران ازسخن ایشان ترسیده ترك مخاصمت نمودند • وبرای وافکار انجمن تابع شده هردو بس بوراندخت رفتند • وبرای نشان دادن شهزادهٔ که ازاولاد ملوك باشد تکلیف نموده ومخدرات خسرو پرویزرا فراهم آورده کفتند بایدکه شهزادهٔ راتما نشان بدهیدتاافسر شاهی برسرش بکذاریم • اکرچه همکی بانوان اوان شاهی چنان بیان نموده بودندکه چون شیرویه بعداز قتل خسرو پرویز برادران خودرا نیز تلف کرده بود سایرین ازشهزادکان کسی نمانده استکه مابشمانشان بدهیم • ایرانیان سخن شان باورنکرده بتعذیب بانوان اغاز نمودند • تایکی ازبانوان بعذاب شان تاب نیاورده کفت بنام یزد جرد شهزادهٔ که فرزند من است درخانهٔ یکی ازخویشاوندان خود درفلان جانهانست • پس ایرانیان زود بشتافته ویزد جرد راکه بیست ویك ساله بود یافته برسریر سلطنت ایران نشانیده وهمکنان یکدل ویکزبان شده بدفع غائلهٔ اسلام لشکر فراوان مرتب ومسلح کردانیده ازهر اطراف واکناف بجهت هجوم عراق اتفاق نمودند • متی افکارایرانیان راجانب خلیفه

نوشته هنوز منتظر جواب بودکه بسیاری اهل عراق ازروی نفاق مرتد شده طریق عصیان وشقاق رایش کرفتند · مثنی نیز لشکر اسلام رازودفراهم آورده ذرموقع ذیقارخیمه ها را برپا کرده قرار بکرفت چون این خبر بامیرالمؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه واصل کردید · بالنفس عزم جزم عراق کرده کافهٔ اسلام را إعلام و بترتیب لوازم کارزار قیام وعلی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه را درمدینه وکیل خود ساخته بیرون مدینه درمکان حرار نام خیمه وخرکاه را برپا کرده رای جمع عسکر مبادرت ورزیدند اکرچه کافهٔ عوام ازچنین حرکت خلیفه شادکام کشته برای رفتن همراه خلیفه ازدل وجان آرزو مینمودند · ولیکن اصحاب کرام تباعد خلیفه را ازمقرخلافت هرکزمناسب نمی دیدند · بااین همه کسی جرأت وجسارت نداشت که ازانخدمت شان عرض و بیان نماید · فی الجمله خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام مهام کارزار ایران را بسران حکومت اسلام بیان نمود وکفت بایدکه همکی خردمندان روشن ضمیر و بزرکان صاحب تدبیر ودلاوران چابك سوار وکردان نیزه کذار حاضر کارزار باشند · واز تقرب زمان حج زود بجانب بیت الحرام خرامان کشته وبعداز زیارت عودت نموده طلحه را مقدمة الجیش وزبیر وعبدالرحمن را امیر جناحین نصب کردانیده فرمودکه همکنان در عراق بالشکر مثنی فراهم آیند ·

چون قدر واعتبار عثمان بن عفان نزد خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام از همکنان بیشتر بود · پس صحابهٔ کرام بنزد عثمان رضی الله تعالی

عنه فراهم آمده گفتند باید که بخدمت خلیفه رفته بیان نمای که اصحاب کرام تباعد خلیفه را ازمرکز خلافت مناسب نمی بینند . چون عثمان افکار ایشان را بخلیفه بیان نمود . خلیفه کلام عثمان را بعد ازتأمل فراوان تصدیق نموده اصحاب ذوی الافهام را فراهم آورده و بعد از استشاره و استجازه بالاتفاق سعد ابن ابی وقاص را سزاوار امیری دیدند .

چون سعد برای جمع کردن صدقهٔ قبیهٔ هوازن رفته بود پس زود او را طلبیده برلشکر عراق سپهسالار گردانیده فرمودند که ای سعد باید که ترا شرف قرابت وصحبت رسول الله مغرور نگرداند . بدانکه خدا تعالی سیئات را بحسنات محو میسازد . واسطهٔ که درمیان خدا و بندگان خداست . تنها طاعت وعبادت است . چون خدا خالق بندگان . و بندگان هم مخلوق خدا هستند . پس دردین خدا هر یك مساویست . وشرف و فضیلت مخلوق که بریکدیگر دارند تنها بعمت است . و بالطاف بی غایات جناب قاضی الحاجات نائل شدن هم بعفت میسر میگردد . چنانچه از پیغمبر علیه السلام مشاهده کردهٔ تونیز همان طریق را مرعی داشته برمحنت ومشقت صبرنمای . بعد ازان سعد را باچهار هزار نفر درراه انداخته دنبالش دوهزار نفر یمنی وانقدر نیز ازعسکر نجدی برای امداد فرستادند . چون هزار نفر همراه مثنی بود واز اطراف واکناف دیگر نیز بسیاری کسان دعوت را قبول کرده برای معاونت آمده بودند پس همگی لشکر اسلام بسی وچهار هزارنفربالغ گردید . میگویند دران عسکر

غضنفر بیکر ازبنی اسد هم سه هزار نفر موجود بودند • درهنکام ورود سعد بن ابی وقاص بموقع بزرود همه عسکر اسلام ازاستماع خبر وفات مثنی که زخمی جان شکار داشت بغایت غمکین شدند • میکویند مثنی رحمة الله علیه نزدیك وفات خود بشیر بن الخصاصیه را که یکی ازاکابر اسلام بود خلیفهٔ خود نموده برادر خود مهنی را نیز چنین کفت وقتی که سعد رضی الله عنه واصل میکردد وصیتم را بوی چنان عرض نمای که کارزار رابدین جانب فرات اختیار فرماید• چونکه اکر ظفر باسلام میسر کردد استیلای ازطرف دیکر نیز آسان است • اما اکر قضیه برکردد درانصورت نیز درعربستان وقت میتوان کذرانید • چون عمر رضی الله تعالی نیز سعد بن ابی وقاص رابعینه وصیت کرده بود پس همکی رؤسای عرب بررأی صوابنمای مثنی تحسین بلیغ فرمودند • ووظیفه اش رابیرادرش مهنی درسپردند بعدازان سعد در موقع سیراف عسکر را تعبیه ومطابق تعلیمات خلیفه طلیعه و جناحین ومقدمة الجیش وساق واحتیاط را ترتیب وتقسیم ودرفشها را بدست مقدمترین دلاوران اسلام تسلیم نمود • وزهره بن عبدالله را که یکی ازاصحاب کرام بود مقدمة الجیش ساخته بمکان عذیب نام ارسال واز صحابهٔ کرام عبدالله بن المعتمر را بجناح یمین وشرحبیل بن السمطی رابجناح یسار نصب نمود وکفت اکرمرا امرحق واقع شود درانصورت بجای من خالد بن عرفطه راامیرالجیش وعاصم بن عمرو رابساق وسوار بن مالك را بادارهٔ طلیعه وسلمان باهلی رابسواری قلیل وعبدالله ذی السهمینی رابسواری کثیر وحمال ابن مالك الاسدی را بپیاده امیر نصب باید کرد • جناب خلیفه درین لشکر عبدالرحمن بن ربیعه رابرتبهٔ قاضی عسکر و بتقسیم مال غنایم •

وسلمان فارسی رابتحقیق وقایع وتدقیق مواقع دشمن ۰ ویزید بن ابی سفیان رابخط وکتابت لشکریان معین فرموده بودند ۰

و بعد از نود و نه نفر ازبدریان وسه صد و هفتده از اصحاب کرام وسه صد از فاتحان مکه و هفتصد نفر نیز از اولاد اصحاب کرام موجود بودند ۰

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه لشکر اسلام را بصورت مذکور انتظام داده وازسیراف برخاسته بموقع عذیب واز انجا نیز بقدسیه رفته درمیان عتیق و خندق رو بروی حصر فرآمده ۰ وفرقه های یغما گران را مرتب ساخته باطراف واکناف مسلط کردانید ۰ چون درمدت یک ماه ازطرف ایران حرکتی بظهور نیامد پس دهقانان وزمین داران و پیشه وران ایران از یغما گران اسلام خیلی مضطرب گشته بدولت ایرانیان نمودند که اگر شما فرو گذاشته مانداشته باشید ۰ درآنصورت ماچار وناچار تابع اسلام خواهیم شد ۰ یزدجرد رستم را نزدخود خواند وگفت باید که بزودی تمام برای محاربهٔ اسلام حرکت نمای ۰ رستم مفارقت خودرا ازمقرحکومت مناسب ندیده و بعضی مغالطات شبیه حق‌را درمیان آورد وگفت درین هنگام مصلحت آنست که مرادرمداین نگهدارید وجالینوس رابرتبهٔ سپهسالاری بکارزار ارسال فرمایید ۰ یزدجرددرجابش راقبول نکردو گفت رفتن تو بغایت الزم است چونکه این کار دشوار تنها بهمت توسرانجام خواهد یافت ۰ رستم ازین کلام منفعل شده ازمداین برآمد ۰ ودرموقع ساباط فرامده واستعفا نامهٔ را نوشته بخدمت یزدجرد فرستاد شاه ایران انراهم قبول نکرد ۰ سعد بن ابی وقاص ازافکار ایرانیان اگاهی یافته احوال شانرا بامیرالمؤمنین عمر

رضی الله تعالی عنه تحریر نمود • امیر المؤمنین نامهٔ سعد را خوانده
از احوال ایرانیان واقف شده نوشت که باید که نخستین از روی عدالت
وآیین مؤحدین چند نفر از اصحاب فراست وشجاعت بطریق
سفارت بمداین فرستاده ایرانیان را درمیان قبول دین اسلام وجزیه
مخیر گرداند • سعد موافق امر خلیفه بعض ذوات فخام را بنام
نعمان بن مقرن و بسر بن ابی رهم وحمله بن حویه وحنظله بن الربیع
وفرات بن حیان وعدی بن سهیل وعطارد بن حاجب و قیس بن
زراره والاعشث بن قیس والحارث ابن حسان وعاصم بن عمرو وعمرو بن
معدی کرب والمغیره بن شعبه والمعنی بن حارثه را انتخاب وابتجال وبجانب
یزدجرد سریعا ارسال نمود •

چون ایشان بمداین واصل شدند • ساکنان شهر در راه استاده بحسن
اسبان تازی نژاد ولباس سادهٔ مسلمانان پاك نهاد نظر میکردند
یزدجرد امرا ووزرای خود را جمع کرده ورستم را نیز ازموقع
ساباط باز خوانده وسفیران اسلام را درجایی معین فرآورده از
اختلاط مردمان باز داشت • بعدازان همراه ارکان دولت واعیان
مملکت مشورت کرده سفیران اسلام را نزد خود خوانده ترجمان
را گفت بدیشان بگو برای چه شما بر ممالك ما تسلط مینمایید •
چنان می پندارم که این مشغولی داخلی ما باعث جرآت وجسارت
شما شده است • چون ترجمان کلام شاه را یکان یکان بیان نمود
نعمان بن مقرن از رفیقان خود اذن خواست وگفت ای شاه
بدانکه باری تعالی بطائفهٔ عرب مهربان شده پیغمبر خود فرستاده
است • ورسول الله بما دین خدا را بیان وبجانب دین اسلام
دعوت نموده از وعدهٔ خدا مژدها داده است • وبسیاری کسان

از طائفهٔ عرب بخواهش خود دین اسلام راقبول نموده نائل سعادت شده اند • اکرچه بعضی کسان اولا کرها تابع شده بودند ولیکن بعداز ان ایشان هم حال خود را اصلاح نموده اند • القصه رسول خدا مارا ازچاپلوسی و کاسه لیسی وستایش و پرستش مردمان رهانیده است واکنون همکنان مارستندکان خدا وباآزادئ تمام بسعادت دین ودنیا نائل شده ایم • و بموجب وصیت رسول الله با انکسانیکه از قبول دین و یاتأدیهٔ جزیه استنکاف مینمایند تامطیع کردانیدن شان با ایشان کار زار می نمایم • ودیکر امم وملل را نیز بجانب انصاف وعدل ودین حق دعوت میکنیم • و پیغمبر خدا کتاب الله را برای ماهدی منهاج نجاح ومراح طریق رشد وفلاح کذاشته است • اکر شماهم مانند مادین اسلام را قبول نمایند درانصورت تا اجرای احکام کتاب خدا بعضی کسان از مادر ایران مانده دیکر عسکر خود را پس میکشیم • واکر ازین تکلیف امتناع ورزیده تنها جزیه را قبول نموده بتواضع تمام ادا کنید • دران حال نیز برای استیفای جزیه بعضی عاملان خود را کذاشته واپس میرویم • واکر از یك طرف دشمنی صعب بر شما مسلط کردد ما بشما یاری هم میکنیم • اما اکر جزیه راهم قبول نکنید پس چار وناچار باشما کار زارخواهیم کرد • شاه ایران از کلام نعمان خشمناك شده وفقروفاقه وذلت ومسکنت عرب وانعام واحسان خود رابغلو بیان و بعضی سخنهای دیکر هم از ان غلیظ ترمانند این(نظم) زشیر شتر خوردن وسوسمار • عرب رابجائی رسید است کار • که تاج کیارا کند آرزو • تفو باد برچرخ کردون تفو) برزبان آورد و کفت اکر از کرسنکی و برهنکی بجان آمده باشید بشما خوراك و پوشاك

واندکی پول هم بدهیم ٠ و برمملکت شما شخصی را والی نصب کردانیم که همــواره همراه شما ازروی شفقت ومرحمت رفق ومدا را نمــاید ٠ فی الجمله چون ترهات شــاه ایران باتمام رسید قیس بن زراره بکلام اغاز نمود وکفت ای شــاه فی الحقیقه پیش از ین احــوال ما مانـــد کفتهٔ شما بودولیکن دنیا بریك نمط نمی ماند ٠ چون هرملتی اقبالی وزوالی دارد پس جنــاب یزدان بمانیز مهربان شــده و پیغمبر خود را فرستاده حال مارا اصلاح نموده است ٠ اکنون ما مانند کفتهٔ شما نیســتیم واین حضرات که در ینجا نشسته اند از اشراف عرب هستند ٠ وچون اشراف از اشراف شرم دارند بنــابرین ایشــان چیزی نمی کویند ٠ مکر حقیقت حال را من بیــان نمایم وایشــان هم شاهد باشــند ٠ برای شما ازسه حال بیرون نیست یعنی یا قبول دین و یا ادای جزیه واکر ازین دو تکلیف روکردان شوید سوم هم شمشــیر بران است والســلام ٠ اکرچه نطق قیس هم مانندنطق نعمان بود ولیکن تعبــیرهایش سخت تر ومؤثر تر بودند ٠ یزدجرد ازسخنهای سفیر دوم بغایت غضبناك شــده کفت اکر میدانســتم که پیش ازمن پادشاهی سفیر یراقتل کرده است من هم دوم ان شده شما راقتل میکردم ٠ اکر زود بدیار خود عودت نمایید رســتم را میفرمایم تاهمه شما را درخندق قادیسه دفن می سازد ٠ وازشابور ذی الاکتاف هم معاملهٔ شــدید تر باشما اجرامی کند ٠ بعــدازان توبرهٔ پرازخاك طلبانیــده ازروی تحقیر کفت هرکه درمیان شما بزرك تر است بایدکه اینرا بردوش برداشــته برئیس خود ببرد ٠ عاصم کفت من ازهمکنــان اشرفم ٠ وتوبرهٔ خاك را بردوش برداشته وهمکنان براسپان تازی نژاد سوار شده بسوی معسکر خود رفتار نمودند ٠ و درهنکام وصول عاصم

بسعد بن ابی وقاص با آواز بلند کفت ای سعد مژده باد که خاك ایران را آورده بزیر پایت می ریزم • وقتیکه عاصم توبره خاك را برداشته روان شده بود • یزدجرد متوجه رستم شده کفت بزرکترین ایشان احمقترین همکنان است • رستم کفت احمق نیست بلکه بقاك نیك برداشته رفته است •

هنوز سفیران عرب درمداین بودند که غارتکران اسلام بهر اطراف واکناف ایران منتشر کشته چهار پایان را بمعسکر اسلام برای ذبح می آوردند چونکه درمعسکر اسلام بجز کوشت مأکولات دیکر بسیار بود بعد از آن رستم باز بساباط رفته لشکر خودرا تعبیه نمود وچهل هزار نفر عسکر را مقدمة الجیش ساخته جالینوس را بروی امیر کردانید • وشصت هزار نفر همراه خود کرفته و بجناحین آن مهران وفیروزان را امیر ساخته وبیست هزار نفر را نیز بساق کذاشته وسی وسه فیل را تجهیز و هژده را از ایشان بقلب کاه و بازده را بجناحین نهاده بسوی موقع کوثی میرفت که بعضی ایرانیان یك نفر عرب را اسیر ساخته پیش رستم آوردند • رستم بعرب کفت مقصد شما چیست که در ینجا امده هستید • کفت برای تسخیر دیار که جناب پروردکار بما وعده فرموده است • کفت اکر شما بآرزوی خود نارسیده ازدست ماقتل شوید چه میشود • کفت مقتولان ببهشت می روند ودیکران بازدر ایفای وعدهٔ خدا تعالی سعی می نمایند • رستم کفت پس معلوم شد که خدا مارا بشما تسلیم کرده است • عرب کفت چنین نیست بلکه این بد کرداری و ناهمواری شماست که شما را بما تسلیم مینماید • باید که بکثرت ووفرت عسکر که در اطراف شما فراهم آمده است مغرور مشوید • چونکه شما با انسان پیکار نمی کنید

بلکه باقضا وقدر میجنکید • رستم ازتقریرش پرغضب شده عرب را بقتل رسانید • وازکونی برخاسته ودراثنای راه بجابان ملاقی کردیده بموقع برس فرود آمدند • وچون هردو منجم بودند لاجرم ازاحکام نجوم خرافات بسیار وترهات بی شمار ایراد نموده آخر الامر ازروی تصادف بوحامت حال ایران هم قرار دادند • وتاکه درموقع برس اقامت داشتند • لشکریان ایشان مانند مور وملخ منتشرشده انچنان مال ومنال ساکنان ممالك خود یعنی ایران رایغما وشیشهٔ ناموس زیردستان را رهوا وظلمهای کوناکون اجرامیکردندکه رستم نیزبجان رنجیده بعضی ازایشان بدست آورده بقتل رسانید وبکمال تأثر وتاسف سخنهای مقتول عرب رایاد آورده کفت فی الحقیقه عرب راست کفته بود • بعدازان ازبرس بحیره آمده واعیان مملکت رافراهم آورده بعدازتوبیخ وتحقیربدیشان چنان بیان نمودکه شماچرا باعرب مقاومت نکردید • کفتندچه سخن غریب استکه شما رعایا وبرایای خود را محافظه نمی کنید ودر اجرای وظیفهٔ خود تقصیر های بیشمار دارید وتوبیخ وعتاب بمار وامی بینید • چون رستم شنیدکه طلایه های اسلام بهر طرف تاراج میکنند پس انهم بمقابلهٔ ایشان قدری ازلشکر معین نمود • سعدبن ابی وقاص ازینحال اکاهی یافته برای امدادغار تکران اسلام عاصم بن عمررا ارسال نمودچون ایرانیان روی عاصم رابدیدند • زود پشت برکردانیدند • وعاصم هم غنایم راکرفته بمعسکر اسلام بازکردید • بعدازان سعد عمرو بن معدی کرب وطلیحة الاسدی رابرای تفتیش حال دشمن فرستاد • ایشان ازیك فرسنك بیشتر رفته ولشکر ایران را دیده وعمرو برای دادن خبررجعت نمود • وطلیحه شب در انجامانده

وطنابهای یك دوخیمه لشکر دشمن را بریده وچند اسب را کرفته بجانب معسکر خود می کردید که چند نفر سوارهٔ ایرانیان دنبال طلیحه افتادند . طلیحه نیز باز کردیده دونفررا قتل و یکی را اسیر کرده پیش سعد رسانید . واسیر مذکور دین اسلام را قبول کرد . وسعد نامش را مسلم نهاد . بعدا زان رستم بجالینوس وحادویه تعلیمات مخصوصه داده جالینوس را پایین پل مقابل زهره وحادویه را بمکان تیر ناباد نهاده خودش درخراره فرآمده واز آنجا برخاسته بعداز چهار ماه از برامدن مداین بقادسیه واصل کردید . ازسست رفتاری مقصدش آن بودکه اسلام را بتنك آورده بسوی خود کشد . واکر یزدجرد پیاپی خبر فرستاده تعجیل نمیکرد هنوزهم وقت بسیار در راه می کذرانید . بااین همه عمر رضی الله تعالی عنه نیز بخدعه ودقائق حرب واقف بوده همواره سعدرا بتأنی ودرنکی امر مینمود . اخرالامر رستم از ابرام واصرار شاه عاجز شده و بخلاف رأی خود حرکت نمودهٔ بروجه بیان آتی درچاهی که ازان بسیار میترسید سرنکون افتاده تاقعرش برسید .

القصه رستم واصل قادسیه شده بکنار آب عتیق رو بروی سعد بن ابی وقاص لشکررا تعبیه وفیلان را بروجه سالف البیان بفرقه ها تقسیم وروز دیکر ازسر آب عتیق حرکت وتامنتهای عسکر اسلام یعنی تاموقع خفان عزیمت واز انجا بسوی بالا رفته برسر پل فرود آمد . چون سرجسر بلند بودلشکر اسلام را کشف نموده برای ملاقات زهره خبر فرستاد . آن هم قبول نموده ودر هنکام ملاقات رستم شرائط آشتی رابیان ناکرده برای عقدمصالحه زهره راتکلیف وحرفهای غلیظ و کثیف که یزدجرد بسفیران اسلام بیان کرده بود، بالفاظ

ملایم برزبان آورد ۰ وکفت ایا ماهمیشه همسایهٔ شما نبودیم ودرهنکام ضرورت واحتیاج بشما دستکیری نمیکردیم ۰ اکنون حال قدیم خودرا بیاد نمی آریدکه برچه منوال بوده است ۰ زهره سخنهایش را التفات نموده وشرف نبوت وفضل ومزیت دین مبین درمیان آورد وکفت اکنون حال ماماند اول نمانده است ۰ چونکه طائفهٔ عرب در دائرهٔ دین اسلام در امده ازاوامر جناب یزدان تجاوز نمی کنند ۰ بلکه همواره اعتدال را اختیار ۰ شمارا نیزدر پذیرفتن دین اسلام ویاجزیه ویاحرب مخیرمی نمایند ۰ رستم کفت اساس دین اسلام برچه چیزاست ۰ کفت بنای دین اسلام برکلمهٔ شهادت است ۰ رستم کفت دیکرچه دارد ۰ کفت بندکان خدارا از بندکی بندکان رهانیدن وپرستش راتنها بجناب جهان افرین منحصر کردن است ۰ چونکه همهٔ ماازآدم وحوا یعنی ازیك پدر ومادر پیداشده برادر یکدیکر هستیم ۰ رستم کفت چه خوب دینیست ۰ اکرما آنراباقوم وقبیلهٔ خودقبول نمایم آیاشما ازینجا بیرون میروید یا نه کفت والله میرویم

بعدازان رستم بزرکان ایران راکه همراه داشت فراهم آورد ۰ وکفت اکر مادین اسلام را قبول نمایم هم ازمشغلهٔ کارزار خونخوا روهم ازکردار ناهنجارکه ازقرنهای بسیار ماندزهر ماردرمار ماراه یافته قرار کرفته است رستکار میشویم ۰ ایرانیان بی باك که ازروی نفاق تریاق اخلاق رابرطاق کذاشته برزیر دستان سینه چاك اظهار تجبر وتکبر دوست میداشتند ۰ عادات عاد لانهٔ اسلام را مخالف کردار ناهنجارخود دانسته دین اسلام را ردواحوال عرب رابحالت بد تحقیر نمودند ۰ رستم بدیشان متوجه شدوکفت شماچه مردمان ظاهر

بین هستید که تنها بلباس ومتاع ظاهر ایشان نکاه می اندازید • وبحر فهای کران بهای این شخص که مانند مروارید میریزد ملاحظه نمی کنید • آیادر ملك خود مردی چنین را ستکو دیده اید • ویا سخنهای چنین ذی قیمت شنیده • چون رستم دیدکه نصایح خردمندان در دل سنکین ایرانیان اثر نمی کند • زهره راباز کردانیده بسعد بن ابی وقاص خبر فرستاد که برای مکالمه سفیری دیکر ارسال نماید • بزرکان اسلام در باب فرستادن چند نفر هنر پرور مشورت میکردند که ربعی بن عامر بسخن اغاز نمود • وکفت رأی من برا نست که تنها یك نفر باید فرستاد • چونکه در فرستادن یك نفر تأثیر بیشتر دارد • سعد رائیش راپسند یده هم اورا فرستاد • وقتی که ربعی براسب سوار شده از پل بکذشت • ایرانیان اورا اندکی بازداشته زود برستم خبر دادند • رستم برای اظهار شوکت وحشمت برسریری مرصع بزروکوهر باکر وفرنشسته سفیر اسلام را بخواند • ربعی همراه سلاح براسپ سوار میشدکه ایرانیان بدو چنان کفتند سلاح را درینجا کذاشته بی سلاح باید رفت • ربعی کفت من بخواهش دیدار شما نیامده ام که تکلیف شمارا قبول نمایم • بلکه باآرزوی شما آمده ام • اکر نخواهید واپس میروم • رستم ازین حالت آکاهی یافت وکفت بکذاریدتا باسلاح بیاید • چون ربعی بردر خیمهٔ رستم رسید ازاسپ فرود آمده لکام اسپ را بایك طناب خیمه بسته درون درامد • بزرکان ایران جای نشستنش برفرش مزرکش نشان دادند • ربعی ان کش وفش وفرش مزرکش را بچشم حقارت نکاه انداخته و بسپر خود تکیه زده برزمین نشست وکفت درمیان اسلام برچیزهای مزین ومزرکش نشستن جائز نیست • بعد ازان رستم بواسطهٔ ترجمانی

که بناه عبود از سکنان حیره بود ربعی را سوال نمود که شما برای چه درینجا آمده هستید • ربعی جواب داد که خدای تعالی ما را برای رهانیدن بندگان خدا از بندگی بندگان و مظلومان را از جور ظالمان و برآوردن بیچارگان از ادیان باطل و درآوردن بسوی دین عدالت آیین اسلام فرستاده است • رستم گفت مقصد شما را دانستیم آیا اکنون برای مشورت نمودن ما با وکلای دولت مهلت میدهید یا نه • گفت آری فراخور سنت رسول الله تا سه روز مهلت میدهیم • و در مدت مذکور بقبول دین و جزیه و کارزار مخیر هستید • رستم گفت تو مگر رئیس اسلام هستی • گفت نه • ولیکن همگی اسلام مانند یک وجود هستند • اگر یکی از ایشان بچیزی قرار دهد دیگران کفیل میشوند • ما خردو بزرگ نداریم • بلکه همهٔ ما برادر یکدیگر هستیم • بعد از آن رستم بزرگان ایران را که در اینجا در اهم آمده بودند شرائط ربعی را بیان نمود • وگفت شما چه میگویید • گفتند ما بدین و آیین مردی چنین حقیر و فقیر تابع نمی توانیم شد • رخت و قیافتش را نمی بینید که چطور است • رستم گفت بلباس ساده عرب نگاه میندازید • چونکه ایشان زینت و زیور را چندان دوست نمی دارند • بلکه برفتار و کردار و گفتار استوار ایشان ملاحظه نمایید • بزرگان ایران بسخنهایش چندان گوش ندادند چون ربعی در اینجا اعتبار خود ندید • وگفتار دیوانه وار ایرانیان بشنید • براسب تیز رفتار سوار شده باز گردید • اگرچه روز دوم رستم ربعی را از سعد باز طلبیده بود • اما آن روز سعد بجای وی حذیفه را فرستاد • هرچند ان هم در لباس و قیافت ربعی بود و لکن تا در خیمهٔ رستم

سوار رفته واز اسپ فرود نیامده باهیبت وتمکین بیستاد • رستم ازو پرسیدکه چرا ربعی نیامد • کفت امیرمادر شدت ورخا درمیان ماعدالت را اجرا میکند • بسابرین امروز آرامش رابرهم نداد و مرافرستاد • رستم کفت میخواهیم که مهلت راتمدید نماید • کفت ازاعتبار دیروز یازسه روز است • بعد ازان رستم ببزرکان ایران خطاب نمود وکفت سخنهای سفیر دیروزی را شنیدید • ومعامله اش را نیزدیدید • این هم مانند اومیکوید • وماراد ر ملک خودما تحقیر میکنند • چونکه ازاسب هم فرود نمی آید • بعد ازان حذیفه‌را باز کردایده دیکری راطلبید • سعدبن ابی وقاص بجای آن معیره‌را فرستاد • رستم برای اظهار شوکت وحشمت منزل خودرابیش از پیش زینت‌داده‌و برسریری مرصع قرار کرفته ودیکر امرای عسکر ایران نیزلباسهای فاخره‌در برکرده وکلاه کبر وغرور برسر کذاشته نشسته بودندکه مغیره‌نیز رسیده‌خواست که بپهلوی رستم نشیند • اما ایرانیان دست ردرابرسینه اش نهاده جای دیکر نشان دادند • مغیره رنجید وکفت اکرچه ماقبل ازین افسون وافسانه وخیالهای مجنونانهٔ بزرکان ایران بسیار میشنیدیم ولکن اینقدر سفیه ودون بودن شمارا کمان نمیبردیم • چون درمیان عرب یکدیکررانمی پرستند • لاجرم افسانهای مذکوررانیز برمبالغه حمل میکردیم • چنانچه تند باد کبر وغرور حال هرملک‌را تباه میکرداند • درخت اعتبار شمارا نیزهمین غرور است که ازبیخ و بنیاد برانداخته مغلوب ومقهور میسازد • هرچند ازکلام مغیره علامت سرور وحبور درچهرهٔ زیردستان وخدمتکاران ایرانیان ظاهر بودولکن دل ازردکی بزرکان ایشان نیزباهر • علی الخصوص ازین سخن حال رستم

بیکبار متغیر شده واحوال سابقهٔ عربرا بتحقیر یاد آورده • واحسان بی پایان ایرانیان را ازروی امتنان بیان • وبسان شاه ایران یزدجرد الفاظ غلیظ بی بنیان بر زبان راندداطوار ناهنجار رانشان داد • مغیره بعد ازحمد وثنای خدای جهان آفرین کفت فی الواقع درقدیم الایام مابحال بد مبتلا بودیم • مکر باری تعالی مهربان شده و برای اصلاح حال ماپیغمبر خودرا فرستاده مارابطریق راست ارشاد نمود • الحمدلله اکنون حال مابحسن حال محول وناکامی مابسعادت واقبال مبدل کشته است • وشمانیز از کفران نعمت ایزد متعال مستحق وبال ونکال جناب ذوالجلال شده هستید • چون مغیره نبات معانی الفاظرا موافق زمان ومکان بالمخی راستی آمیخته ودرکام بی مذاق ایرانیان ریخته مانندسفیران پیشین درباب قبول جزیه ونبردودین مخیر کردانید • رستم بیش از پیش خشم کرفته فقروفاقهٔ عرب واحسان بی پایان سابقه وقوت وعظمت حاضرهٔ ایران را باز درمیان آورد • وکفت این همه ازضرورت وکرسنکیست که شما بخیال محال درین صحاری وجبال میکردید • اکنون بایدکه هریکی را ازشما برای رضای خدا اندکی جو وخرما وسردارشمارا نیز مبلغ یک هزار درهم ویک رأس استر و یک دست جامه بدهیم تاباز کردیده درحق مادعا کنید • مغیره جواب داد که جناب خدا بندکان خودرا روزی میرساند • چه فائده که شما خودرا نمی بینید که ازسبب کفران نعمت تاچه درجه ضعیف ونحیف شده هستید • ماحال شمارا بهتراز شمامیدانیم • ازین سخن آتش

خشم رستم بالا رفته و نزدیک بمرز جوش آمده حالش خیلی
متغیر گشت . و گفت از ینجا بدر شو . و نزد رفقای خود باز
گرد و خبر بده ایشان که در اندک زمان سر همگنان را از تن جدا خواهم
کرد . و امیر خود را نیز از من بگو . اگر جسر را بیره چشمانش
را نخواهم بر آورد . مغیره زود برگردیده صورت مکالمه را با قرباز
برستم یکان یکان تبلیغ نمود . سعد گفت برای من مژدهٔ فتح و ظفر
آوردی چونکه نصرت و غرور و خشم رستم هرگز باهم صورت نمی
بندد . جسر را با شمشیر های خود ضبط کرده شمشیر ایشان را
از ان هرگز نخواهیم داد . بعد از ان چند نفر دیگر از امرای اسلام
بجهت بیان حق جسر و تکلیف و ایمن باز برستم فرستاد . اگرچه
سفیران اسلام برستم ملاقات کرده مطابق عادت عدالت آئین اسلام
مسائل ثلثهٔ معهوده را تکرار بتکرار بیان و اندیشهٔ وخامت پیشه
عاقبت را باندرزهای فراوان نشان داده بودند . ولکن رستم
بافتخار تمام و غرور مالا کلام زبان آتش فشان را در ازو بعذاب آتش
ایرانیان که تاثیرش از مدت مدید ناپدید شده بود . سفیران اسلام را
تهدید شدید نمود . و گفت بدانید تا که تار و پود وجود جملهٔ عربان
نابود نسازم . آشتی را قبول نخواهم کرد . و گویا موافق
حال ضعف اشتمال عرب حکایهٔ روباهی آورده بدین وجه بیان نمود که
حال شما بدان روباه میماند که . وقتی از سوراخ دیوار باغی در آمده
خرامان و جلوه کنان میگردید . و در میان درختان باردار میخزید .
ناگهان نگاه باغبان بران حیوان افتاد و گفت ببینید این بیچارهٔ حیوان
ناتوان چگونه بی پروا در اینجا سیر و تماشا میکند .
روباه رنجیده پیش برادران خود رفت و گفت باغبان ما

عزلت حقیقت حال ووخامت استقبال را نیز از بزرگان ایران پنهان نمیداشت •

چون سفیران اسلام با جواب ناصواب ایرانیان بمعسکر خود رجعت نمودند • وقعهٔ کارزار قرار یافته سعدبن ابی وقاص امرای عسکر اسلام را فراهم اورده فرمود تا هرکس بر جای خود قائم بماند • القصه از یکطرف لشکر ایران شباشب برآب عتیق بتمدید جسر جدید مشغول شده • وروز دیکر وقت نیروز کار جسر را با تمام رسانیده فوج فوج اغاز مرور و بلا ممانعت ومخالفت همکنان ازپل عبورولشکررا تعبیه وتنظیم وفیلان را بفرقه ها تقسیم نموده قرار کرفتند • ازطرف دیکر سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه از بزرکان اسلام مانند مغیره وعاصم وطلیحه وحذیفه وقیس وغالب وعمرو را که از اهل رأی وشجاعت بودند باشعرای مشهور چون شماخ والحطئیه والعبدی وغیره برای القای اشتیاق داروکیر در دل برنا و پیرشیران صید کیر اسلام در فرقه ها معین کردانید • وچون خود از سبب بعضی دانهای عارضی که بروجود داشته برکوب و نزول مقتدر نبود • پس بربام قصری بلند که برای کشف لشکر طرفین بنا کرده بودند برامده • کفت اکر احیاناً جان ناتوانم هدف سهم قدر کردد خالد ابن عرفطه را بجای من سپهسالار باید ساخت • بعدازین بعضی اهل نفاق را که درلشکر بودند بحبس انداخته بقاریان قرأن فرمودتا سورهٔ انفال را با آواز بلند بخوانند (سورهٔ انفال را سورهٔ جهاد هم میکویند) چون قرأ سورهٔ شریف را با تمام رسانیدند • ازمژدهٔ فوز ونصرت دردل هرکس برای جهاد شوقی جدید بدید آمد •

و بعدازان سعد از بالای بام بعسکر اسلام چنان بیان نمود که بایدکه هرکس بعد ازنماز پیشین بجای‌خود قرار گیرد · من چهار تکبیر میزنم · ودرتکبیر نخستین شما نیز بامن تکبیر خوان گشته حاضر شوید · و بتکبیر دوم خود را باسلاح مسلح سازید · و بتکبیر سوم اسپان تازی نژاد رادر میدان جهاد جهانیده بعضی ابیات واشعار که نشاط بخش وشجاعت انگیز باشند بخوانید · و بتکبیر چهارم شماهم تکبیرخوان گشته ولاحول ولاقوة الا بالله را بر زبان آورده بسوی میدان نبرد پویان شوید · القصه بعد ازنماز پیشین بتکبیرسیوم سواران اسلام مبارزه جویان بجانب دشمنان خرامان گشته · واز گردان ایران نیز شخصی فیروزنام‌در میدان اقتران درامد · وازطرف اسلام غالب بن عبدالله شاهین وار بپنجهٔ جان‌شکار گرفتار وکشان کشان بمعسکر اسلام آورده بسعد تسلیم نمود · بعدازان‌دیگری هم از بزرگان‌ایران‌اسپ راتیز عنان گردانیده طالب مبارزه شد · بمقابله اش نیز عمرو ابن معدی کرب برامده گریبانش را گرفته وبزیر پای انداخته بقتل رسانید · بعد ازان فیل بانان ایران بدوانیدن فیلان برمیمنه ومیسرهٔ لشکر اسلام اغاز نمودند · سعد رضی الله عنه دانست‌که همانا اسپان تازی نژاد اسلام بمشاهدهٔ فیلان قوی هیکل که هرگز شکلی چنین مهیب ندیده اندر میده تعبیه‌را خلل پذیر خواهند گردانید · پس زودبا یکی از یاوران خود ببنی اسد خبر فرستادکه هرچه زودتر چارهٔ فیلان را ببینند · بنی اسد زود بحرکت آمده بعضی را باتیرهای جانشکار زخمدار و بعضی را برخاك ادبار انداخته‌ولشکر ایران را بافیلان از جای لرزانیده تاموقع پیشین شان پیش کرده

هر وقت که ایرانیان بادشاه تیمور [illegible] حمله ور شدند ، از هم
با ایشان شور و شدت [illegible] تکبیر حمله بخواستند ،
[illegible] عسکر اسلام [illegible] حمله ور شده و [illegible]
[illegible] آن [illegible] لشکر اسلام را برهم
[illegible] روزی دیگر [illegible]
[illegible] امر نمود تا چاره فیلان
را [illegible] کنند [illegible] گردند
[illegible] گرداینده
[illegible] طرف [illegible] رسیده
[illegible] اوزده
[illegible] میدان
[illegible] و وقت عشا
[illegible] تاریکی شب جنگاوران طرفین بار
[illegible] لشکر اسلام روز [illegible] را (یوم ارماث) نام نهادند
یعنی روز تیر [illegible] روز دیگر [illegible] سهم
[illegible] که در معسکر بردند
[illegible] از قبائل بنی سعد مقدار پانصد نفر
در میدان حرب شهید گردید . روز دیگر چون قهرمان آتشین
مزاج خورشید از کریبان خاور سر بر آورد و نیرهٔ شعشعهٔ ظلام سوز
لشکر [illegible] اختران شب [illegible] دیدهٔ مردمان نهان ساخته
روی زمین را از [illegible] صلت روشنی داد . لشکر طرفین باز در صحرای
جنگ [illegible] کیر و دار را چنان تنگ ساخته متاع گرانبهای حیات
را بی تامل و درنگ بقیمت خاک و سنگ میفروختند که امیر عسکر اسلا

هاشم بن عتبه که در بر شام باروميان بجنك مشغول بود • بفرمان حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عازم عراق شده وقعقاع نام بهادر را بمقدمة الجيش پيش فرستاده وخودش بقدر يك فرسنك راه دردنبال مانده • وقهرمان قعقاع لشكر خودرا فوج فوج فوج جدا ساخته وهرفوج را در پی يكديكر بميدان حرب در آورده باعث قوة القلب لشكر اسلام وسلب صبر وفتور دشمنان كشته ودرميدان مبارزه از بزركترين امرای ايران فيروزان بود وسپهداران جادويه ذوالحاجب را نيز بدست خود بقتل رسانيد • چون بعضی فيلان ايران زخمدار شده وبعضی زير برجها بدار فتاده وصندوقهارا بشكسته از كار معطل ماندند • پس سواران اسلام كوسمالی ايرانيان چنان مشغول شدندكه تا نيم شب درميدان حرب آواز خش وضرب باستماع آمده واز سرداران ايران جا كه نخستين شده سهريار نيز باخاك يكسان كشتت • اهل اسلام اين روز را (يوم الاغواث) نام نهادند • يعنی روز امداد • وروز سوم علی الصباح شهدا رادفن وزخمداران را براى معالجه ومداوا بطائفهٔ نسا درسپردند • درين بازار كارزار از اسلام بقدر دوهزار نفر شهيد و زخمدار واز ايرانيان هم ده هزار نفر مقتول و خاكستر و شهدای اسلام مدفون شده كشتكان ايرانيان همچنان درخاك وخون سركون ماندند • بهادر قعقاع ديكر لشكريان رانيزكه هنوز دردنبال بودند شتاب رسانيده وفوج فوج جدا كانه ساخته قرارداد كه ايشان هم مانند پيشينيان يكان يكان درهنكام استعمال آتش قتال بطريق امداد درميدان جنك وجدال درايند • اميرالجيش هاشم نيزكه بميدان حرب نزديك شده بود تدبير قعقاع را پسنديده امر دادكه فوجهای اسلام همان تدبير

قعقاع قهرمان رابعمل آرند . و برای اجرای آن مأموری مخصوص
کذاشته خود بجانب لشکر عودت نمود .
روز سوم بازار پرخاش بوقت چاشت کرم شده و ایرانیان فیلا
پس ماندکان را نیز تجهیز و بنکهبانی ایشان سر باز
پیاده و بصیانت پیاده‌هم سواران رامعین ساختند . هنوز دلاورا
نامدار درمیدان کارزار باشمشیرابدار وتیرجانشکار ونیزهٔ خونخو
وکرز وکوپال جانکسار مشغول پیکار بودندکه ناکهان لشکرغضنف
وعسکر اژدر پیکر باقعقاع بهادر بطریق امداد درعرصهٔ جهـا
کروه کروه درامده و جنکاوران اسلام ازدیدن برادران بشوق تما
بازوان مرد افکن راقوی ترکردانیدند . بعدازان دراندك زما
سواران هاشم نیز فرقه فرقه رسیده باهز بران اسلام ملحق کشتن
اکرچه از یك طرف هاشم قهرمان بقلبکاه لشکر ایران مانند شب
زیان حمله آورده صفهای دشمنان را پریشان میکرد . اما ازطرف
دیکرفیلان ایران هم‌مانند نخستین درصفوف دلاوران مومنین درامد
باعث زیان فراوان میشدند . وسردار لشکر اسلام سعد بن ابی
وقاص حال مذکور را مشاهده کرده ببرادر خود عاصم و بهـادر
قعقـاع ومحمل وزمیل خبر فرستـادکه چارهٔ فیل سفیدکه از دیکران
زیانکار تراست زود تر بیابند . لاجرم ازیکطرف قعقاع وعاصم
بایك فرقهٔ لشکر برفرقه فیلی‌که رو بروی خود داشتند حمله اورده
پراکنده و پریشان‌وفیل دمان رانیز باخاك‌یکسان نمودند . ازطرف
دیکر محمل وزمیل برفرقهٔ فیل سفید حمله اورده و پاسبانانش رابرهم
زده وچشم فیل سفیدرا اماجکاه تیر قضا ساخته ازچندجا زخمدار
کردانیدند . فیل مذکورازدرد زخمها سراسیمه کشته پس‌وپیش

وچپ وراست میدویدکه قهرمان قعقاع موافق افکار خودسی نفر سوار رابرکزیده بقصد شکار سرداران لشکر ایران‌سی بارحمله اورده و بسیاری راباخاك یکسان کردانید • فیل سفید ازاضطراب زخمها دریك جاایستاده وازآب عتیق کذشته و پیشوای فیلان دیکرشده صفوف لشکر ایران رابرهم زده بجانب مداین رجعت نمودند • درین محاربه ازمشاهیر اسلام قیس بن المکنوح وعمرو بن معدی کرب شهیدشدند • واین محاربه راعرب (یوم العماس) نام نهادندیعنی روز مردان قوی وتوانا و یاروز پهلوانان بی همتا • اکرچه محاربان طرفین تاهنکام شام جنکیده از یکدیکر جداشده بودند • اما دراندك زمان باز لشکر عرب وایران بر یکدیکر حمله های شیران اورده درتمام شب محاربه نمودند • وعرب ان‌شب را (وقعه لیلة الهریر) نام نهادند • جونکه آواز تیغ و سنان بی فریاد وفغان مانند صدای اب جریان مسموع میشد •

درین اثنا سعد بن ابی وقاص طلیحه وعمرو را برای کرفتن جایی دز پایین موقع (سکر) که کذرکاه اب بود زود فرستاد تالشکر ایران از انجا کذشته دنبال لشکر اسلام را نزنند • طلیحه و عمرو بالشکر وافی موقع مذکور را کرفته باهم مشورت کردندکه از اب کذشته دنبال لشکر ایران نیز بزنند • فی‌الجمله طلیحه با مقداری عسکر ازاب کذشته ودنبال لشکر ایران را کرفته همکی عسکر اسلام بیکزبان تکبیر خوان شدند • ایرانیان ازچنین بلای ناکهان سراسیمه ودردریای حیرت مستغرق شده بودندکه فرقهٔ عمرونیزکه درکذرکاه بود بشنیدن تکبیر برفرقهٔ لشکر ایران که پایین کذرکاه بودندحمله اوردند • چون برای کرفتن اجازت ازسعد

وقت مخالف بودپس دلاوران اسلام ازهر اطراف واکناف بر ایشان حمله‌های فراوان آوردند • بهادر قعقاع نیز باسواران رسیده و از دنبالش بسر اسد و بعدازان بجیله ودنبال ایشان دیگران هم قبیله‌ای خود مانندشیران بیشه حمله اوردند • سعد بن ابی وقاص حال ایشان را از بام قصر یکان یکان مشاهده مینمود ومیکفت (اللهم اغفرلهم وانصرهم) وحال مذکور تانماز خفتن دوام نموده و بعدازان لشکریان طرفین باهم آمیخته ورفته رفته نایره جنگ وقتال مشتد وحمله‌های دلاوران تابامداد ممتد شده و بعدازان یکبار قعقاع بامدار بادیکر سرداران عرب باذوق وطرب برقلب لشکر ایران حمله اورده وچون شیر زیان شریان ایرانیان را بانشتر تیر وسنان چنان میکشادند که جوش وخروش ایشانرا سعد بن ابی وقاص بکوش هوش استماع • ودست مناجات را بدرکاه قاضی الحاجات برداشته برای نصرت اسلام دعا مینمود • این حال دهشت مئال تازمان چاشت دوام و بعدازان ناکهان بقدرت جناب یزدان تندبادی وزان کشته وخیمه وخرکاه رستم را برکنده برسر ایرانیان بچنان شدت انداخت که رستم زود ازخیمه برامده بخوف خونریز درمیان استران باربردار پنهان ساخت • اکرچه قعقاع تا سر برونمه رسیده هرچه بیشتر جسته بود اثرش کمتر یافت • باانهمه هلال بن علقمه رستم رایافته بقتل رسانید • وبرسریرش نشسته باواز بلند کفت (قتلت الرستم ورب الکعبة الی الی) یعنی بخدای کعبه سوکندمیخورم که من رستم رابکشتم وزود بجانب من بیایید • دلاوران اسلام نیز بشتافته وباطراف هلال هاله زده بیك زبان تکبیر خوان کشتند •

از مردن رستم حال لشکر ایران کمی پریشان شده و جیبوس هم سردار لشکر زنجیردار ایران را همراه خود کردند ازب تعقیب میکنند که لشکر اسلام بسر ایشان بیرمانه لای کمین ریخته همگیشان را باحالت یکسان ساختند . میگویند عدد کشتگان ایرانیان سی هزار نفر بالغ شده بود . باستقلال حال لشکر ایران ضرار بن الخطاب درفش کاویانی را که عبارت ریك پاره پوست بود واطرافش بانواع جواهر گرانبهام بگوهر مرصع شده بود بدست آورد . باخمس مال غنائم بمقر خلافت فرستادند . بعضی میگویند اگرچه قیمتش بمبلغ دوملیون درهم بالغ میشد ولی سی هزار درهم فروخته قیمتش رانیز درمال غنایم انداختند .

پس ازچنین هزیمت ایرانیان سعد بن ابی‌وقاص قعقاع وشرحبیل را دنبال گریزندگان فرستاده و بعضی سردران عرب نیز بخواهش خود رفته روی شمشیر وسنانشان را باخون دشمنان سرخ رومیکر دانیدند . زهره بن‌حیوه‌هم باسه صد نفرسوار فراریان ایرانیان را فراهم می‌آوردکه ازامرای ایران سالف الذکر جالیموس نام را نیز یافته بقتل رسانید . عسکر اسلام تاجاییکه درمیان خراره وسلیمه و بخف بود فراریانرا عقبگیر وامن خواهانرا اسیر ساخته عودت میکردند که بعض سرداران ایران ارار تکاب عار فرار استکبار نموده بافرقهای بقیة السیوف های بساترا درمیدان کارزار نهادند . سرداران اسلام نیز برهرفرقه یکان یکان حمله آورده بسیاریرا بقتل رسانیدند . ازگریزندگان ایرانیان تنها جند نفر معدود گریخته خودرا بکنار سلامت رسانیدند . والحاصل درین کارزار بسیاری ازلشکر ایران که عبارت ازصد و بیست هزار

نفر بودند طعمهٔ دشنهٔ خونخوار کشتند . واز لشکر اسلام نیز
بسی وچهار هزارنفر بالغ میشد تنهاده هزار نفر بابعض سرداران
نامشان ذکر شده است شهید کردیدند . اکرچه در تاریخ وقوع
این محاربه اختلاف واقع شده است اما بموجب اشهر اقوال
درچهاردهم سنهٔ هجرت سنیه بوقوع آمده است .

(استطراد)

ازغزوهٔ ابوا که دراوائل عهد هجرت بوقوع آمده است تا محاربهٔ
قادسیه تنها مدت چهارده سال کذشته است . اکر بتنظیم
وترتیب جیش قادسیه بنظر امعان نکاه انداخته شود بخوبی
مشاهده میکردد که درباب تعبیهٔ جیوش آن آوان باتعبیهٔ جیوش این
زمان ماکه فنون وصنایع بدرجهٔ اعلی رسیده است بجز تغییر
وتبدیل سلاح ووضع استحکام ها و بعض حرکات وسکنات که
فراخور آنها باشد فرقی دیکر مشاهده نمیشود . واین آثار مدنیت
فاضله که محمد علیه السلام دراندك زمان ازدیار وحشت انکیز
عربستان وخرابه زار حجاز برآورده موجب عبرت جهانیان
وباعث انتباه و بصیرت عالمیان کردیده است درحرکات وسکنات
واعمال وافعال اصحاب وال آن برکزیدهٔ ایزد متعال مانند خورشید
تابان ظاهر ونمایان بود . آری این سعادت وفلاح تنها ازاتباع
کتاب الله وسنت رسول الله حاصل شده است . درین باب
اکر کسی اعتراض نماید کلامش بدان میماندکه نور آفتاب راباتك
پرشپره بپوشاند . آیادر آثار واخبار ملوك عظام وسلاطین
فخام ویاانبیاء کرام که بتاج وهاج نبوت سرفراز شده پیش ازایشان
کذشته اند . ونام نامی شان درکتب تاریخ وصحف مقدسه درج

شده اند مانند چنین حریت کامله واداره مکمله مشاهده میشود ۰ نه نه ۰ پس بایدکه مردمان صاحب انصاف انصاف نمایند ۰ مانیز بصدد خود باز کردیم ۰ سعد بن ابی و قاص رضی الله تعالی عنه خبر فتح وظفر محاربهٔ قادسیه بأمیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه نوشته قرار داد که تارسیدن جواب باجیش اسلام در موقع قادسیه آرام بذیرد ۰ چون درینجا یکی ازان موادکه بحسن اخلاق عمر رضی الله تعالی عنه کواهی میدهند اتفاق افتاد ۰ پس بطریق اهمال از ذکر آن کذشتن جایز ندانسته بیان میکنیم که حضرت عمر برای کرفتن خبر نبرد قادسیه اقدر بیصبر شده بودکه هر روز ازمدینه برآمده منتظر بشیر میشد ۰
اتفاقا روزی در راه قاصدی راکه همراه مکتوب سعد می آمد دیده از پیکار قادسیه استفسار نمود ۰ قاصد بطریق اختصار جواب داد که مسلمانان مظفر ومنصور ومسرکان هم مغلوب ومقهور شده اند ۰ خلفیه دیدکه قاصد بعد از اتمام این کلام بسرعت تمام بجانب مدینه میخرامد ۰ پس خودش نیز بارکابش پویان واز وقوعات دیکر نیز سؤال کنان میرفت تا ازدروازهٔ مدینه باهم درون در امدند ۰ وساکنان مدینه قیام نموده منتظر سلام خلیفه شدند ۰ بشیر خلیفه را بفراست دانسته زود از اسب فرود امد ومکتوب سعدرا تقدیم نمود وکفت فدایت شوم چرا ایش ازین نفرمودی که من خلیفه هستم ۰
کفت (لابأس علیك المؤمنون اخوة) یعنی زیان ندارد ۰ مؤمنان برادر یکدیکر هستند ۰ بعد ازان مکتوب سعدرا در مجمع ناس کشاده باواز بلند بخواند ۰

واقی معین کرده بحرکت امد ۰ در اثنای راه مقدمة الجیش اسلام در مکان رستن نام بیك فرقهٔ عسکر ایران دوچار وباندك پیکار ایرانیان باز منهزم ونکو نسار شده بجانب بابل فرار نمودند ۰ دلاوران اسلام دنبال ایشان شتابان کشته نزدیك بابل رسیده بودندکه سعد بن ابی وقاص نیز بالشکر واصل کردیده ۰ ولشکر ایران هم از حصار برامده مشغول کارزار ودرآخرکار چنان پریشان شدند که یك فرقهٔ شان همراه هرمزان افتان وخیزان بجانب اهواز پرواز وفرقهٔ دیکرهم همراه فیروزان بطرف نیاوند رو بکریز نهادند ۰ ودلاوران اسلام بشهر بابل در آمده قرار کرفتند ۰ اکرچه برای تصحیح اسمی بعضی امرای ایران که درکتب تواریخ التباس واختلاف فراوان دارند ۰ درمیدان تحقیق باقدام سعی بلیغ جویان و پویان شده باشم بازهم تادرجهٔ که اطمینان حاصل شود واصل نشدم ۰ چونکه درجمیع امهات کتب تاریخ ازیك طرف چنان بیان میکنند که دو نفراز سرداران ایران بنام مهران وفیروزان درمحاربهٔ قادسیه در مبارزهٔ قعقاع بقتل رسیده اندواز طرف دیکرنیز مینویسند که این دوشخص که درمحاربهٔ بابل بدان اسم یافت شده انداز بقیة السیوف محاربهٔ قادسیه بودند ۰

فی الجمله تصحیح این غلط هم ممکن نشد ۰ اکنون باز بمقصد خود رجوع نمایم ۰ چون هرمزان بسوی اهواز وفیروزان بطرف نیاوند کریخته ونخیرجان ومهران هم بجانب مداین توجه نموده جسررا بشکستند و بمداین واصل شده در حصن ارد شیر متحصن کشتند ۰

سعد بن ابی وقاص رضی‌الله تعالی عنه نیز زهره را بامقدمة الجیش

پیش فرستاده وخودش همراه بکیر بن عبدالله وکثیر ابن شهاب
ودیگر دلاوران اسلام ازنهر دجله عبور ودر اثنای راه متعرضین
ایرانیانرا باشمشیر بران گوشمالی داده ونگهبان کوثی شهر یار نامرا
که بمدافعه قیام نموده بود باخاك یکسان وعسکرشرا پریشان
وشیرازهٔ تألیف شانرا برهم زده داخل کوثی شدند ·
چون بعدازان زهره بموقع ساباط رفته ودرانجا نیز یك فرقهٔ عسکر
ایرانرا دربدر ساخت · پس اهل ساباط چاروناچار جزیه‌را قبول
وبدایرهٔ صلح دخول · وفرقه‌های لشکر اسلام باز فراهم امده
بجانب اردشیر توجه نموده وایوان کسری را ازدور دیده وفتح
مبین انرا که رسول‌الله علیه السلام وعد فرموده بودند بیاد آورده
همگنان بیکزبان تکبیر خوان گشته بفتح وجهاد اجتهاد و بتاریخ
یازدهم سنهٔ هجرت سنیه درماه ذی‌الحجه اطراف قلعهٔ شهررا
محاصره ومدت سه‌ماه بامنجنیق ودبابه کوفته‌فتح نمودند ·
هنوز بسیاری عسکر اسلام بفتح قلعه مشغول بودند که گروهی
ازسواران اسلام درون ممالك ایران نیز بجولان آمده فراخور امر
خلیفه دهقانان ومظلومان را امان وظالمان ومخالفانرا چنان
گوشمالی دادند که خورد وکلان بامنیت تمام بفلاحت وصناعت
خود مشغول وازاب عدالت اسلامیه سبز وسیراب گشتند ·
بعدازفتح قلعهٔ اردشیر سعد بن ابی وقاص مدت‌سه روز درشهر
اقامت ورزیده قلعهٔ ایوان شاهی‌را نیز که مردمان شهر انبوه انبوه
بدان قلعه پناه آورده بودند چنان محاصرهٔ شدید بهمرسانیدند که
ایرانیان بجان آمده وچاروناچار ازحصار برامده بشرط تأدیهٔ جزیه
بحصن حصین حمایهٔ اسلام درامدند ·

وسعددرسرای شاهی درآمده وامتعه واشیارا که تعلق بحکومت داشت زود بقید حساب درآورده وگروهی سواران دنبال آن کسان که بعض آلات مرصع واسلحهٔ گرانبهای حکومترا گرفته رو بگریز نهاده بودند فرستاده باز گردانید . میگویند درمیان آنها شمشیر های ملوك قدیم ایران وروم و یمن نیزیافت شده یکی ازانها بقعقاع شجاع هدیه نمودند . میگویند درخزانهٔ حکومت آنقدر نقود موجودبودکه قیمتش بسه هزار قنطارزرخالص بالغ میشد . وخمسش را باخمس دیگر مال غنایم بمدینه فرستاده وچهارخمس دیگر راعلی مافرض بعسکراسلام تقسیم نمودند . بهرسوار دوازده هراردرهم حصه افتاد . دران کارزار عسکر اسلام همگنان سوار بوده عدد ایشان بشصت هزار نفر بالغ میشد .

چون سعد بن ابی وقاص قلعهٔ درونی رافتح نموده بسرای شاهی درآمدو آیت کریمهٔ (کم ترکوا من جنات وعیون وکنوز و مقام کریم ونعمة کانوافیها فاکهین) قرائت وبعدازان درایوان کسری بلا فاصله هشت رکعت نماز فتح را اداوایوان شاهرا نمازگاه گردانید وتمایل درونیش رابحال خود گزاشته بوضع قدیمش دست نزد .

ازسبب متانت ورصانت قلعهٔ حلوان شاه ایران یزد جرد ومتعلقانش بابعض اشیای نوادر از مداین گریخته بحلوان رفتند . وآن لشکر ایران نیزکه جان خود را ازمداین خلاص کرده رو بگریز نهاده بودند درانجا فراهم آمدند . سعدبن ابی وقاص بجانب خلیفه نوشت که سرداران اسلام چنان مناسب می بینند که بعداز فتح مداین بسوی جلولا متوجه گشته حلوانرانیز فتح نمایند چونکه موقع جلولا شاهراه ملك ایران وممر فارس وآزربایجان وشیروان است . وازانجا

رفتن لشکر اسلام بجانب داغستان ودر بندکه اورا باب میخوانند خیلی آسان میتواندشد • عمر رضی الله تعالی عنه مکتوب سعد راخوانده درجواب نوشت که برای استیلای حلوان تنها هاشم را بادوازده هزارسوار روان وبعد ازفتح حلوان قعقاع را امیر مقدمة الجیش ساخته درمیان سواد عراق وداغستان بایك فرقهٔ لشکر اسلام قرار پذیر کرداند • چون عسکر اسلام فراخور امر خلیفه ازمداین بحرکت آمده ازطرف جلولا بسوی حلوان رفتار نمودند • مهران رازی بالشکر ایران بعسکر اسلام تعرض کرده وباز ازجملهٔ غضنفرانهٔ دلاوران اسلام مغلوب شده بقلعهٔ حلوان التجا آوردند • وشاه ایران یزد جرد وخامت نتیجهٔ کار راتفرس نموده زود بجانب ری کریزان کشت عسکر اسلام مدت هشتاد روز حلوانرا بشدت تمام محاصره نمودند • اکرچه دراثنای محاصره ایرانیان چند بار ازحصار بر آمده کارزار کرده باشند امادرهر بیکار باز مغلوب شده وابس میکردیدند • آخر الامر قهرمان قعقاع خندقی راکه رو بروی قلعه بود پر کرده فرمود تا عسکر اسلام بیکبار برفتار آمده وقسم اعظم شان بر دروازهٔ قلعه حمله اورده وقسم دیکر نیز راشها وحسرها رابکرفتند • وازیك طرف بهادران اسلام بضرب شمشیر درقلعه درآمدند • واز طرف دیکر ایرانیان حیران وسرکردان شده رو بکریز نهادند • وراه کریز را نیافته بجز چند اشخاص معدود دیکر همکنان دردام هلاك افتادند • میکویند درین کارزار بقدر صدهزار نفر ایرانی طعمهٔ دشنهٔ خونخوار شده است •

لشکر اسلام درحلوان اموال حکومترا اغتنام وخمس رابعادت مألوف همراه زیادبن ابی سفیان ببیت المال مدینه ارسال وچهارقسم

دیگر رادرمیان خود تقسیم نمودند • وبهرسوار نه هزار درهم حصه افتاد • بعدازان هاشم از جلولا بجانب مداین عزیمت نموده آکاهی یافت که یکی از سرداران ایران آدین نام باانبوه بیکر ان دردشت ماهبسان برای تعرض اسلام حاضر شده است هاشم نیز زود ضرار بن الخطاب را بایك فرقهٔ عسکر بتأدیب آدین ارسال نمود • وفرقهٔ ضرار شاهینوار رسیده مشغول کارزار شده وفراخور عادت اسلام درمیدان محار به ثبات ورزیده • ودشمنان ازمقاومت اسلام عاجز مانده بفرار قرار دادند • وضرار دشمنانرا تاماهبسان عقبگیر وجان آدین را باتیر قضا نخجیر وماهبسانرا نیز بضرب شمشیر تسخیر نمود •

(والی شدن عتبه بن غزوان ببصره)

چون امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه مثنی را برای امداد لشکر عراق باز فرستاد • قطبه بن قتاده رابامقداری عسکر بجانب بصره روانه نموده شریح بن عامر رانیز بامدادش فرستاد • قطبه بهوس یغمای بلادکه هنوز درتصرف حکومت ایران بوداز بصره بجانب اهوازمیرفت که بیك فرقهٔ لشکر ایران دوچار ودرمیدان کارزار درامده بسوی دارالقرار رفتار نمود • بعد ازان خلیفه بجایش عتبه بن غزوانرا والیٔ بصره ساخته امر نمود تابرحدود ایران وعربستان اقامت و بعلاء بن الحضرمی نوشت که عرفجه بن هرثمه رانیز برای امدادش ارسال نماید • عتبه فراخور امر خلیفه برسر جسر نهر فرات فرقهٔ قلیل خودرا تعبیه نموده قرار کرفته بودکه رئیس فرقهٔ ایران که برای محافظهٔ نهرفرات ازطرف حکومت ایران معین شده بود • ازحال عتبه آکاهی یافته همراه چهار هزارنفر

عسکر بتعرض عتبه عزیمت نمود • عتبه خودرا اندکی پس کشیده ولشکر ایرانرا بسوی خودجلب کرده و باپانصد نفردلاور که همراه داشت بمقابله حاضرشده و کذرکاهرا محکم کرفته چنان حملهٔ مردانه اورد که همکنانرا باشمشیر تدبیر قتل و تدمیر وامیر ایشانرانیز اسیر کرداند • ودر پانزدهم سنهٔ هجرتسنیه بصره را تخطیط ومسجد را بنانموده برای ساختن خانهای پخته بجای خانهای نی که سوخته بودند ازخلیفه اجازت خواست خلیفه فرمودکه اکردر بنای بیوت مال را اتلاف واسراف نسازند • بلاتأمل درکار مباشرت نمایند • درآن اثنا شهر ابلهرانیز کشاده ولشکر سردارالف پیکان را که برای کارزار اسلام آمده بود شکست بر شکست داده والف پیکارا کشته احوال مذکور را بجانب خلیفه تحریر نمودند • عتبه بقدرمدت ششماه درولایت بصره حکم رانده • و بعدازان مغیره والیٔ بصره شده و ازسبب بعض افترای مفتریان عزل کشته و درمجلس محاکه باختلاف کواهی ساهدان باز بریٔ الذمه کردید •

(وقعهٔ مرج الروم وفتح شهرهای سوریه)

جون درموقع فحل عسکر روم منهزم کشت • ابو عبیده وخالد بجانب حمص عزیمت ودراثنای راه باذی الکلاع ملاقات نموده درمرج الروم فراهم امدند • وآنشب خالد بمقابلهٔ (تئوزور) وابوعبیده رو بروی یانس که ازسرداران لشکرروم بودندوقت کذرانیدند • بامدادان تئوزور بافرقهٔ خود بسوی دمشق متوجه میکشت که خالد رضی الله عنه ازحالش خبر یافته دنبالش بشتافت ومحافظ دمشق یزید بن ابو سفیان نیز بمقابله ومقاتلهٔ تئوزور برآمده صف حرب را بیاراست • وتئوزور درمیان دوفرقه

دلاوران اسلام حیران وسرکردان مانده ودرمیدان کارزار کشتکان بسیار کذاشته باچند نفر رو بفرار نهاد • ابو عبیده رضی‌الله‌عنه نیز یانس رامغلوب کردانیده بقتل رسانید وخالد بن ولید بعداز ظفرزود بجانب ابو عبیده باز کشته کریزندکان رومیانرا تادیوار حمص پیش نمودند •

چون شهنشاه روم هرقل بشنیدکه دلاوران اسلام درمحاربهٔ مرج الروم نیز مظفرومنصور شدند بجانب رها رفته وپطریق حمص راامداد رسانیده بمحاربهٔ اسلام معین کردانید • هنوزابو عبیده حمص رامحاصره نموده مشغول کارزار بودکه‌هرقل لشکری جرار ازاهل جزیره مرتب‌ومنتظم ساخته بامداد حمص فرستاد • سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنه ازحال مذکور آکاهی یافته ویك فرقهٔ عسکر ازلشکر خود جدا کرده برای فتح وتسخیر مواقع هبت وقارقیسیا بجانب جزیره روانه نمود • ساکنان جزیره ازمشاهدهٔ روی لشکر اسلام باز کردیدند • واهل حمص از امداد ایشان نومید شده مانند اهل شام راغب صلح کشته وابو عبیده رجای ایشانرا قبول ونکهبانیٔ حمص را بتأکید اکید تنبیه نموده بجهت تسخیر بلدهٔ حما عزیمت فرمود • ساکنان حمانیز بعدالت اسلامیه پناه آورده بدادن جزیهٔ نفس وخراج اراضی راضی شدند • بعدازان ابو عبیده بلدهٔ شیرزومعرة النعمانرا بصلح کرفته ولاذقیه وسلمیه رانیز بضرب شمشیر کشاده خالد بن ولیدرا بفتح قنسرین فرستاد • خالدنیز بلشکر جسیم میناس‌که ازاعاظم امرای دولت روم بود دوچار وپس ازکارزارشدید میناس را بیجان وجنکاوران رومیانرا پریشان وقنسرین‌را محاصره

کرده بحسام خون آشام کشاده ویران ساخت • وازانجا برخاسته
برای مقاتلهٔ هرقل روان شد • عیاض بن غنم نیز بامدادش رسیده
ودیگر بزرگان اسلام هم ازهر اطراف واکناف اسپان تازی نژادرا
بمقابله ومقاتلهٔ رومیان تیز عنان ساختند • هرقل از پیکار خونخوار
اسلام هراسان شده واقامت خودرا درملك شام دشوار پنداشته
ازمکان انطاکیه برآمده بساحل بحرسفید رسید • و بر کشتی
سوارشده وبدنبال خود نگاه انداخت وگفت ای دیارسوریه اکنون
محقق تراوداع مینمایم • بعدازان باد بازکشاده بجانب قسطنطنیه
روان شد • چون خبر محاربات عظیمه وفتوحات جسیمهٔ خالدبن
ولید بخلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه واصل گردید
کفایت ودرایتشرا تصدیق نمود وگفت خدای تعالی ابو بکر
رضی الله تعالی عنه رارحمت کنادکه قدر مرد مانرا ازمن بهتر میدا
نست چونکه امروز خالد اهلیت وکفایت خودرا درنظر عالمیان
نشان داد • وازعزل نمودن خالد نادم وپشیمان شده بازاورا امیر
جیش گردانید چون همت وشجاعت خالدبن ولیددر اصلاح
مرتدان یمن ودرمحاربهٔ عراق و برشام چون خورشید تابان نمایان
وهمگی اهل اسلام علی الخصوص ایرانیان ورومیان نیز
بکفایت خالد شاهد ومعترف بودند • بااینهمه سبب آن ستمها که
گاه و بیگاه از طرف خلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه
بوی میرسید نمیفهمیدند • لاجرم بعض کسان ازروی جرأت
وجسارت سبب آنرا ازخلیفه پرسیدند • گفت چون همگنان بکفایت خالد
متحد الافکار هستند • پس اندیشه نمودم که مبادا خالد بکفایت
ودرایت خود مغرور شده درمیان اسلام باعث احداث اختلال

کردد • بنابرین بحزم و تمکین نفسش را بشکستم • بعداز فتح قنسرین ابوعبیده روی خود بجانب حلب کردانیده میرفت که دوراه بعضی قبائل نصارای عربستان پیش وی آمده مسلمان شدند • درین اثنا باز خبر عهد شکنی ساکنان قنسرین رسیده وسمط الکندی بایك فرقهٔ عسکر که همراه داشت بامر ابوعبیده باز کشته وقنسرینرا فتح کرده وعاصیان و باغیانرا کوشمالی بواجبی داده بجانب حلب باز کردید • نخستین عیاض بن غنم بامقدمة الجیش رسیده حلبرا محاصره کرده وساکنان حلب طالب صلح کشته وعیاض التماس ایشانرا قبول کرده مصالحه نمود • ابوعبیده نیز آنرا قبول کرده و آزانجا بجانب انطاکیه عزیمت ودر اثنای راه فرقه های لشکر رومرا که بتعرض جسارت ورزیده بودند پراکنده و پریشان ساخته انطاکیه را محاصره نمود • اکرچه بسیاری ازان عسکر روم که درقنسرین وجاهای دیکر شکست خوردهٔ بودند در انطاکیه فراهم آمده بمقابلهٔ لشکر اسلام مهیاشده بودند اما ایشان هم در اندك زمان چون کوسفندان بی چوپان پراکنده و پریشان شده وعجز خودرا اظهار ودامن امانرا برمیان جان استوار بسته بعدالت ومرحمت اسلام پناه آوردند • ابوعبیده رضی الله تعالی عنه التماس ایشانرا قبول وکارشانرا بجزیه مربوط ساخته خبر فتح آنجارا بجانب خلیفهٔ رسول الله فرستاد • خلیفه درجواب نوشت که چون موقع مذکور خیلی مهم است پس برای محافظه اش بقدر کفایه از مردان کار دیده ودلاوران جنك ازموده تعبیه کرده همواره مرتبات ومخصصات ایشانرا لاینقطع باید رسانید • بعدازان ابوعبیده بجهت تسخیر نواحیٔ انطاکیه وعینتاب ومرعش فرقه های لشکر را ارسال وتانهر فرات بسیاری

مواقعرا بصلح و بعضی را نیز بضرب شمشیر کشاده بمقتضای زمان ومکان مدیران وعاملانرا نصب و برای نکهبانیٔ هر مکان فراخور حال عسکر را معین ساخته میسره بن مسروق العبس نام امیررا بتسخیر تفلیس فرستاد . هنوز دلاوران اسلام بموقع در بند نرسیده بودندکه یك فرقهٔ لشکر روم دوچار شده . و محاربهٔ خونخوار بوقوع آمده . دران محاربه نیز عسکر اسلام مظفرومنصور وروميان مغلوب ومقهور و بسیاری شان بضرب تیغ وسنان مقتول ومدمور کردیدند . امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه چنانچه یزید بن ابو سفیان نوشته بودکه برای فتح قیساریه که درساحل بحر شام موقعیست مهم برادر خود معاویه را معین کرداند . بخود معاویه هم نوشته بود . جون معاویه بالشکر کافی عزیمت نموده بجنك در پیوست . لشکر روم وساکنان قیساریه نیز درمیدان کارزار پای ثباترا استوار نهاده پیکار خونخوار بهم رسانیدند . آخر الامر سردار قشون روم بنام ارتبون بقدر هشتاد هزار نفر روم درمیدان کیر ودار آغشتهٔ خاك وخون کذاشته بجانب قدس فرارنمود . وموقع مذکور درقبضهٔ تصرف اسلام درآمد . میکویندد رتمامیٔ جنکها که ازمرج الروم تانهرفرات بوقوع آمده اند شهیدان اسلام بنسبت کشتکان رومیان اندك بودند . ابوعبیده کاررا سرانجام داده بجانب ارض فلسطین عودت نمود

(فتح اردن و بیت المقدس)

بعداز وقعهٔ مرج الروم ابوعبیده وخالد بجانب حمص میرفتندکه عمرو بن العاصی باساکنان اردن آشتی نموده والاعور السلمی نام امیر رادر آنجا کذاشته خود بجانب غزه که عسکر روم ازجاهای

دیکر کر بختودرا بخاودرقدس جمع شده بودند عزیمت نموده وغزه را کرفته بعدازان پاپی بلاد سبسطیه ونابلس ولد وعمواس و بیت حیرین و یافه ودیکر قصبه وشهرهای اردنرا یکان یکان کشاده وکارساکنان بلاد مذکور را بجزیه مربوط ساخته امیر عسکر روم ارتبون راکه درقدس متحصن بود برای صلح دعوت نمود • اعیان و بزرکان اهل قدس جواب فرستادند که اکر خلیفهٔ رسول الله عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بنفس خود برای عقد مصالحه تشریف فرماید • خیلی ممنون ومسرور خواهیم شد • ابو عبیده وعمر وآرزوی ساکنان قدس رابخدمت خلیفهٔ رسول الله بالتحریر بیان نمودند • خلیفه برای تعظیم بیت‌المقدس مشاغل جمیعهٔ خلافترا بعلی کرم الله وجهه سپرده بحرکت آمد • و بعداز طی‌منازل وقطع مراحل بقصبهٔ جابیه نام که ازملحقات شام است واصل • وامرای اسلامراکه باستقبال خلیفه آمده بودند بالبساس فاخره ومزین دیده محزون کردید • ازدی درکتاب فتوح الشام بیان میکندکه عمر در هنکام وصول بجابیه از اسب فرود آمده برزمین نشسته بودکه امرای اسلام را باالباسهای مزین ورختهای کرانبهادیده چند سنك اززمین برداشته بطرف ایشان انداخت • وهمکنانرا توبیخ نمود وکفت این‌چه کونه لباس است که در بر کرده هستید • ایشان‌عذر خواه شده کفتند لباس مدنیت‌است • عمر خاموش شده واززمین برخاسته برای عقد صلح بجانب قدس شریف تشریف فرمایشدکه امرای اسلام زود اسبی‌را باالباس فاخره تقدیم نمودند • خلیفه‌از پوشیدن لباس مزین استنکاف ورزیده براسب سوارشد • چون اسب نیز پویان و بازی کنان

میرفت پس زود ازان هم فرود آمده و براسب خود سوار شده بجانب قدس توجه نمود • در هنگام وصول خلیفه سردار عسکر روم ارتبون که درقدس بود همراه بعض کسان که صلح راقبول نیکردند بجانب مصر بگریخت • بعضی میکویند ارتبون مذکور دروقت فتح مصر بقتل رسیده است • و بعضی برآنند که در محاربهٔ سوریه که بعدازان بوقوع آمده بودنابود شده است • القصه ساکنان قدس جزیه را قبول ودردایرهٔ آشتی دخول نمودند • میکویند صلحنامهٔ مذکور هنوز هم در معبد کوه طور محفوظ است • اهل رمله نیز طلب صلح شده و بشرط تأدیهٔ جزیه در ظل آشتی درامده مستریح شدند • بعدازان عمر رضی الله تعالی عنه صخرة الله را ازخس وخاشاك پاك کردانیده برای بنای مسجدامر نمود • و بتاریخ پانزدهم سنهٔ هجرت سنیه ارض فلسطین را بدو قسم تقسیم • و یك قسمترا بارمله وقسم دیکرش را باقدس الحاق کرده قسم نخستین را بعلقمه بن حکیم ودومین را بعلقمه بن مجزز تفویض نمود و بعدازعقد صلح ایلیا ورمله امرای اسلام را بعض تعلیمات شفاهیه داده بجانب مدینهٔ منوره عودت وازسبب توسیع دائرهٔ ممالك اسلام برای تخصیص مراتب وتعیین وظائف وتنظیم بعضی قوانین باصحابهٔ رسول الله مشورت نمود • علی کرم الله وجهه بخلیفه کفت بایدکه نخستین ازنفس خودآغاز نمای • اماخلیفه قبل ازهمکنان ازعم رسول علیه السلام عباس رضی الله عنه آغازنمودوهریکرا فراخور قدر وحیثیت وقرابت وصحابت وقدم که در اسلام داشتند ازمبلغ پنج هزار تاچهار هزار • وسه هزار • ودوهزار و پانصد • ودوهزار • وهزار و پانصد • ویك هزار • وتنها پانصد • وسه صد •

ودو یست وپنجاه ودو یست وزوجات رسول الله را علی السویه ده‌ده هزار مکر تنها عایشـهٔ صدیقـه را دوازده هزار درهم ماهیانه معین ومرتبات دیکر نسـارانیز یکان یکان تخصیص واهل بدر راهم فراخور درجه از پانصد تاچهار صدوسه صد ودو یست وکودکانرانیز صد صد درهم وظیفه معین وفقـیران ومستمندانرا نیز بهر ماه دوجریب کندم که تقریباً وزن دونیم کیـله میشود مقرر نمودند · اکرچه بعد ازان باجازت صحابهٔ کرام برای کرفتن نفقهٔ خودنیز ازبیت المال قرار داده بود · اما چـون بیش ازقوت لا یموت چـیزی دیکر نمیکرفت پس روزی صحابهٔ کرام پیش دخترش حفصـه که زوجهٔ پیغمبر علیه السلام بودرفته کفتندپدرت برای نفقهٔ خوداز بیت المال تنها بقدر قوت لایموت میـکیرد و بضرورت واحتیاج روز کار میکذراند · باوجودکه برای رفاه حال دیکران بدرجـهٔ کفایت بلکه بیشـتر هم معین نموده است · اکنون بوی بکو ما همکـنان رفاه حال اورانیز ازدل وجان آرزوداریم ومیخواهیم که همکنـان درراحت باشـند واودر ضرورت واحتیاج بماند · مکر نام مارا برزبان میارکه این سخن را فلان وفلان کفته است چونکه ازما منفعل خواهدشد · چون حفصه بپدر خودعمر رأی اصحابرا تبلیغ نمود · عمر کفت اینراتوکه کفته است · حفصه اسمای اصحابرا تصریح نمود وکفت صحابهٔ رسول الله چنین مناسب می بینند · عمر کفت آیا معیشت زوج تورسول الله چه کونه بوده است · کفت ایشان هم درمعیشت اقتصاد وقنـاعت میکردند · عمر کفت بایدکه من هم برپی دوستم رسول الله وخلیفـه اش ابو بکر بروم تابدیشـان واصل شوم · اما اکر بابارکران قطع منزل نمایم میترسم که بدیشان هرکز نخواهم رسید

اکنون چنانکه ازمن شنیدی رفته بدیشان بگو • شمکنان اتفاق ران دارندکه آنذات حمیده خصال تاهنگام ارتحال بجز قوت لایموت ازمال بیت المال بقدریک حبه هم زیاده نگرفته است رحمة الله علیه ورضی الله تعالی عنه حال سوریه برین منوال میگذشت که درآن سال یعنی درسال پانزدهم هجرت سنیه درجمادی الاولی بلدهٔ تکریت که درجزیره واست بروجه آتی فتح شد، یعنی ازقبائل نصرانیان عرب قبیلهٔ ایاد وتغلب والنمر وبعض دیگر هم ازعساکر روم نزد شخصی که ازطرف حکومت روم بمحافظهٔ تکریت نامزد شده بود فراهم آمده بجهت نگهبانیٔ جزیره قرارداد ند • سعد بن ابی وقاص بامر خلیفه کاتب لشکر عراق عبدالله بن المعتمر را بریک فرقهٔ عسکر امیرو ربعی بن الاکفل را مقدمة الجیش وعرفجه بن هرثمه را بر سواران نامدار سردار ساخته ارسال نمود • چون دلاوران اسلام واصل تکریت شده مدت چهل روز محاصرهٔ شدید بهم رسانیدند پس طاقت عسکر روم طاق شده قرار بران دادندکه با نصرانیان عرب بر کشتیها سوار گشته ازراه دجله فرار نمایند • مگر بعضی نصرانیان عرب که باسلام میل داشتند بجانب اسلام خبر فرستادندکه اگر مارا امان بدهید ماشمارا ازاحوال رومین آگاهی خواهیم داد • مسلمانان بدیشان گفتند اگر شما دین اسلام را قبول کرده درهنگام گریختن رومیان پیش ایشان برآمده تکبیر خوان شوید شمارا امان خواهیم داد • چون ایشان موافق قرار مذکور عمل نمودند • رومیان ایشانرا عسکر اسلام پنداشته ودر بحر حیرت مستغرق شده واپس میگردیدندکه درمیان دوفرقهٔ شمشیرزن مانده بکلی هلاک شدند • میگویند از ایشان بجزآن کسانی که امان خواسته بودند یک نفرهم رهایی نیافته است •

درین اثنا ربعی بامر عبدالله بن المعتمر بطرف شهر نینوا وموصل که بجانب غربی وشرقی نهر دجله کائن هستند رفته نینوارا بضرب شمشیر وموصل را بشرط تأدیهٔ خراج فتح وکوه کردستان وسائر نواحی موصل را نیز بالتمام تسخیر نمود . میگویند فتوحات مذکوره درسنهٔ بیستم هجرت سنیه بوقوع آمده اند .

(فتح جزیره وارمنستان)

در باب فتح جزیره وارمنستان روایات مختلف هستند . بسیاری راویان برانند که ابو عبیده یك فرقهٔ لشکر را فرستاده جزیره را فتح کرده است وخالدبن ولید نیز بافرقهٔ مذکور بود ابن اسحق میگوید سعدبن ابی وقاص فرقهٔ را فرستاده فتح کرده است . اما درحقیقت حال . خالد درهنگام عزل بطرف ابو عبیده یافت شده . وازاسباب عزلش نیزیکی آنست که روزی درگرمابهٔ دیار بکر دوایی مطبوخ باشراب بروجودخود مالیده بود چون بسیاری کسان برآندکه جزیره وارمنستانرا لشکر ابوعبیده فتح کرده است . بنابرین اگرچه بحسب ظاهر قول اول مرجح مینماید . اما ازسیاق اخبار معلوم میشودکه درفتح جزیره لشکر عراق وسوریه باهم مساشرت کرده اند . چنانکه درهنگام عزیمت ابوعبیده وخالد بجانب حمص امیر المؤمنین عمر شنیدکه شهنشاه روم هرقل برای رسانیدن امداد بساکنان جزیره امر کرده واهل جزیره نیز برای نگهبانی وطن خود بسوی جزیره عودت کرده اند بجهت مشغول گردانیدن لشکر روم درجزیره بسعدبن ابی وقاص نوشته فرستادکه یك فرقهٔ عسکر رازود بسوی تکریت روان نماید . پس ازتأثیر همین حسن تدبیر خلیفه است که کارابوعبیده هم باحسن

وجه سرانجام یافته بود • چون ابوعبیده درشام بررومیان دست یافته دانست که بفتح جزیره هم طرد نمودن رومیان ازعراق وهم گرفتن ایران آسان خواهد شد پس بمقتضای مصلحت یك فرقهٔ لشکر را ارسوریه بجزیره فرستاده بلدهٔ تکریت ونصیبین وآمد ودیار بکر ومیافارقین وماردین والحاصل جزیره رابالحقائش گرفته و بعدازان ارزن رومرا فتح نموده ارمنستانرا نیز تادربند تفلیس بصلح وصلاح خراجگدار گردانید •

درین اثنا بسمع همایون عمر رضی الله تعالی عنه واصل گردیدکه از مستنصرهٔ عرب قبیلهٔ ایاد مملکت خودرا گذاشته بملك روم نقل کرده اند وچون خلیفه دراتحاد قبائل عرب فائدهٔ کلی مشاهده مینمود پس برای جلب ایشان بشهنشاه روم هرقل چنان نوشت که بایدکه قبیلهٔ ایادرا که بمملکت روم رفته مسکن پذیر شده است بزودیٔ تمام باز گردان وگرنه من هم همگی نصرانیان را ازممالك اسلامیه طرد وتبعید خواهم کرد • هرقل نیز ایشانرا زود برگردانید • بقدر چهار هزار نفر ازایشان درمیان قبائل عرب متفرق شده دیگران بجانب ابوعبیده رفتند • ابوعبیده بسوی خلیفه نوشت که اگراجازت فرمایید من ایشانرا برای قبول کنانیدن دین اسلام اندکی جبر نمایم • خلیفه درجوابش نوشت که جبر نمودن جایز نیست • چونکه دردین اکراه ندارد • بعدازان رئیس ایشان بخدمت خلیفه ازمعاملهٔ شدید امیر خود شکایت برده رجا نمودکه لفظ جزیه رابلفظ صدقه تبدیل گردانند خلیفه گفت اگر دوچندان بدهید قبول میکنم • ایشان هم بدوچند راضی شدند • وخلیفه امیر ایشان ولیدبن عقبه راعزل وفرات بن حیان وهندبن

عمرر ابرفرقهای شیان رئیس نصب نمود . و بتاریخ هفتدهم سنهٔ هجرت سنیه بجهت ادارهٔ امور ملکیه وعسکریه درحمص ابوعبیده ودرقنسرین خالد بن ولید ودردمشق یزید بن ابوسفیان ودراردن ودرفلسطین علقمه بن مجزز ودرساحل بحرشام عبدالله بن قیس را معین وابوعبیده بن جراج را امیر کل ساخته ازسوریه بجانب مدینهٔ منوره عودت فرمود

چون خالد بن ولید درحروب ومغازی شهرت تمام حاصل نموده بود پس بسیاری شعرای عرب درمدح کفایت ودرایت وشجاعت وسخاوتش قصائد بلیغه راتقدیم نموده ازچشمهٔ اکرام واحسانش سیراب میشدند . چنانچه یك شاعر عرب بنام اشعث بن قیس را بجهت یك قصیده مبلغ ده هزاردرهم بخشیده بود . خلیفه سخاوت بی نهایت خالدرا شنیده وچون پیش ازان هم درحق وی ازسبب استعمال دوائی مطبوخ باشراب که درکر مابهٔ دیار بکر بروجود مالیده بود . بدگمان شده بود . پس بجانب ابوعبیده چنان نوشت که باید که خالدرا درمجمع ناس طلبیده ازمبلغ ده هزار دینارکه بیك شاعر داده است تحقیق نمای . اکر ازمال خود داده باشد درآنصورت تنها بعزلش اکتفا کن . چونکه اسراف نموده است . اما اکراز بیت المال داده باشد درآنصورت بازوهایش را بادستاری که برسردارد بسته بجانب من ارسال نمای . فی الجمله ابوعبیده موافق امر امیرالمؤمنین خالدرا بمجمع ناس احضار و بمحاکمه اش ابتدار نمود .

چون بعدازتحقیق وتدقیق ثابت شدکه مبلغ مذکور ازمال خودداده است پس تنهابعزلش اکتفانمود

(محاربهٔ فارس ازجانب بحرین)

هرچند ابوبکر وعمر رضی‌الله تعالی عنهما ازسبب عدم الفت عرب بسفردریامحاربهٔ دریارااجازت نمیدیدند . بااین همه رجال کاردیده وامرای جنك آزموده‌رابمقتضای حال بفتح باب جدال وقتال نیز مرخص کرده بودند . بنابرین والیٔ بصره علاءبن‌الحضرمی که درمحاربهٔ مرتدان یمن‌شهرتی‌عظیم‌حاصل کرده‌بود . باآرزوی آنکه مانندسعدبن‌ابی‌وقاص که‌درجنك‌قادسیه‌مظفرشده‌درمیان‌خواص وعوام شهرتی تمام یافته است‌کاری بزرك‌نموده شهرت‌اولین‌را برتر کرداند . دلاوران اسلامرا بی‌اجازت خلیفه بمحاربه‌تشویق وترغیب ولشکررا درمیان امرای اسلام بنام‌جارود بن‌المعلی والسواربن‌همام وخلیدبن‌المنذر بسه‌فرقه‌تقسیم وخلیدرا برهمکنان سردارساخته واز بحرفارس کذشته‌راست‌بجانب اصطخرمیرفتندکه ناکهان لشکرایران باکشتیهای فراوان درمیان‌عسکر اسلام درآمده درمکان‌طاوس‌نام‌پیکاری خونخوار بوقوع آمده وجارود والسوار درکارزار شهید شده وخلید عسکررا بکنار رسانیده وبصره‌را نقطهٔ استناد اتخاذ کرده بحرب تدافعی قرارداد . وایرانیان از اطراف واکناف پویان‌شده عسکر اسلامرا احاطه کردند . عمر رضی‌الله عنه ازآنحال آکاهی یافته بعتبه فرمود تادوازده هزار نفررا برای امداد خلید زود فرستاد . وسپهسالار لشکر مذکور ابوسبره‌ابن‌ابی‌رهم باجندین‌سرداران‌نامداراسلام‌مانندعاصم بن‌عمرو وعرفجه بن‌هرثمه والاحنف بن‌القیس چون باران رحمت بامداد خلید رسیده برلشکر ایران حمله‌های غضنفرانه آورده چنان پریشان ساختندکه‌نتیجهٔ حال‌ایرانیان درلسان خاص‌وعام‌داستان‌کردید .

اکرچه بعدازان عتبه باجازت خلیفه بحج رفته ازخدمت والیکری بصره استعفا کرده بود ۰ امابسمع قبول نرسیده بهنکام عودت درانای راه درمکان بطن نخله بجانب دارالبقا ارتحال نمود رحمة الله علیه ۰ و بجای آن ابوسبره والیٔ بصره کردید ۰

اب وهوای بصره وکوفه واطراف ونواحی انها بمراج عرب موافق آمده برای تخطیط وانشای دوشهر از خلیفه اجازت خواستند ۰ جناب خلیفه بدان شرط اجازت داد که درانشای منازل وابنیه تکلف بسیار بهم نرسانند ۰ پس بتاریخ هفتدهم سنهٔ هجریه ببنای بصره وکوفه مباشرت ورزیدند وابوالمحرب عاصم بن الدلف وابو هیاج ابن مالك را عامل کوفه ۰ وچهار ذات دیکررا نکهبان چهار قصبه که تابع حدود کوفه بودند یعنی قعقاع را بقصبهٔ حلوان وضرار بن الخطاب را بماهبسان وعمر بن مالك را بقرقیسیا وعبدالله بن المعتمررا بموصل معین نمودند

(فتح اهواز)

بعدازمحاربهٔ قادسیه هرمزان بالشکر ایران بمرکز مملکت اهواز بنام خوزستان روان وازطرف نهرتیری ومنادر برعاملان بصره مسلط کردید ۰ عتبه بن غزوان ازسعد بن ابی وقاص امداد طلبیده ۰ وازطرف سعد نعیم بن مقرن ونعیم بن مسعود بامقداری عسکر بامداد عتبه شتافته هنوز نو پای خودرا درمیان سرحد بصره واهواز کذاشته بالشکر ایران بجنك درپیوسته بودند که عتبه نیز بامقداری لشکر که فراهم اورده بود درمیان بصره ومیسان درآمده باامرای سالف الذکر درهنکام موعود بر کنار نهرتیری ومنادراجتماع نمودند ۰ ودیکر دلاوران هم ازقبائل اسلام چون تندباد بامداد رسیده

ودراندك زمان عتبه بن غزوان نهرتیری ومنادررا فتح ولشکر ایران را پریشان وکریزندکان را تاکنار آب دجیل پیش نمود • هرمزان از بیم جان افتان وخیزان ازجسر سوق الاهواز زود کذشته ودرمیان طرفین آب دجیل را حد فاصل کذاشته طالب آشتی کردید • اکرچه بشرط ماندن تمام ملك اهواز دردست حکومت ایران ونهر تیری ومنادر نیز دردست اسلام عقد صلح شده بود • اماهرمزان دراندك زمان باز نقض عهد کرده ابواب محاربه رابکشاد • و بسیاری طوایف اکرادهم بامداد اهل فساد ایران رسیده قوتی تمام یافتند • ازامرای اسلام حرقوص نام باجازت عتبه بن غزوان برای مقابله ومقاتلهٔ هرمزان روان شده و بمحاربهٔ شدید سوق الاهوازرا بضرب شمشیر سرانداز کشاده تاموقع تستره بارجزیه برسر ایرانیان نهاده تابع اسلام کردانید • اکرچه هرمزان بعدازان هم بجانب رام هرمز کریخته بود ولیکن (جزء) بن معاویه بامر حرقوص تاناحیهٔ شغردنبالش تافته وازانجا تامکان دورق نام شتافته وساکنانش راباتازیانهٔ عدالت رام ساخته رخت اقامت رانیز درانجا انداخته قرار کرفت • هرمزان باز دست خودرا بزاری ونیاز بدامن صلح درازکرده وکریزندکان ایرانیان هم بخانه های ویران خود بازکشته بکاروبارمشغول کردیدند • وحرقوص عسکر خودرا درکوه اهواز تعبیه نموده آکاهی یافت که شاه ایران یزدجرد درمرو نشسته ازاطراف واکناف بلادکه هنوز زیرحکم دارد لشکرراترتیب واهل اهوازرانیز بجنك اسلام ترغیب و پیاپی فرقه های بزرك جمع می نماید • پس همکی امرای اسلام یعنی حرقوص وجزء وسلمی وحرمله که بجهت قتال وجدال ایرانیان معین شده بودند

از امیرالمؤمنین عمر امداد طلبیدند • حضرت عمر از یك طرف بسعد بن ابی وقاص خبر فرستاد که نعمان بن مقرن را بسرعت تمام بایك فرقهٔ جنکاور بامداد لشکر غضنفر اسلام روان نماید • ازطرف دیکر بجانب ابوموسی نیز تحریر نمود که سعد بن عدی را رئیس فرقه ساخته و براین مالك و مجزاة بن ثور و عرفجه بن هرثمه و دیکر امرا که نام شان تحریر شده است فراهم اورده و ابوسبره بن ابی رهم را برین دو فرقه امیر ساخته زود برای امداد اهل جهاد ارسال نماید • امرای اسلام فراخور امر خلیفه بشتافته بامداد حرقوص نزدیك شده بودند که سپهسالار ایران یعنی هرمزان ازحال شان خبر یافته بسرعت تمام بالشکر فراوان بسوی ایشان روان • ودر میدان اقتحام بحملهٔ دلاوران اسلام تاب نیاورده باز بجانب تستر فرار • وهزبران خون اشام اسلام دنبالش بشتافته وامرای عسکر بصره نیز بپایی رسیده و با نعمان ملاقی کشته بیرون تستر فراهم آمدند • اکرچه لشکر ایران درقلعهٔ تستر درآمده و بقدر هشتاد باراز استحکامها برامده پیکار کرده بودند • امادر بسیاریٔ کارزار مغلوب شده واپس میکر دیدند • آخر الامر از میدان کیر ودار بکلی شرمسار کشته روی خودرا در پردهٔ استحکام نهان داشتند • وفرقه های اسلام کیف مایشأ تستررا احاطه کرده واهل قلعه را بتنك اورده و بدلالت بعضی ایرانیان ازطرف آب راهی یافته کروهی ازدلاوران اسلام درتستر درامده نکهبانانش را کوشمالی داده دیکرانرا بدائرهٔ اطاعت میدرا وردند که هرمزان فرصت راغنیمت شمرده درقلعهٔ اندرونی رفته قرار کرفت • عسکر اسلام آنرانیز بشدت تمام محاصره نمودند • اخر الامر هرمزان بتکلیف

امیر المؤمنین راضی شده بلا شرط امان خواست . و بتاریخ هفدهم سنهٔ هجرت منیه لشکر اسلام قلعه‌را کشاده ومال غنایم‌را تقسیم وخمسش‌را باهرمزان همراه بعض محافظان ونکهبانان بجانب مدینه روان نمودند . ازمال غنایم بهرسوارسه هزار وبهر پیاده‌هم یکهزار درهم حصه افتاد . چون هرمزان واصل مدینه کشت . خلیفه بدو متوجه شده کفت ای حق ناشناس اکرچه کرة بعد اولی ومرة بعداخری نقض عهد کردهٔ . اما عاقبت الامر نتیجهٔ غدر ومکررا نیز مشاهده نمودی . فی الجمله بعداز زجروتوبیخ کناهها یش‌را بخشیده ودو هرار درهم ماهیانه اش معین کرده فرمودتادرمدینهٔ منوره ارام بذیرد . بااین همه ازمخالفت ایرانیان که بیابی عهدو پیمان‌را میشکستند بدکمان‌شده بر ئیسان اسلام که هرمزانرا آورده بودند بدین وجه خطاب نمود که ایرانیانرا چه شده است که بآرام نمینشینند . آیاازطرف اسلام جور وظلم می بینند که درعهد خود پایدار نمی مانند . احنف بن‌قیس جواب دادکه اکرچه ماهمیشه عهد و پیمانرا نکاه داشته ظلم وستم را هرکز روانمی بینیم . اما تاشاه ایشان باقیست هرآینه از افکار سلطنت ایران امید خودرا قطع نخواهند کرد . مابارها بشما عرض کرده بودیم که اکر امر نماید عسکر اسلام باطراف واکناف ایران منتشر کشته دولت ایرانیانرا بکلی محو ونابود کردانند . شما اجازت ندادید . اکر اکنون هم سخن مارا قبول فرمایید هر آینه مشغلهٔ ایرانیان دراندك زمان زائل تواند شد . خلیفه کفت اکنون‌وقت ان‌هم نزدیك شده است .

وقتیکه امرای اسلام برای منتشر شدن درممالك ایران ازخلیفه اجازت خواسته بودند هنوز قوت حکومت ایران چندان ضعیف

وناتوان نشده بود • بنابرین خلیفه نمی خواست که عسکر اسلام از یکدیکر جداشده و یکان یکان در ایران درآمده با دشمنان کارزار نمایند • چون بعدازان مواقع مهمهٔ ایران دردست اسلام درآمدند وقشونهای جسیم ایرانیان پایمال کردیدند • خلیفه نیز منتشر شدن لشکر اسلام درایران قرارداده بوالیٔ بصره ابوموسی الاشعری نوشت که با دلاوران اسلام از بصره برآمده درجایی که از بصره چندان دور نباشد فرامده منتظر امرمن باش • بعد ازان فرقه های سربازانرا مرتب ساخته الویهٔ نصرت افزا را باسهیل ابن عدی بجانب ابو موسی الاشعری فرستاد • بتاریخ هژدهم سنه هجرت سنیه احنف بن قیس را بخراسان ومجاشع بن مسعود را باردشیر خره وشاپور • وعثمان بن ابی العاص را باسطخر وساریه بن زنیم رابفسا ودرابکرده • و سهیل بن عدی را بکرمان و عاصم بن عمرو را بسجستان وحکم بن عمیر رابمکران معین کردند •

(فتح سوس)

درهنکام عزیمت ابی سبره باعساکر اسلام بجهت فتح سوس از یکطرف ابو موسی ومقترب ونعمان اطراف سوسرا بشدت تمام احاطه واز طرف دیکر (ذر) جند یشابور را محاصره کرده اکرچه جناب خلیفه نعمان را برای محاربهٔ نهاوند معین فرموده بودند •
امارئیسان اسلام قبل ازعزیمت بسوی همدان باتفاق همکنان قلعهٔ سوس را محاصره کرده ودروازه اش را سکشته دلاوران اسلام باصمصام خون آشام میدرامدند که ساکنان انمکان لرزان وهراسان نام صلح رابفریاد وفغان باسمان رسانیدند • عساکر اسلام نیز حسام جان ستانرا درنیام کذاشته بصورت آشتی داخل •

و بعد ازان درهر طرف ملك ایران چنانچه بیان خواهد شد رفته بفتوحات فراوان وانعام بی پایان جناب یزدان نائل شدند ٭

درسال مذکور ازشدت خشك سالی درجزیرة العرب قحطی عظیم روی نموده بیچارکان ناتوان حیران و پریشان وخورد و کلان از انقطاع باران نالان وکریان شده وحاك آن دیارهم مانند خاکستر غبار کشته نامش را (عام الرماد) نهادند ٭ یعنی سال خاکستر ٭ مکر بحسن تدبیر امیرالمؤمنین عمرازدیار شام ومصر ذخیرهٔ وافررسیده اضطراب بندکان نحیف اندکی تخفیف کردیده ٭ وجناب خلیفه نیز تاباریدن باران ودفع احتیاج خاکساران بجز طعامی که بیچارکان میخوردند چیزی دیکر تناول نفرمودند ٭

درسال مذکور درقریهٔ عمواس نام که ازملحقات بلاد شامست حکم علت طاعون چنان بشدت جاری و باطراف واکناف ان دیار ساری شدکه بسیاریٔ بندکان جناب باری بکریه وزاری بیقراروخیلی ذوات از اصحاب کبار و امرای نامدار بسوی دار القرار رفتار نمودند ٭ چنانچه درسوریه امیرالجیش اسلام ابو عبیده بن الجراح واز فقهای بنام معاذبن جبل ویزید بن ابی سفیان وحارث بن هشام وسهیل بن عمرو وعتبه بن سهیل وعامر بن غیلان و بعضی دیکرهم مانند ایشان از اصحاب کرام وامرای اسلام وفات نمودند ٭ وچندین هزاران هزار چراغ خانه های صغار وکبار خاموش ویتیمان ومسکینان بخمار یأس مدهوش شده ووامانده کان و بیچارکان لباس ماتم را در برکرده کلاه نامرادی برسرنهادند ٭ درین اثنا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ازمدینه بجانب شام روان و بحدود شام درقریهٔ سرغ نام واصل شده بود که امرای اسلام ازسوریهٔ باستقبال

خلیفه شتافته احوال و باراکه درشام بودعلی التفصیل بیان کردند . و بسیاری امرای اسلام درچنین هنکام دخول جناب خلیفه را درشام جائز ندیدند . عبدالرحمن بن عوف نیز حدیثی را که از درآمدن درجایکه و باباشد منع میکند روایت نمود (حدیث مذکور درصحیحین مسطورست) لاجرم خلیفه بازکشته بجای ان امرا که بدارالبقا رحلت کرده بودند دیکر انرانصب کردانید . وبعد از دفع و بابرای تعزیهٔ شهدا وتقسیم میراث ایتام فراخور امر جناب یزدان وتفتیش احوال شام بشام امده بار اندوهرا ازدل محرومان نحیف بحسن تسلی خفیف کرده بجانب مدینه عودت وازانجا بمکه رفته حج نمود . درسنهٔ مذکور یعنی درهردهم سنهٔ هجرت سنیه قاضی شریح مشهور و معروف را حاکم کوفه وکعب بن سوار را حاکم بصره نصب فرمودند .

(فتح مصر)

هنوز امیرالمؤمنین عمر در بیت المقدس بودکه عمرو بن العاصی برای فتح مصر اجازت خواسته باشهر اقوال درسنهٔ بیستم هجریه بجانب مصر حرکت نمود . خلیفه نیز دنبالش زبیربن العوام را بامداد فرستاده ان محل راکه در لسان قدیم بابلیون و بعدازان فسطاط می خواندند و امروزهم بنام مصر قدیم معروف ومشهورست فتح نمودند .

وکیل مصر بنام مقوقس ازرؤسای دین عیسی مسمی ابو مریم را بایك اسقف دیکر بطریق سفارت برای طلب آشتی ارسال نمود . اکرچه صلح بشرط تادیه نمودن بنجاه ملیو ن درهم بسه تقسیط وهرتقسیط درسه ماه قرارپذیر شده بود اما سپهسالار روم بنام

ارطبون صلح را رد کرده ناکهان برلشکر اسلام حمله آورد ودراندك زمان پای ثباتش لغزیده باز برهم خورد · ولشکر اسلام اموال فراوان اغتنام و بسیاری رومیانرا اسیر و یك فرقهٔ عسکر را بتسخیر ایلیو بولس که (امروز نزدیك مصر بنام مطریه جائیست ویران) وعوف بن مالك را بفتح اسکندریه و ابرههٔ بن الصباح را بفتح (فرما) فرستاده محاصره نمودند · مصریان از هزیمت لشکرروم صلح را مغتنم پنداشته بروجه سالف الذکر بتأدیهٔ پنجاه ملیون درهم جزیه و بابعضی شرائط دیکر هم آشتی کردند ·

وصلح نامه را عمرو بن العاصی امضا وزبیر بن العوام بادو فرزندش کواه ونویسندهٔ صلحنامه وردان هم امضای خودرا بران وضع نمود · اسکندریه نیز مدت سه ماه محصور مانده واخر الامر صلح آنجاهم بتأدیهٔ مبلغ دوازده هزار دینار قرار یافت ·

اکرچه بعد ازان مقوقس اسیران محاربه رااز اسلام باز خواسته بود اما عمرو بن العاصی بدوجهان جواب دادکه آنچه درمحاربه اغتنام میکردد واپس داده نمیشود · مکر خلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه فرمود تا بمضمون حدیث شریف (انکم ستفتحون مصر فاستوصوا باهلها خیراً ان لهم رحما وصهرا) اسیران مصر راباز دادند · معنایش انکه · چون شما مصر رافتح خواهیدکرد · بایدکه باهل ان خوبی نماید · چونکه ایشان صاحب حرمت و صهریت هستند · حرمت و صهریت اهل مصر عبارت از انستکه وقتی مقوقس جاریهٔ بنام ماریه بطریق هدیه بپیغمبر علیه السلام فرستاده بودکه فرزند انحضرت بنام ابراهیم از و پیدا شده است · هرچند عمر بعدازان بجانب نوبه هم یکفرقهٔ عسکر را

فرستاده بود اما ایشان بحصول نتیجه واپس گردیدند ·

(وقعهٔ نهاوند وفتح همدان و دیگر بلاد وقلاع)

چون بعد از فتح اهواز یزدجرد بیقین دانست که اکنون تنها بااسلام مقاومت کردن بغایت دشوارست · لاجرم ازخاقان ترکستان وملوك اطراف واکناف امداد خواسته وازمملکت خودنیز که هنوز دردستش باقی مانده بود مهما امکن لشکری منتظم ساخته درنهاوند جمع شدند · سعد بن ابی وقاص احوال ایشانرا بجانب خلیفه نوشته بحزم تمام منتظر حرکات وسکنات ایرانیان بودکه دران اثنا بعضی شکایتهای بی سرو پا درحق سعد بظهور آمده خلیفه‌نیز برای تحقیق اسباب شکایات مفتش عموم ولایات یعنی محمد بن مسلمدرا فرستاد · چون محمد بملك عراق رسیده احوال سعدرا تفتیش نمود · اساس شکایاترا واهی دیده شکایت کنندکان یعنی جراح ابن‌سنان ورفیقانشرا باسعد همراه خود گرفته بمدینه رسانید · جناب خلیفه نیز بعداز تدقیق وتحقیق موفورشکایات مذکور را بی‌اصل واساس یافته ازظهور اختلاف اهل اسلام علی‌الخصوص درهنگام چنین محاربهٔ کلان بسیار اندوهناك گردید · و برای علاج چنین امردشوار با اصحاب کبار انجمن مشورت عقد کرده وسعد را بحضور خود طلبانیده پرسیدکه دروقت آمدن کدام کس را بجای خود وکیل گذاشتی · سعد گفت عبدالله بن عتبان را ·

خلیفه افکار تیرا پسندیده عبدالله را بجایش ابقا وازدیگر حالات انجانیز سؤال فرمود · سعد گفت اگرچه شاه ایران بقدر صد وپنجاه هزار نفر جرار تیغ گذار درنهاوند فراهم اورده واز ملوك نواحی نیز امداد خواسته وایشان هم دعوتنرا قبول کرده‌اند ·

مکر اهل کوفه نیز آرزوی آن دارند که کروه کروه شده برای تاخت وتاراج ایران روان شوند • عمر رضی الله عنه بجانب اهل انجمن متوجه شدو کفت من می خواهم که عسکر اسلام را جمع نمایم وهر قدر که فراهم می توانم آورد • همراه خود کرفته بسوی میدان کارزار رفته جنکاوران اسلام را امداد نمایم • شما درین چه مصلحت می بینید • نخستین طلحه بن عبدالله که مسن ترین همکنان بود بر پاخاست وکفت یاامیر المؤمنین تجربهای بسیار وانقلاب روزکار ترا انسان کامل وهوشیار ساخته است • هرچه می فرمایی شایان وسزاوار است • وماهمیشه سرخودرا برخط فرمان تومی نهیم • ودر اجرای اوامر مسارعت می نمایم •

چون طلحه بعد از اتمام کلام بجای خود آرام کرفت • خلیفه باز بجانب حضار متوجه شدوکفت شماچه می کویید • عثمان بن عفان بر حاست و کفت بایدکه لشکر شام و یمن را بنویسید که مقداری کافی از عسکر برای نکهبانی کشور کذاشته دیکران بامداد شتاب نمایند • شماهم باساکنان حرمین بحرکت امده • ودرمیان بصره وکوفه بجایی مناسب لشکرکاه ساخته • وکار را از نزدیکی بچشم خود دیده فراخور آن عمل نمایید • وازین کارهرکردور منشینید چونکه این کار هنوز تمام نشده است بلکه بعد ازین هم کارزار های بسیار و جنکهای خونخوار بوقوع خواهند امد • چون عثمان بعد از بیان این کلام برجای خود آرام کرفت خلیفه بازاز حاضران مجلس پرسیدکه شماچه میکویید • علی بن ابی طالب برخاست وکفت اکر لشکر اسلام ازشام براید • البته رومیان باخذ انتقام قیام خواهند کرد • واکر قوهٔ عسکریه

از یمن زایل شود حکمران حبش نیز چشم طمعرا بر یمن خواهد کشاد . واکر شما بااهل حرمین ازمقر خلافت تباعد ورزید . هر آینه طوائف عرب نیز نقض عهد مینمایند . وکارهای دنبال ازکارهای پیش دشوارتر خواهند شد . بس باید که باهل بصره بنویسید تادلاوران اسلام را بسه قسم تقسیم کرده یك قسم رابدیدن کاروبار اهل وعیال و قسم دیکر را برای محافظهٔ معاهدات کذاشته قسم سوم بامداد عسکر کوفه مسارعت نمایند . ماازظهور اسلام تااین زمان بکثرت شمار دلاوران کارزار نکرده ایم بلکه همواره برنصرت الهیه تکیه زده ودرمیدان حرب ثبات ورزیده پیکار نموده ایم . چون کار بثبات سرانجام می یابد . پس کثرت اعدا مانع فوز ونصرت مانمی تواندشد .

عمر افکار علی را پسندید وکفت فی‌الواقع رأی رزین وافکارمتین نیز همینست . بعدازان بحضار متوجه شد وکفت اکنون بمن بیان نمایید که بجای سعد بن ابی و قاص کدام کس رانصب کنم . کفتند شما احوال رجال را از مابهتر می دانید . هرکس را که مناسب بینید انرا نصب نمایید . عمر کفت من درین کار نعمان بن مقرن را مناسب می بینم . دیکران هم درایت وکفایتشرا تصدیق نموده کفتند آری اهلست . دران اثنا نعمان بایك فرقهٔ عسکر کوفه شهر جندیشاپور وسوس را فتح کرده بودکه خلیفه از خدمت جدیدش خبر فرستاده فرمودکه لشکر را درموقع ماه فراهم ارد . نعمان دلاوران اسلام را از اطراف واکناف فراهم اورده فراخور امرخلیفه بجانب ماه بشتافت . وعشیرت الراودکه از دیکران به محاربه مشتاق تر بود ازهرکس زودتررسیده ودراندك

زمان لشکر اسلام درموقع ماه اجتماع • ونعمان هم ایشان را مرتب ومنتظم ساخته بجانب نهاوند عزیمت نمودند • سپهسالار ایران فیروزان نام نیز لشکر خودرا مانندسدآهنین بسته وهردو لشکر روی بهم آورده مدت دوروز درمیدان کار زار ثبات ورزیده پیکاری خونخوار نمودند • روز سوم لشکر ایران درون قلعه پنهان شده ازترس جان بیرون نیامدند • چون چند روز حال برین منوال مرور نمود • وبر اوردن شان بمیدان امتحان دشوار شده بود • پس نعمان سالار فرقهٔ سواران اسلام یعنی قهرمان قعقاع راحاضر کردانیده برای براوردن لشکر ایران بهرحیلتی که باشد باهم مشورت کردند • بعدازان از یکطرف قعقاع سواران خودرا مرتب ساخته نزدیك نهاوند رسید • وازطرف دیکر نعمان پیادکان را درکمین نهاده منتظر کار کردید • نخستین قعقاع روبروی استحکام نهاوند بعضی حرکات جعلی نموده غیرت ایرانیانرا جنبان بحرکت اورد که یکبار لشکر ایران باستعداد تمام ازاستحکام برامده صف مصاف رابیار استند • وبعضی الات آهنین راکه بصورت خار بشت ساخته بودند • وبزبان عربی انرا (حسك) میکویند • درمیان استحکام ومیدان رزم دلاوران بینداختند • تا مبارزان ایران درعرصهٔ کارزار ثبات وقرار ورزیده فرارنکنند قعقاع نامدار چند بار درمیدان کیرودار درآمده وخود راشکست جعلی داده واتش غیرت دشمنانرا تیزترکردانیده آهسته آهسته خود راپس می کشید که ایرانیان بامید نصرت بشوق تمام درپی سواران اسلام افتاده وازاستحکام خیلی مباعدت ورزیده نعره زنان می رفتند که یکبار سواران قعقاع قهرمان مانندتندر اتش فشان باز کردیده •

و پیادکان نعمان هم ازکین بدرجسته جنکاوران طرفین پای ثباترا درمیدان کارزار برقرار نهاده چنان پیکار خونخوار نمودندکه سردار لشکر اسلام نعمان بزخم تیرجان ستان عازم دار جنان کردید • و برادرش وجود خون الود شرا ازچسم عسکر اسلام نهان داست • تاباعث فتور جنکاوران نکردد • چون نعمان قبل از در آمدن درمیدان حرب کفته بودکه آکرمن شهیدشوم دران صورت بجای من حذیفه را امیر جیس باید کرد • واکران هم شهید کردد فلان داترا و بعدازان هم فلان والحاصل نام هعت ذاترا پیاپی بیان کرده وهعتم نیز معیره بود • پس رایت سعادترا حذیفه برداشته درمیدان درامد • واز وقت بیشین تاتاریکیٔ سب محاربهٔ شدید ممتد کشته بعدازان لشکر ایران بکلی پریشان شده رو بکریز نهادند • و بسیاری شان برجنکالهای اهنین افتاده هلاك شدند • وکسانیکه ازجنکالها رهایی یافته بودند درخندقها سرنکون کشته رخت حیاترا بعرصهٔ ممات بردند • وازانانکه درمیدان حرب کشته شده بودند • دوچند بیشتر درجنکالهای آهن وخندقهای عمیق وپهن افتاده نابود کشتند • درتاریخ روزکار محرر ستکه درین کارزار ازلشکر ایران ویاوران شان ازصد هزار نفر بیشتر قبای مرك در بر کردند

چون خبر این فتح سدید بواسطهٔ برید بمدینه رسید • خلیفه از شهادت نعمان محزون شده ازچسم حقایق بین سرشك غم والمرا مانند قطرات ابربهار نثار ساخت • لشکر اسلام انقدر اموال فروان درین کارزار اغتنام کرده بودندکه بعداز براوردن خمس بهر سسوار مبلغ شش هزار و بهپیاده نیز دوهزار درهم حصه افتاد

رئیس معبد سدنه مو بدان بعض جواهر گرانبها راکه دریك اتشکدهٔ ایران محفوظ بود همراه گرفته ووسیلهٔ امان خود ساخته بامیر الجیش اسلام حذیفه برده تسلیم نمود . عسکر اسلام جواهر مذکور را بطریق هدیه باخمس مال غنایم همراه السائب بن الاقرع که کاتب تقسیم مال غنائم بود ببیت المال فرستادند . مگر خلیفه خمس غنایم را ببیت المال وضع نموده جواهر مذکوررا واپس فرستادتا حاصل قیمت ازانیز درمیان خود تقسیم نمایند . ولشکر اسلام ازرا بدوملیون درهم فروخته تقسیم کردند . میگویند خریدارش نیز بمبلغ چهار ملیون درهم فروخته دوملیون درهم دیگر هم ازان سودمند شده است .

بعداز فتح نهاوند شیرازهٔ دفتر حکومت ایران ازهم گسسته وحال ایرانیان هم برهم خورده نتوانستندکه بار دیگرهم قشونی بزرك مرتب سازند . اسلام فتح نهاوندرافتح الفتوح نام نهادند . چون قوت ایران برای مقاومت اسلام نماند . دلاوران اسلام فراخور امر خلیفه فرقه فرقه شده وهرفرقه همراه امیری باستیلای ممالك ایران مشغول گشتند

(فتح دینور وصیره وسیروان)

ابوموسی ازنهاوند بجانب دینور عزیمت ومدت پنج روز محاصره وبشرط دادن جزیه بااهل آنجا صلح نموده روی بسوی سیروان نهاد . باایشان هم مانند شرایط صلح اهل دینور اشتی کرده والسائب بن الاقرعرا بسوی صیمره فرستاد . ساکنان انجانیز مانند دیگران در دائرهٔ صلح وصلاح درامدند

(فتح همدان وماهین وبعضی جاهای دیگر)

چون لشکر ایران درنهاوند وجاهای دیگر شکست خورده ازانجا

بهمدان اوردند • نعیم بن مقرن و بهادر قعقاع نیز عنان عزیمترا بسوی همدان کردانیدند • ومحافظ همدان خشر شنوم نام ازمقاومت اسلام عجز خودرا اظهار کرده ازسر داران اسلام امان خواست • ساکنان ماهین نیز براثرش اقتفا وازحذیفه امان را استدعا نموده بزلال عدالت اسلام تازه وخندان شدند • چون خبر آسایش ایشان باطرف واکناف منتشر کشت دیکران هم از امرا وملوك ان نواحی امان خواسته واستدعای ایشان هم بنهج شرع شریف بموقف قبول رسیده درسایهٔ صلح وصلاح آرام یافتند • وکسانیکه بجوانب واطراف متفرق شده بودند باز کشته بامن وامان بکار و بارخود مشغول شدند

(فتح کرمان واصفهان)

چون از اصحاب کرام پیغمبر علیه السلام عبدالله بن عتبان بادلاوران اسلام بفتح جی و یااصفهان توجه نمود • در ابتدای امر کلانتر اصفهان الغا ذوسفان نام مخالفت ورزیده واخر الامر بضرب شمشیر دلاوان اسلام تاب نیاورده دهان نیاز راباز کرد وکفت اکر درهنکام عودت ساکنان نواحی مفتوحه که از وطن خودبدر رفته اند اراضی واملاك شان بدیشان تسلیم شود همکنان ماجزیه راقبول خواهیم کرد عبدالله رضی الله تعالی عنه التماسش را قبول وفراخور فرمان امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه السائبرا محافظ اصفهان نصب کرده بتاریخ بیست ودوم سنهٔ هجرت سنیه بجانب کرمان متوجه شده ونزدیك کرمان همراه سهیل بن عدی ملاقات کرده بتاریخ بیست وسوم سنهٔ هجریه کرمانرا بضرب شمشیر مسخر کردانیدند

(فتوحات ووقایع تاریخ بیست ودوم سنهٔ هجرت سنیه)

وجه سالف البیان چون نعیم بن مقرن وقعقاع همدانرا فتح کردند . اکرچه ساکنان همدان در اندك زمان بازعهد راشکسته باشند . امانعیم همدانرا باملحقاتش بازبطریق صلح وصلاح استرداد وکار ساکنان انجا بباج وخراج مربوط ساخته اهل ازربایجان ودیلمرا نیز برای تبعیت دعوت نمود . ایشان دعوتشرا رد کردند . واسفندیار یعنی برادران رستم که درجنك قادسیه بقتل رسیده بود بااهل ازربایجان وزبینی نام امیر نیز بااهل ری بجهت مقابلهٔ نعیم درمحل واجرود نام لشکرر افراهم اوردند . چون نعیم ازافکار شان خبردار کشت درهمدان یزیدبن قیس‌را بجای خودوکیل کذاشته بجنك ایرانیان عزیمت نمود . وتقابل فریقین‌در واجرود واقع وایرانیان باز منهزم و پریشان کشته ووالیٔ کوفه مغیره نیز (برأ) بن عاز برابرای تسخیر قزوین معین کرده بسوی ابهر رفت . و درانجاهم بعداز محاربهٔ خورد ایرانیان امان خواستند . وایشانرا امان داده بجانب قزوین عزیمت نمود . اهل قزوین هم ازامداد دیلمیان نا امید شده در دائرهٔ اشتی درآمدند . بعدازان بجانب دیلم رفته ودیلمیانرا کوشمالی بواجبی داده وکارایشانرا بجزیه مربوط وبلاد کیلان وطیلسان‌را پامال وزنجانرا نیز بضرب شمشیر تسخیر نمود . (برأ) هنوز بفتح دیلم مشغول بودکه نعیم ازواجرود بسوی (ری) عزیمت فرموده . وحاکم ری سیاوش ازاهل دنباوند وطبرستان وقومس وکرکان امداد خواسته وایشان هم بتصورانکه پیش سیلاب رجعت سدسدید میتوانند شد بسیاوش یاری نموده . ومحاربه بدامن کوه ری

واقع شده دلاوران اسلام باز مظفر ومنصور وایرانیان مغلوب ومقهور و بدلالت زبینی نام امیر که باسلام میلی تمام داشت بلدهٔ ری مفتوح شده و بسیاری اموال باغتنام رسیده وخمس مال‌را ببیت المال ارسال واداره‌ٔ ولایت ری بزبینی تفویض ومملکت قدیم ایشانرا تخریب و برای بنای بلدهٔ دیکرکه اوراری میکویند زبینی را معین کردند
نعیم بن مقرن بعداز تنظیم کار ولایت ری وتأمین اهل‌مملکت بجهت فتح قومس وکرکان وطبرستان عزیمت وبامر خلیفه برادر خود سویدبن مقرنرا همراه دیکر امراکه جناب خلیفه نام ایشانرا بیان کرده بود بفتح قومس ارسال نمود
چون‌سوید بقومس‌واصل کردید اهل‌انجاو دیکر طوائف فرس‌که بطبرستان التجا آورده بودند راغب صلح کشتند ۰ سوید هم آرزوی ایشانرا بشرط تأدیهٔ جریه قبول و بعدازان ازقومس بجانب کرکان توجه نموده وبخان کرکان که زرنان نام داشت مکتوبی فرستاده برای تبعیت واطاعت دعوت نمودزرنان چنان نوشت‌که اکراداره‌ٔ مملکت‌را بمن سپاریدو دروقت معین کردن جزیه‌هم‌بتسکین هیجان مخالفان اهل کرکان مرا بالشکر امداد نماید تبعیترا قبول‌خواهم کرد ۰ سوید‌التماسترا قبول کرده‌وزرنان‌هم بمعسکر اسلام امده باهم ببسطام رفتند ۰ ولشکررا تعبیه کرده بجز لشکریان زرنان‌که بجهت‌مطیع کردانیدن اهل‌ایران سعی‌فراوان میکردند کار دیکران‌را بباج وخراج مربوط ساختند ۰ درین سال عمرو بن‌العاصی نیزاز بلادغربیه برآمده و بمکان‌برقه‌نام واصل شده ازقوم بربر باطائفهٔ لوانه‌که ازقدیم الایام بدان طرف مسکن

داشتند • بشرط دادن سیزده هزار دینار جزیه درهر سال مصالحه نمود • وازانجا بطرابلس رفته ومدت یك ماه آنرا محاصره کرده وبعد ازان ازطرف کنار دریا راهی یافته ناکهان بشهر در آمدند • بعضی ساکنان انجا بر کشتیها که نزدیك کنار دریا لنکر انداز بودند سبکبار سوار شده فرار نمودند • ولشکر اسلام شهررا تسخیر وراه قلعه سبره نام را نیز که ازمدتی درمحاصره بود یافته درون درآمدند • چون ازفتح طرابلس وسبره استیلای ممالك غربیه آسان کشت حکومت رومیان دراندك زمان ازطرف غرب یعنی افریقا زائل وشمس اقبال دولت جهانکیر ایشان بسمت افول مائل کردید • سنت الله فی عباده

(فتح آزربایجان وشهرزور وضامغان)

ازطرف اسلام برای استیلای آزربایجان از امرای اسلام بکیر نام بن عبدالله معین شده • وازطرف ایرانیان فرزند فرخزاد که درکارزار ماه‌رود فرار نموده بود واسفندیار یعنی برادر رستم که درنبرد قادسیه بقتل رسیده بود بسیاری او باش واشرار را فراهم آورده ودر کوهها بمقابله ومقاتلهٔ بکیر بن عبدالله مهیا شده • اما بحملهٔ شیران اسلام تاب نبرد نیاورده لشکرش مغلوب ودلکیروخودش نیز بدست غازیان اسلام اسیر کردید • وبشکرانهٔ سلامت فتح نواحیٔ آزربایجان را بطریق صلح تعهد نمود • بکیر آرزویش را قبول کرده ودراندك فرصت بجز اهل قلاع منیعه کافهٔ دهقانان ولایت آزربایجان بقبول تأدیهٔ جزیه امان خواستند • چون فتح قلاع بامداد محتاج بود پس خلیفه بنعیم تحریر نمودکه بعدازفتح شهرری سماك بن خرشنه را بامقداری عسکر برای امداد بکیر ارسال نماید • سماك بن خرشنه فراخور

امر خلیفه بامداد بکیر رسیده آن قلاع راکه رو بروی خودداشتند فتح نمودند • عتبه نیزازان معاقل که بجانب خود داشت بعضی رابی جنك و پیکار و بعضی‌را بضرب شمشیر آندار کشاد • اکرچه درآن‌اثنا بهرام بن‌فرخزاد بامقداری عسکر بعتبه تعرض نموده بود ولیکن دراندك زمان آن‌هم پریشان شده کافهٔ قرا وقلاع ولایت‌ازر بایجان درقبضهٔ تصرف اسلام درامدند • وعتبه بن‌فرقد سماك‌را بدان اطراف که بکیر فتح کرده بود عامل ساخته و بعدازان شهر زور وضامغانرا فتح وطائفهٔ اکرادرا که بمقابله ومقاتله‌اش مهیا شده‌بودند استیصال ومژدهٔ فتح تمامیٔ خطهٔ ازر بایجان باخمس غنایم همراه بکیر بجانب‌خلیفه ارسال‌نمودند • عمر رضی‌الله تعالی عنه بوصول‌خبر فتح عتبه راباآزر بایجان وهرثمه بن‌عرفجه‌را بموصل والی ساخت

(فتح موقان وغزا نمودن اسلام بااقوام ترکستان)

سراقه بعداز تسخیر نمودن در بند تفلیس باستیلای کوهستان که ارمنستانرا احاطه مینمایندمباشرت و بکیررا بفتح موقان وحبیب بن سلمه‌را بتسخیر تفلیس وحذیفه بن‌الیمان‌را بکوهستان لان وسلمان بن‌ربیعه‌را بضبط دیکر جهات معین کرده بأمیرالمؤمنین خبر فرستاد • چون ازسبب مواقع منیعه واراضیٔ وسیعه قوهٔ عسکریهٔ اسلام کافی نبود پس‌تنها بکیر موقانرا تسخیر نموده نتیجهٔ مأموریت دیکران ازقوه بفعل نینجامید • عبدالرحمن بن‌ربیعه بامر خلیفه ازدر بند تجاوز نموده وازاقوام ترکان قبیلهٔ بلنجررا پایمال وازانجا بقدردویست فرسنك درون درآمده و باغنائم فراوان باز بدر بند عودت وتازمان خلافت عثمان بن‌عفان بااقوام ترکستان غزا وترکان هم بجان آمده آخرالامر بایکدیکر اتحاد وقوت خودرا

مزداد ساخته بشدت تمام حمله های فراوان آورده عبدالرحمن را شهید کردند . بعدازان رایت اسلام را برادرش سلمان برداشته بادیگر امیران اسلام ازراه گیلان بگرگان رسیده قرار گرفت

(فتح خراسان)

بروجه سالف البیان درمیان اسلام وایرانیان جنگهای فراوان واقع وقشونهای ایران پراگنده و پریشان وشاه ایشان یزدجرد نیز از یکمکان بمکان دیگر گریزان گشته . واقوام فرس را بجنگ و پیکار اسلام تشویق و بعضی کسان را ازراه سعادت رفیق صلح وصلاح تفریق نمود وازنقض عهد بعضی ایرانیان اصحاب کرام نیز همراه خلیفهٔ پیغمبر علیه السلام انجمن مشورت راعقد کرده . بمحو وازالهٔ حکومت ایران قرار قطعی دادند . و بعدازان عساکر اسلام باطراف واکناف ایران بحمله آوردن آغاز نمودند . چنانچه هریکی ازامرای اسلام درفش سعادت فرجام را بردوش گرفته برای تسخیر بلدهٔ روان شده بود . احنف بن قیس نیز که بجانب خراسان یافت شده بودهرات را بضرب تیغ وتبر مسخر وصهار نام امیررا محافظ انجا مقرر ومطرف بن عبدالله را بفتح نشاپور وحرث بن حسان را بتسخیر سرخس مأمور وخودش نیز بحرکت آمده ومروشاه جهان را کشاده حارثه بن نعمان را نگهبان مروشاه جهان ساخته بجانب مروالرود عزیمت می نمود که جنود کوفه هم بامدادش رسیده ومروالرود را نیز زود گرفته بجانب اقوام مختلفه که شاه ایران برحدود ترکستان دربلخ فراهم اورده بود اسپان خوش خرام را تیز عنان ساخته بسان فیل دمان درمیدان درامده وشاه ایران بحملهٔ دلاوران اسلام تاب نیاورده ماندوزیر بی تدبیر ازاسپ خیال فاسد بردومات پیاده

شده رخ همت برتافت • وازنهر جیحون کذشته اقنان وخیزان
بجانب ترکستان بشتافت • بلاد طخارستان ونشاپور وخراسان هم
درقبضهٔ تصرف اسلام درامد • بعدازان احنف بن قیس باطراف
واکناف عاملان صاحب انصاف نصب نموده وبجانب مروالروذباز
کشته فتوحات ان نواحی را یکان یکان بخلیفهٔ زمان بنوشت • چون
دلاوران اسلام بروجه آتی البیان ازطرف بحرین نیز باقلیم فارس تجاوز
نموده نائل فتح وظفر شده بودند • پس عمر رضی الله تعالی عنه
بواسطهٔ منادی اهل مدینه را بمسجد رسول الله فراهم اورده مکتوب را
بخواند • وفتوحات عظیمه را ازسرتاپایان و برمنبر رامده جواهر کلام را
بدین وجه افشاندکه • ای ناس امروز بدست دولت فرس درملك
ایران بقدر یك کزهم اززمین نمانده است • ومابدان فتوحات که
جناب یزدان بواسطهٔ پیغمبر خود محمد علیه السلام مارا وعدفرموده
بوذ نائل شده هستیم • تاکه ما بامر خدا وسنت رسول الله اقتدا
واتباع می نمایم البته اینحال سعادتمآل هم پایدار خواهد ماند •
اما اکر اخلاق را تبدیل نمایدهراینه ملك تماهم بدست امم دیکر خواهد
افتاد • پس موادمذکور را بخوبی اندیشیده فراخوران عمل نماید •
بعد ازان بمضمون حکمت مشحون آیهٔ کریمه (ان الله لایغیر
مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم) مسامع حضار را مشنف و بمفهوم
خطاب ربانی قلب مؤمنانرا منور وملطف کردانید • و باحنف
بن قیس خبرفرستادکه ازنهر هرکز تجاوز نباید نمود • اکرچه قبل
ازان شاه ایران بمروالرودورودیافته سفیران خودرا بطلب امدادبجانب
ملك صغد وقدرخان ترکستان وخاقان چین فرستاده بوداماخاقان چین

بعـداز تحقیق احوال مسلین انجام وخیم شـاه کوته بین رابدور بین یقین دیده سفیران یزد جردرا برای صلح نمودن باسلام اندر زهای فراوان داده واپس فرستاد • مکر حان ترکستان واهل فرغان و حکمران صعد بعدازانکه شاه درجنك بلخ تباشده ازدر یا کذشـته بود بازدحام تمام مانند مور وملخ ببلخ رسیدند • دلاوران اسلام نیز احنف را که بجـانب مرو الرود عزیمت فرموده بود زود ازکاهیٔ حال اکاهی دادند • لاجرم احنف بابیست هزار نفر عسـکر بسوی بلخ رفته بدامن کوه قرار کرفت • و عسـکر طرفین در استحکامها درآمده و برای مبارزه حاضر شده وسه نفر ترك که درشجاعت و بصـالت مشهور ترین ترکان بودند بمبـارزهٔ احنف بمیدان اقران پو یان و با شمشیر بران احنف یکان یکان بجـانب بیابان عدم روان • واحنف نیز بسوی معسکر خود خرامان کشت • خاقان ترکسـتـان اینحـال دهشت اشتمـال را ازفال شئامت مأل پنداشته و یزد جرد را تنهـا کذاشته شباشب بالشکر خودازنهر کذشته دنبال کار خود کرفت • یزد جرد هم بانفـایس امتاع وآلات مرصع و اشیای کرانبهاونقود موجود و جواهر نامعدودکه ازایران باخود اورده بود مانـند دود زود از نهر کذشتن آرزو مینمـودکه ارکان دولت واعیـان مملکت نتیجهٔ صالح مصـالحه‌را بااسلام تفسیر و بد اخلاقی وتلخ مذاقی ترکان رایکان یکان تقریر نمودند • چون شـاه ایران سخن ایشانرا بسمع قبول نرسـانید ایشان هم بخشم تمـام خزاین واموالشرا بقهر وجبر از دستش درر بودندو یزد جرد ازکنـار جو یبار باافکار دلفکار سبکبار کذشته درجایی که‌خان ترکان آرامکاهش نشـان داده بودبار اقامت انداخته تاخلافت عثمان بن عفان در ترکستان اسکان نمود •

و بزرکان ایران‌که ازوی روکردان شده بودند بااحنف طرح مصالحه انداخته وجزیه راقبول کرده اموال واشیاکه ازدست شاه یعنی یزد جرد ر بوده بودند باحنف تسلیم نمودند • بعد ازان احنف اندکی دربلخ آرام واموال غنایم راتقسیم وعسکر کوفه رادرجاهای مناسب تعبیه و تنظیم ساخته بجانب مروالرود عودت نمود • چون امرای اسلام باستیلای ایران قرار داده بدیار فارس تجاوز نمودند • لشکر ایران نیز بمقاومت ایشان فراهم آمده بجهت حرب تدافعی جابجا بر پا شدند • چنانچه ازامرای اسلام مجاشع بن مسعود بجانب شاپور وارد شیر خره میرفت‌که ناکهان لشکر ایران بروی حمله اورده ودراندك زمان بازشکست خورده (توح) راپناه خود ساختند • وعسکر اسلام توج رادیکر بار بضرب تیغ آبدار کشاده جنکاوران ایرانرا کوشمالیٔ خوب دادند • وساکنان ان نواحی بازجزیه راقبول ودرحصن حصین صلح وصلاح دخول نمودند (قبل ازین درمحاربهٔ موقع طاوس علاءالحضرمی توج را فتح کرده بود)

ازسرداران اسلام عثمان بن العاصی هم بفتح اصطخر مقرر شده ودرمکان جور نام یك فرقهٔ لشکر ایرانرا در بدر ساخته و بعد ازان اصطخر راکشاده وازانجا بکازرون ونو بندجان رفته انهارانیز زیر وزبرنمود • وابوموسی بامدادش رسیده شیراز وارجان راهردو باهم کشاده باج و خراج ان نواحی را نیز مقرر کردند • بعدازان عثمان بسوی جنابه روان و درمکان جهرم لشکر ایرانرا پریشان کرده جهرم رانیز فتح نمود • ازسرداران اسلام ساریه بن زنیم نام بجانب بساودارابکرده رفته ومحاصرهٔ انجارا بهم رسانید •

اهل ایران ازطائفهٔ کردان امداد خواسته • وایشان هم بازحام تمام رسیده درصحرا محاربهٔ شدید کردند • بحد تواتر رسیده است که درانروز خلیفهٔ رسول الله عمر رضی الله تعالی عنه درمسجد شریف برمنبر برآمده خطبه میخواند که قلت شمار دلاوران اسلام وکثرت ووفرت دشمنان وموقع دشوار وکارزار خونخوار برآت قلب همایونش عکس پذیر کشته ازسیاق خطابت بدر رفت وکفت (یاساریة الجبل الجبل) میکویند صوت مبارکش بسمع ساریه واصل کشته زود خود رابدامن کوه کشید • و بعد ازتبدیل مکان لشکر اسلام باز بر دشمان دست یافته مال فراوان اغتنام • ودرمیان ان درجی پراز جواهر کرانبها یافته بطریق هدیه باخمس مال بیت المال ارسال نمودند • خلیفه انرا برای تقسیم کردن درمیان جنکاوران اسلام باز فرستاد • سهیل بن عدی نیز بفتح کرمان رفته وعبدالله بن عبدالله بن عتبان بادلاوران اسلام که همراه داشت بامدادش شتافته ودراثنای راه بیکفرقهٔ بزرك لشکر ایران دوچار شده ودروادئ انجا کارزاریٔ شدید بوقوع امده ولسکر اسلام غالب شده وسرراه ها کرفته وکریزندکان ایرانیان راه نجات نیافته بسیاریٔ شان درورطهٔ هلاك کمنام شدند • ونسیر بن عمرو نیز برای استیلای جیرفت می رفت که دراثنای راه محافظ کرمارایافته وکار شرا اتمام ساخته بجیرفت درامد • اکرچه بعض مؤرخین میکویند فاتح کرمان عبدالله بن بدیل است اما این اختلاف تنها ازالتباس اسم بظهور امده است • وعاصم بن عمرو هم بفتح سجستان که ازولایت خراسان فراختر بوده وساکنانش دراکثر اوقات باطوائف ترکستان جنك میکردند رفته ودر اراضی سفلای ان نواحی باسر بازان ایران جنکیده • وایرانیان

پشت خودرا بر گردانیده در استحکام زرنج باهزار مشقت ورنج در امدند • ودلاوران اسلام انراهم محاصره نموده عاقبت الامر بشرط دادن خراج مصالحه کردند • الحکم بن عمر والتغلبی بسمت مکران رفته واز امرای اسلام عبدالله بن عبدالله وشهاب بن مخارق وسهیل بن عدی بامدادش رسیده واهل سندهم بمکرانیان امداد رسانیده محاربهٔ عظیم بوقوع امد • درین بازار کیروداربیز لشکر اسلام مظفر ومنصور کشته دشمنانرا تاکنار نهر دور ومهجور ساخته وازانجا بمکران امده خبر فتح را بخلیفه اشعار وچندروز درمکران اقامت‌را اختیار کردند •

چون درهنکام محاربهٔ اسلام باایرانیان عمررضی الله تعالی عنه بابوموسی خبر فرستاده بودکه درحین اقتضا تانهایت حدود بصره رفته جنکاوران اسلامرا امداد نماید • بنابرین ابوموسی بامقدار کافی ازعسکر بجانب بیروز توجه وبااهل اهوازکه بسیاری ایشان ازطائفهٔ اکراد بوده درمیان نهر تیری ومنادر فراهم امده بودند دوچار وازطرفین مهاجمه های بسیار ومقاتلهٔ خونخوار بظهور امده هرچند درین جهاد سردار مهاجرین بنام زیاد شهید کردیده بود • بااین همه دلاوران اسلام فراخور عادت مألوف بنصرت الهیه تکیه زده ودرمیدان جهاد صبر وثبات ورزیده چنان حمله های غضنفرانه آوردندکه دشمنان اسلام از بیم جان افتان وخیزان دربعضی مواقع مستحکم رسیده متحصن شدند • چون ابوموسی دیدکه اکنون مجال دشمنان ازحمله واقتحام بکلی منقطع کشت برادر خود ربیع بن زیادرا برای استیصال کردان‌که دراستحکام بودند معین وخودش برای امداد آن‌فرقهٔ اسلام که دران هنکام بجهت فتح

اصفهان میرفتند عزیمت و بعداز فتح اصفهان بجانب بصره عودت نمود • برادرش ربیع نیز استحکام بیروز راکشاده وکار اکرادرا بجزیه قرار داده روی عزیمت بسوی بصره نهاد • وخمس مال غنایم را بامژدهٔ فتح خداداد بمدینه فرستادند • درین اثنا ضبه بن محض ازروی عرض درحق ابوموسی بعض خطا هارا بافترا نسبت داده پیش خلیفه شکایت برد • خلیفه نیز ابوموسی رابمدینه خوانده و بعداز تدقیق وتحقیق افترای ضبه رایقین دانسته ابوموسی را باز برمنصب قدیم خود مقیم کردانیدچون ازمواد شکایات مذکور یکی آن بودکه کویا ابوموسی زیاد بن ابی سفیان را بلااستحقاق درمصالح حکومت استخدام مینماید • خلیفه زیادر انیز طلبیده واهلیت وکفایتشرا بمیزان انصاف سنجیده و قابلیت واستعداد شرابچشم حقایق بین مشاهده فرموده ازاهم بمأموریت خودباز فرستاد • وکذب وافترای ضبه رابین الناس اشتهار داد •

مقالهٔ حزن کلالهٔ شهادت عمر رضی الله
تعالی عنه وصورت جریان شوری
وخلافت عثمان بن
عفان رضی الله
تعالی عنه

مغیره بن شعبه ازنصر انیان ایران بنام ابولؤلؤ غلامی ازاد کرده بود که هرروز مبلغ دودرهم خراج میداد • روزی ان نابکار در بازار بعمر رضی الله تعالی عنه دوچارشده از دادن مبلغ دودرهم در یك روز شکایت نمود • عمراز و برسیدکه پیشهٔ توچیست • کفت اهنکری ونجاری ونقاشی • عمر کفت بنسبت اینقدر صنعت خراج توچندان بسیار نیست • وشنیده ام که ساختن آسیای هوا نیز می

دانی • ایامیخواهی‌که برای‌من‌هم اسیابی بسازی • کفت برای تو اسیابی بسازم‌که ازشرق تاغرب همکنان پسند نمایند • حضرت عمر بعداز رفتن ابولولو بنزدیکان خود کفت این غلام‌مرا تهدیدمی نماید • روز دیکر بوقت نماز بامداد ناکهان ابولولو بایك خنجر دورو بمسجد درامده امیرالمؤمنین‌را ازشش جاز خمدار کردانیده • کلیب ابن ابی بکیررا نیز بقتل رسانید • بقول ابن‌اثیر باکلیب ابن ابی بکیر چند نفر دیکر راهم قتل کرده است • عمر رضی الله تعالی عنه ازتأثیر زخمها بیتاب شده درمسجد بخوابید • وعبدالرحمن بن‌عوف راپیشوای نمازکر دانید • و بعداز نماز بخانه رسیده‌ازتاثیر آن یك زخم جان شکارکه بزیر نافش کارکر وازدیکر زخمها عمیق‌تر بود • امیداز زندکانی بریده برای استخلاف یکی ازاصحاب رسول الله که احق والیق وافضل واکمل باشد تأمل نمود وکفت اکر ابوعبیده زندمی بود خلافت‌را بدو وصیت می کردم • بعدازان عبدالرحمن بن عوف‌را خواند وکفت می خواهی‌که خلافت‌را بتو بکذارم • عبد الرحمن کفت ایابرای قبول خلافت بمن پندمی دهی • کفت‌نه • کفت‌دران‌صورت‌والله‌من‌هم‌خلافت‌راقبول‌نمیکنم • عمر کفت (فهبنی صمتاً حتی اعهد الی نفر الذین توفی رسول الله صلی‌الله علیه وسلم‌وهوعنهم راض) معنیش انکه پس چنان پندارکه کو یا من این سخن‌را بتونکفته ام تابیکی ازانانکه پیغمبر علیه‌السلام تاوفات ازا ایشان خوشنود بود عهد نمایم • بعد ازان علی وعثمان وزبیر وسعدرا خوانده وعبدالرحمن رانیز از زمرهٔ ایشان شمرد وکفت بایدکه‌سه روز منتظر طلحه باشید اکر بیاید بدوسپارید • واکر نیایددران حال برای خلافت ازمیان خودیکی‌را انتخاب نماید

خلیفه رانیز بایدکه بنام خدا سوکند خورده تعهد نماید تا خویشا وندان خودرا بر بندکان خدا بارنکرداند • ودرحق نیکوکاران انصارکه مهاجرین اسلام‌را جای داده یاری کرده اند احسان • و بدکاران ایشان رانیز عفوومرحمت وصدقه های قوم‌عربراکه ماده ومایهٔ اسلام هستند بانفاق مساکین وفقرا صرف • وعهدومیثا قهای رسول‌الله علیه‌السلام رانیز نکه داشته وفانماید • بعدازان روی بسوی اسمان کردو کفت خدا یامی‌دانی‌که برای اعلای شان اسلام ومحافظهٔ بندکان ناتوان ومصالح مملکت مبالغهٔ تمام نموده‌ام • وکسیکه بعدازمن خلیفه خواهدشدانرانیز درامن وآرام کذاشته‌ام • بعدازان اباطلحة الانصاری را فرمودکه همکی ایشانرا یعنی ان ذوات راکه برای شوری انتخاب شده اند درحجرهٔ بکذار • وخودت نیز بردر استاده باش‌که تاقرارادادن شان درمیان خود کسی دیکر درانجاندراید • بعدازان از فرزند خود عبدالله پرسیدکه مراکه کشته است • کفت غلام مغیره ابولولو • عمر کفت منت خداراکه قاتل من شخصیست‌که یکبار هم بخداسجده نکرده است • بعدازان برای دفن شدن خود نزد رسول الله وابو بکر ازعایشه اجازت خواست • ایشان هم قبول کردند • بعدازان بفرزند خود عبدالله کفت بایدکه تونیز درشوری حاضر باش‌که اکر رای اهل شوری بیکطرف بسیار باشد تونیز بجانب کثرت میل نمای • واکر در رأی اختلاف نمایند دران صورت توحکم میشوی امادر امر خلافت داخل نیستی واکردر رأی شان مساوات حاصل شود دران صورت بطرفی‌که عبدالرحمن باشد تونیز همان طرف را اختیارکن تاکثرت حاصل شود • بعدازان مهاجرین وانصار را

بحضور خود قبول نمود • وعلی وعباس رضی الله تعالی عنهما بر بالین خلیفه نشسته وطبیب را طلبیده درمعالجه اش دقت نمودند • ونچارا محال دیده کفتند خلافت را وصیت نمای کفت وصیت کرده‌ام • بعد ازان ازدنیا اعراض نموده تانفس وابسین بذکرالله مشغول کردید مدت خلافت عمر رضی الله تعالی عنه ده سال وشش ماه بوده بتاریخ بیست وسوم سنهٔ هجرت سنیه به بیست وهفتم شهر ذی الحجه روز چهارشنبه روح مقدسش ازمحبس قفس بدن پرواز وبساحهٔ بی مساحهٔ عالم قدس ارتقا نمود • رضی الله تعالی عنه بعدازان ازاصحاب کرام ابوطلحة الانصاری ومقداد فراخور وصیت خلیفهٔ خلد مقام ان ذوات کرام راکه یکی از ایشان برای امر خلافت انتخاب میشد بیك روایت بخانهٔ مسور بن مخرمه وبروایت دیکر درخانهٔ عایشه رضی الله تعالی عنها فراهم اوردند • چون درامر انتخاب افکار امرا واصحاب متشعب شده درمدینهٔ منوره هیجان واضطراب رونمون شد • پس بعض اهل شوری برای رفع قیل وقال بعبدالرحمن بن عوف رجانمودند که خلافت را قبول نماید • اما ان ذات قبول نکرده امر خلافت درمیان علی بن ابی طالب وعثمان بن عفان متردد ماند • شب سوم عبد الرحمن باعلی وعثمان تانماز بامدادمانده وحرفهایکه درمیان خود مخفی رانده بودند بظهور نیامدند • چون بعداز نماز مهاجرین وانصار ودیکر امرای اسلام بمسجدشریف بازدحام تمام جمع شدند • عبدالرحمن بن عوف جماعت را کفت درین باب رای شماچیست • ازیشان هم بعضی کسان علی وبعضی عثمانرا خواسته قیل وقال را بدرجهٔ رسانیدندکه عبدالرحمن از حدوث فتنه اندیشیده علی را کفت ایا تو بکتاب الله وسنت

رسول الله ودرامر خلافت بسلوك شيخين يعنى ابو بكر و عمر اتباع
مى‌نمايى • على كفت بدرجهٔ علم ووسعتم اجتهاد خواهم كرد •
بعدازان عبدالرحمن بعينه ان كلام را بعثمان بن عفان بيان نمود •
عثمان كفت آرى قبول ميكنم • پس عبدالرحمن روى بسوى
آسمان كرده • دست عثمان را كرفت و كفت خدايا شاهد باش
كه اين‌بار امانت راكه بركردن خود داشتم بركردن عثمان مى‌نهم •
بعدازان كسانيكه درمسجد بودند ايشان هم بعثمان بيعت نمودند •
دران روز طلحه رضى‌الله تعالى عنه نيز ازسفر باز امده باخليفهٔ
جديد ملاقات كرد • عثمان بدو كفت اكرمى خواهى اكنون
هم خلافت راتومى كذارم • طلحه كفت مكر همكنان بتو بيعيت
نكرده اند • كفت آرى كرده‌اند • كفت من‌هم ازاجماع امت
جداشدن نمى خواهم • وزود دست عثمان را كرفته بيعت نمود•
اكرچه درين ماده شجرهٔ روايات شاخهاى بسيار دارد وهر فرقه
موافق افكار خود برشاخى قراركرفته باشد • وليكن درحقيقت
حال نتيجهٔ مأل وصحت مقال برهمان منوال است كه محرر كرديد •
اكر اهل انصاف تواريخ معتبره‌رابنظر امعان‌مطالعه نمايند •
اميد واثق بران داريمكه ايشان هم بى شك وشبهه انرا تصديق
خواهند كرد • من اين مقاله را ازتاريخ ابن اثير وابن خلدون
تلخيص كرده‌ام•و به كتابهاى تاريخ ديكر ائمهٔ اين‌فن نيز مراجعت
نموده ام

ازتواريخ ابن اثير وابن خلدون روايت آتى الذكر نيز بدين وجه
تلخيص ميشود كه بعد ازوفات عمررضى الله تعالى عنه روزى
عبدالرحمن بن ابو بكر براى ملاقات عبدالله ابن‌عمر ازخانهٔ خود

برامده می‌امدکه دراثنای راه قاتل خلیفه ابولؤلؤ راهمراه فیروزان وجفینه دیده (فیروزان وجفینه هر دواز نصرانیان حیره بودند ۰ چون فیروزان بدست اسلام اسیر شده بمدینه رسیده بود عمر رضی الله تعالی عنه کناهش را بخشیده و برای نفقه اش از بیت المال مبلغ دوهزاردرهم ماهیه معین ومحل اقامتش رانیز درمدینه مقرر کرده بود) وحال ایشان از دیدن عبدالرحمن پریشان شده بطرفی می‌رفتند که ازمیان ایشان یك خنجر دورو برزمین افتاد ۰ عبدالرحمن هرسه را قاتل خلیفه نداشته در هنکام ملاقات عبدالله بن عمر ازقضیهٔ مذکور اکاهی داد ۰ عبدالله نیز زودرفته وهرسه‌را باشمشیر بریده ازکار فارغ شده‌بودکه ناکهان سعدبن‌ابی‌وقاص رضی‌الله تعالی عنه رسیده‌وحال مذکوررا دیده کریبان‌عبدالله‌را کرفته پیش‌خلیفهٔ زمان یعنی عثمان بن عفان رضی‌الله تعالی عنه رسانید وکفت این‌مرد قاتلست ۰ باید که بقصاص خود برسد ۰ وعبدالله رادرزندان انداختند ۰ اکرچه علی کرم الله تعالی وجهه نیز آمده در باب قصاص عبدالله رأی خود را بیان‌نموده بودولیکن عمرو بن‌العاص پیش خلیفه امدوکفت دیروز عمر شهید شده وامروز هم فرزندش را قتل کردن روا نمی بینم عثمان رضی‌الله عنه کفت ولیٔ فیروزان و جفینه منم ودیت ایشان رانیز ازمال خود ببیت المال ادامی‌سازم ۰ وعبدالله را عفو نموده رهایی دادند ۰

آیا باعث تعجب نیست‌که ابولؤلؤ عمر رضی الله تعالی عنه رادرمسجد شریف درمیان مجمع اسلام شهید کرداند ۰ وحکومت اورا کرفته درزندان نینداازد ۰ وفرزند عمر عبدالله‌تنها بیك ظن‌وشبه هم اوراوهم رفیقانش فیروزان و جفینه را بقتل رساند ۰ و سعد بن ابی وقاص

نیز اورا ازتهمت قتل گرفته حبس نماید . وابولؤلؤ مطلق العنان درکوچه و بازار بگردد . فی الجمله درسیاقت این حکایت نقصان تمام دارد . هرچه باد اباد درمیان اسلام تنها بظن وشك قتل دوشخص نه انصاف بل ازنخستین اعتساف شمار می شود . باز درهمان تاریخ می نویسدکه عبدالله بن عمر بمجردگمان عبدالرحمن بن ابی بکر برخاسته رفیقان ابولؤلؤ فیروزان وجفینه را کشته است . وچون درحق ابولؤلو چیزی نمی نویسد . لاجرم ازسیاق اخبار چنان معلوم می شودکه هراینه حکومت درهنگام شهادت عمر رضی الله تعالی عنه ابولؤلو را گرفته درحبس انداخته است . درهنگام خلافت علی کرم الله تعالی وجهه عبدالله بن عمرنیز ازترس قصاص بجانب معاویه گریخته و درمحاربهٔ صفین مقتول شده است .

(صفت عمر رضی الله تعالی عنه)

حضرت عمر بلندبالا ومتناسب الاعضا وقوی هیکل وسرخ وسفید وسرش بی موو ریش مبارکش سفید . ودرکارزار سدیدورأیش سدید وعاقل وعادل ومهیب ولطیف ومتق وعفیف بود . درزمان خلافتش حکومت اسلامیه ازشرق تادروازهٔ آهنین وازجنوب تااصوان واز غرب تاطرابلس ممتد گشته . بیت المال هم بکثرت اموال مالامال وابوابش برروی مستحقان گسسته بال باز . وهرکس فراخور استحقاق مرفه الحال وفارغ البال بود . بااین همه برای خود بجز قوت لایموت و کفاف اهل و عیال چیزی دیگر نمی گرفت .

بوفات عمر رضی الله تعالی عنه ساکنان بعضی ولایت گردن بخود

از حملهٔ سخت پا آوردند • رومیان نیز رای استرداد مملکت که در دست اسلام افتاده بود • ساکنان بلدهٔ اسکندریه را بر انگیخته و بامداد شان سپهسالار روم بنام منویل بالشکر فراوان از قسطنطنیه بر کشتیها سوار شده و بکنار اسکندریه لنگر انداخته بجانب مصر رفتار نمود • اهل آذربایجان وارمنستان نیز سر از خط فرمان پیچیده درفش بغاوت را بردوش شقاوت برداشتند از جانب اناطولی هم سپاهیان رومیان بازدحام تمام در ممالک شام درآمدند • عمرو بن العاص بمقابلهٔ رومیان که بجانب مصر روان میشدند رفته همگنانرا پریشان وکریزندگانرا تااسکندریه بدوانیده درقلعه خزانید قلعه رانیز بضرب صمصام خون اشام کشاده باغیانرا استحکام دیوار حصار اسکندریه راباغبار ادبار یکسان کردانید • بتاریخ بیست وپنجم سنهٔ هجرت سنیه عثمان بن عفان سعد راازسبب وام که از بیت المال کرفته بود ازکوفه عزل • وبجایش ولید بن عقبه رانصب کرده بکو شمالی اهل آذربایجان وارمنستان که نقض عهد کرده بودند معین ساخته • وولید بایکفرقهٔ عسکر رو براه نهاده شرحبیل رابامقدمة الجیش پیش فرستاده دراندک زمان باغیان آذر بایجانرا پریشان ودیکر ساکنان آنجارا که دست نیاز بدامن امن وامان دراز کرده بودند باب عدالت سیراب کردانیده درارمنستان درآمد • وسلمان بن ربیعه را بادوازده هزار نفر جنکاور بقتال باغیان بدسکال ارسال نمود • درانجا نیز مخالفانرا مجال جدال نمانده رو بکریز نهادند • و دلاوران اسلام تاتفلیس وشیروان عاصیان نافهما راپریشان وبهمت بلند تاموقع دربند بعضی حصون ودیار را بضرب تیغ آبدار و بعضی رانیز بحسن تدبیر تسخیر کرده

بساط امن وامانرا بکسترانیدند • چون کارآن طرف باتمام رسید • ولیدعنان عزیمت را بسوی کوفه باز کردانید • وهنوز نو بموصل واصل شده بود که فرمان ذیشان حضرت عثمان وصول یافتد فراخور آن سلمان بن ربیعه را باهشت هزار نفر دلاور بجهت امداد والی شام معاویه بن ابی سفیان که برای مقابله ومقاتلهٔ لشکرجرار هشتاد هزارنفر رومی که ازطرف اناطولی بجانب سوریه میرفتند ازجناب خلیفه مددخواسته بود زود ارسال نمود • ربیعهٔ بعد از طی منازل وقطع مراحل بشام واصل وهمراه لشکر حبیب بن مسلم ملاقی شده مانند سیل عاجل در بوم روم بجانب اناطول داخل کشته رومیانرا پریشان وخانمان شان را ویران و قلاعرا از دست اهل فساد آزاد و بفتح خدا داد دل مومنانرا شاد کردانید • چون قبل آزان لشکر اسلام بطرف مغرب هم تاطرابلس غالب شده بودند بس وقت تسخیر بلاد غربیه نیز دررسیده بتاریخ بیست وپنجم هجرت سنیه عمرو بن العاصی ازمأموریت ولایت مصرمعزول و بجانب مدینه مجلوب وبجایش عبدالله بن ابی سرح هم بکارپردازی مصر وهم بفتح افریقا منصوب کردیده • وعقبه بن نافع بن عبدالقیس وعبدالله بن نافع بن الحرث راباده هزار نفر دلاور ازدو طرف درافریقا دراورد • مکراز سبب قلت عسکر پیك ظفر درچنین بلاد ظلمت آباد پیشتر رفتن مصلحت ندیده برای استمداد بجانب خلیفهٔ پاکنهاد خبر فرستاد • بمجرد وصول خبر مذکور درمدینهٔ منوره حضرت عثمان بن عفان همراه اصحاب کرام مشورت نموده و باتفاق آرا مقداری از عساکر هزبرآسا فراهم آورده و بعضی از اصحاب کرام وفرزندان شان چون ابن عباس

وابن جعفر وسبطین نجیبین یعنی امام حسن و حسین وابن عمروابن عمرو بن العاصی بالشکر مذکور بتاریخ بیست وششم هجرت سنیه مانند سحاب رحمت بمصر واز انجا بطرابلس واصل وازچند اطراف درافریقا داخل شده لشکر روم رامغلوب و بشهر سبیطله که مرکز امارت بودتقرب نمودند ۰ وکیل شهنشاه روم هرقل بنام جرجیر که والیٔ انولایت بود باصد و بیست هزار نفر درمکانی که دو مرحله ازسبیطله دور بود بعسکر اسلام تعرض نمود ۰ چند بار تلاقیٔ فریقین واقع شده وهنوز دلاوران طرفین پای تباترا محکم نهاده جنك میکردندکه ابن زبیر بایك فرقهٔ عسکر بعسکر اسلام رسیده ۰ وامرای اسلام زود فراهم آمده دربارهٔ حرکات و سکنات حرب مشورت نمودند ۰ وموافق تدبیر ابن زبیر عسکر را بدو فرقه تفریق و یك فرقه را بآرام نشانیده فرقهٔ دیکررا برای مانده کردانیدن لشکر دشمن بحرکت اورده مشغول کارزار ساختند ۰ چون آتش قتال باشتعال آمده طاقت رجال طرفین طاق کشت ۰ بس آن فرقهٔ که به آرام نشسته بود بیکبار مانند هزبران خونخوار برفتار امدند ۰ وعسکر روم که مانده شده بودند ۰ بمهاجمات لشکر اسلام تاب نیاورده منهزم و پریشان کردیدند ۰ ابن زبیر نیز جرجیررا بقتل رسانیده خیمه وخرکاه رومیانرا زیروزبر کردانید ۰ بقیة السیوف رومیان از پیش بهادران اسلام کریزان و بجانب سبیطله شتابان واز بیم جان افتان وخیزان درمیان استحکام داخل شدند ۰ عبدالله بن ابی سرح نیز لشکراسلام راتعبیه نموده وسبیطله را بضرب شمشیر کرفته ۰ بعدازان دلاوران اسلام درون افریقا درآمده یك فرقهٔ شان برقلعهٔ قفصه نام حمله اورده بکشادند ۰ فرقهٔ دیکر قلعهٔ آجم را چنان

محاصره کردند که قلعه بندیان امان خواسته تسلیم شدند • بعدازان همکی اهل افریقا آشتی خواه شده و بتأدیهٔ مبلغ دو بیم ملیون یعنی بیست و پنج لکه دینار در دائرهٔ صلح و صلاح درآمده آرام یافتند • عبدالله بن ابی سرح مدت یکسال و سه ماه در بلاد افریقا کردیده بمصر عودت نمود • حون این خبر بقسطنطنیه واصل کردید قسطنطین بن هرقل ازحرکات وسکنات اهل آفریقا خشمناک شده • بجهت تحصیل آنقدر مبلغ که باسلام داده بودند لشکر خودرا برکشتیها سوار و بجانب طنجه ارسال نمود • ساکنان آنجا املان رومیان را دور و مجبور کرده کفتند ماجرا بفرمان پادشاهی که مارا محافظه نمی تواند کرد امتثال نمایم • قسطنطین از حرکت چنین بی تمکین اهل مغرب زمین غمکین شده وعساکر فراوان مرتب ساخته باشش صد قطعهٔ کشتی بالنفس از راه بحر سفید بجانب اسکندریه متوجه کشت • وسی هزار نفر را برای مقاتلهٔ معاویه فرستاد • معاویه درموقع جلولا لشکر روم را برهم زده ودر استحکام خرابیده باپك فرقهٔ عسکر بسیر بحر برآمد • عبدالله بن ابی سرح نیز باکشتیهای بسیار ولشکر کافی مقدار بمقابله ومقاتلهٔ قسطنطین برفتار امده باکشتیهای برشام دوچار و همراه معاویه ملاقی کشته درباب کارزار مذاکره مینمودند که ناکهان کشتیهای رومیان نیز از یك طرف نمایان شدند • وکشتیهای اسلام آن شب نزدیك کنار دریا لنکر انداخته آرام کرفتند • علی الصباح چون کشتی زرین رسن فلك چارمین ازافق سمین سپهر برین سر بر زد • سفائن نهنك آسا واعلام نصرت افزای اسلام برروی دریا بموج آمده بکشتیهای روم پهلوزن شدند • اکرچه عرب بیست سال پیش ازان ابرا

درجام وماهی رانیز تنها درطعام میدیدند بالجمله درین کارزار جانفرسا مانندشیران دریا برکشتیهای اعداحمله اورده بعد ازمحاربهٔ شدید دشمنانرا ناپدید و بسیاری کشتیها راخرق ورومیانرا ماهی آسا دردریا غرق نموده محاربه وموقع محاربه را (ذات السواری) نام نهادندکه عبارت ازکثرت سفاین است ۰ درین بازار گیرودار قسطنطین هم زخمدار گشته بوسیلهٔ سفینهٔ تیزرفتار بجزیرهٔ چچلیا رسیده بتصور مردود گویا برهریٔ بخت مسعود برکنار سلامت ورود واز جنود نصرت موعود اسلام رهایی یافته بود ۰ مگر ساکنان جزیرهٔ چچلیا که بسهم ظلم جگردوز وآتش اعتساف سینه‌سوز حکومت روم دلخون واز رفتار ناهموار امپراطور رها بیزار شده بودند ۰ دم رامغتنم شمرده وقسطنطین را درحمام گرم بربستر نرم یافته درهمان دم‌دمش را کشیده باعروس عدم همدم گردانیدند ۰ میگویند وقعهٔ مذکور بتاریخ سی ویکم هجرت سنیه بظهور امده است ۰ اگرچه رومیان ازفتوحات متوالیهٔ اسلام حیران وعلی‌الخصوص از مشاهدهٔ چنین فتح مبین بحریهٔ ایشان ازقسطنطنیه نیزبکلی ناامید گشته بودند ۰ اماچه فائده‌که درزمان خلافت حضرت عثمان ازتشتت افکار اسلام درامر خلافت‌که انشاءالله سبب آنهم عن‌قریب تحریر خواهد گردیدمانع ترقیٔ اسلام شده است ۰

بروجه سالف البیان درهنگام محاربهٔ سوریه یزیدبن‌ابی‌سفیان والیٔ دمشق وبرادرش معاویه بن ابی‌سفیان نیزعامل اردن‌بوده ۰ وبعداز انکه ابی عبیده ویزید ودیگر امرای اسلام درطاعون عمواس وفات نمودنددائرهٔ ولایت معاویه وسیعتر ومرتبه اشررفیعتر

ودرسال دوم خلافت عثمان بن عفان برتمامی بلاد شام والی شده . اگرچه مشار الیه قبل ازان درهنگام خلافت عمر رضی الله تعالی عنه احوال قبریس را بارها بیان و برای تسخیران باآرزوی تمام اجازت خواسته بود . مگر خلیفهٔ دل آگاه ازعدم ممارست اسلام بسفر دریا افکار معاویه رابسمع قبول استماع نفرموده بود . بااینهمه معاویه افکار مذکور همواره دردل نگهداشته ودرزمان خلافت عثمان بن عفان قربیت قبریس رابیرشام واهمیت موقعش رایگان یکان بیان و برای فتح آن ازخلیفهٔ زمان اجازت خواست . خلیفه جوابش فرستادکه دلاوران اسلام درین کار مخیرومختار هستند . و بعبدالله بن ابی سرح نیز خبر فرستادکه اگر لشکر اسلام که درمصر هستند آرزوی فتح قبریس داشته باشند بلا تأمل عزیمت نمایند . چون عبدالله ومعاویه باسفائن حربیه بعزم فتح قبریس رفتار آمدند . ساکنان جزیرهٔ مذکور آشتی خواسته بشرط دادن مبلغ هفتهزار دینار درهرسال بطریق خراج . ودرهنگام محار به خبردار گردانیدن اسلامرا از احوال رومیان ویاری نمودن بدشمنان اسلام . و لشکرگاه بودن جزیرهٔ قبریس برای سفائن اسلام . وبابعضی شروط دیگرهم ماندان صلح نمودند . پس کشتیهای اسلام در بندر قبریس لنگر انداخته دراکثر اوقات بادزدان بحریٔ رومیان عراها نموده غالب میشدند . میگویند امیر البحر اسلام عبدالله بن قیس درجزیرهٔ قبریس اقامت ورزیده پنجاه بار بردزدان بحریٔ نابکار دست اقتدار یافته ودراثنای اینقدر کارزار یکبارهم درفتش نصرت بخشش معکوس نگشته بود . باانیهمه درآخر کار بختش برگشته درساحلی ازسواحل روم مقتول وناپدید

شده وتنها ملاح کشتیش خلاص یافته برساحل نجات رسیده بود • اگرچه درتاریخ فتح قبریس روایتها اندکی از یکدیگر فرق دارند • اما اصح آنست که در تاریخ بیست و هشتم هجریه فتح شده است •

والی شدن عبدالله بن عامر بصره واصلاح حال اهل فارس وخراسان که نقض عهد کرده بودند •

اگرچه ازسبب بعضی حرکات و سکنات درزمان خلافت عثمان بن عفان درمیان اسلام علی‌الخصوص مابین اصحاب کرام قیل وقال فراوان بهم رسیده • و ساکنان بعضی دیارکه هنوز دران دین اسلام چندان قرار نگرفته بود مائل ارتداد • وروميان و ایرانیان بافکار استرداد ممالك آبا واجداد بر باشده • وساکنان آزر بایجان وارمنستان وکردستان درفتن عصیان وطغیان را بردوش عناد نهاده غوائل عظیمه بظهور راورده بودند مگر بعض اصحاب کرام‌که هنوز درقید حیات بودند کمرهمت را برمیان غیرت بسته آزربایجان وارمنستانرا کشاده رومیانرا پریشان • ودر ممالك ایران وجزیرهٔ کردستان هم مانند برق درخشان درآمده فتح‌وتسخیر نمودند • والی بصره ابو موسی رای اصلاح اکراد جزیره‌مهیا شده بودکه بعضی کسان نزد خلیفه چنان شکایت بردندکه ابو موسی آنقدر مال پیدا کرده است‌که تنها برای برداشتن رخت گرانبها چهل رأس استر نگاه میدارد • خلیفه ابو موسی را عزل و بجای آن فرزند خال خود عبدالله بن‌عامر راوالی ساخت • اگرچه عبدالله هنوز جوانی بیست وپنج ساله بود مگرازفرط کیاست

کوی دولت وفراست را ازامثال واقران خود ربود ولشکر بصره وعمان وبحرین رازود فراهم اورده وبچند فرقه تفریق وبرهر فرقه ازمردان کاردیده ودلاوران جنگ آزموده را معین کرده برای تأدیب عاصیان و یاغیان ارسال . و رجال صداقت اشتمال مشار الیهم بقیل وقال مقر خلافت میل نشده . بلکه همگنان درراه اسلام بذل جان کرده در اندك زمان بعضی اهل عصیانرا طوعاً و بعضی را قهرا وکرهاً دردائرهٔ اطاعت درآورده . ودرایران وکردستان بساط امن وامان را باز بگسترانیدند .

اگرچه این کتب مامحکمهٔ وقایع مؤرد وصورت مجسمهٔ حوادث نادره است . باینهمه نام نامی ومأموریت گرامی آنذوات بابرکات که حکومت اسلامیه را باز حیاتی تازه و بهجتی بی اندازه داده اند بیان نموده برادران مطالعه کنندگان را از زحمت مراجعت امهات کتب آسوده حال وفارغ بال میسازیم .

چون عبدالله بن المعتمر ازخراسان عزل وبجهت تأدیب ایرانیان بابك فرقهٔ لشکر بسوی فارس روان و بجای ان عمیر بن عثمن بن سعد والی خراسان شده برای تأدیب اغیان ومرتدان بحرکت آمده در اندك زمان تافرغان اهل طغیانرا بقهر و جبر دردائرهٔ تبعیت دراورده بود . اما چون لشکر عبدالله در اقلیم فارس در محاربهٔ که بجانب اصطخر بوقوع آمده بود مغلوب وخودش نیز مقتول گردید . پس عبدالله بن عامر باالشکر بصره بسوی اصطخر رفته لشکر ایران رابحمله های مردانه پریشان وبعد از محاربه ومحاصرهٔ شدید قلعهٔ اصطخر را بضرب شمشیر گشاده بعدازان دیگر قلعه های ممالك ایرانرا نیز یکان یکان بضرب تیغ وسنان مسخر وقلعهٔ اصطخررا که

اهلش بار دیگر یاغی شده بودند . شهر محصور گردید و شهر را بمنجنیق و دبابه
از هر طرف سور و برج و باره ساختند و عسکر اسلام از شکافهای آن در آمده حصار را
تسخیر . و اصحاب جرایم آنجا را با دیگر بزرگان چنین شکن پاسبان
که در آنجا جمع شده باعث فسادهای رنگارنگ میگردیدند بقتل
رسانیدند . چون ایرانیان تا زمان شهادت حضرت عثمن بن عفان
بآرام ننشستند در اکثر اوقات شراره پاش اختلال گشته عسکر
اسلام را بجهاد مشغول میکردانیدند . لاجرم عبدالله بن عامر
در نبردهای مذکور بارها قهر و زور مجبور شده اهل فرس را چنان
مالش تیغ تیز و خنجر خونریز داد که شراره آتش فساد از نهاد زناد
آسای شان منطفی و قوه تحریك آلت بغاوت و عناد را از طبع حدید
شان بکلی منقطع ساخته وقایع فتح و ظفر آن نواحی بجانب خلیفه
اشعار . و موافق فرمان حضرت عثمان ممالك ایران و خراسان را
باضلاع تقسیم و بر هر ضلع عاملی را که اسمش تصریح شده بود نصب
کرده برای زیارت بیت الحرام اجازت خواست . و بعد از ادای
فریضه حج قبل از وفات خلیفه بملاقات نیز مشرف گردید

(مبدأ فساد وتشتت افکار)

چون عثمان بن عفان در غایت پیری از روی محبت و انقیاد و حیاو حلم
خدا داد از دودمان خود بعض خویشاوندان را در مناصب عالیه
استخدام نمودن گرفت . بسیاری امرای اسلام شکسته بال شده
درمدینه منوره قیل وقال بدرجه رسید که ان حال ملالت اشتمال باطراف
واکناف ممالك اسلامیه انتشار . ودر افکار وکردار بسیاری
کسان نیز اختلاف واقع گشته . بعضی کسان درحق خلیفه زمان
استخفاف . و سرکشان نوجوان کوفه هم نه تنها برفتار وکردار

وحركات وسكنات مقبول انام ومرغوب خواص وعوام وليد
بن عقبه كه از تاريخ بيست وپنجم سنهٔ هجرت سنيه والیٔ كوفه بود
اعتراض بلكه در احوال مخصوصه اش نيز مداخله نموده ٠
واتش فتنه را برافروخته ابن الحيسانرا بقتل رسانيدند ٠ اگرچه
وليد قاتلانرا درزندان انداخته موافق شرع شريف باجازت خليفه بردر
سراى حكومت بردار كشيده بود ٠ امامفسد ان ازمشاهدهٔ آنحال
خشمناك شده و بحيل ودسايس شكايتهارا اختراع و بمقر خلافت
عظمى رفته بيان كردند كه وليد آنقدر بدمزاج و بدمست شده استكه
نماز راهم درحالت مستى ميخواند ٠ فى الجمله جناب خليفه وليدرا
درسنهٔ سيم هجرت سنيه بعدازا جراى حد عزل و بجايش سعيد
بن العاصى راكه ازكمال كفايت ودرايت ازظهور اسلام تاان زمان
درجميع خطوب عظيمه ووقوعات جسيمه شهرتى تمام يافته بود والى
ساختند ٠ مشار اليه درهنكام وصول بمنبر برآمده جماعترا بدين
وجه خطاب نمودكه اى حضرات بدانيدكه من بخواهش خودبكوفه
نيامدم ٠ بل تنها براى تحصيل رضا وتبعيت امرخليفهٔ رسول الله
والى كوفه شده ام ٠ ميخواهم كه فيمابعد ازالقاى فساد برهيزنمود
مرا باجراى اعمال شديد مجبور نكردانيد ٠ اماچون اخلاق
اهل كوفه بكلى برهم خورده بودواجلاف براشراف دست درازى
ميكردند ٠ ودرميان وضيع وشريف امتيازى نبود ٠ پس سعيد
حال نحوست اشتمال ايشانرا بجانب خليفه تحرير نمود ٠ خليفه
بدونوشت كه فراخور قدر وحيثيت هركس معامله بايدكرد
ودرحق آن ذوات ستوده صفات كه دربيت الشرف رسوخ وقد
دارند ٠ وباسلام همدم ودرمسلمانى ثابت قدم مى باشند تعظ

حضرت عثمان باتفاق رأی اصحاب کرام برای محافظهٔ فرقان بتکثیر نسخهٔ شریفهٔ قرأن قرار داده • آن نسخهٔ فرقانرا که بروجه سالف البیان از سبب شهادت بسیاریٔ حافظان قرأن درمحار بهٔ یمامه بارأی صوابنمای عمر بن الخطاب جمع شده نزد ابو بکر و بارتحال ابو بکر نزد عمر و بانتقال آن نزد حفصه محفوظ مانده بود از حفصه طلبیده زید بن ثابت وعبدالله بن زبیر وسعید بن العاصی وعبدالرحمن بن الحرث بن الهشامرا بنوشتن بعضی نسخه ها امر نمود وگفت اگردر قرائت قرأن اختلاف واقع شود باید که قرائتش را بلهجهٔ لسان قریش که بدان نازل شده است تطبیق نمایند • و بسیاریٔ نسخه هایقرأنرا چنانکه نازل شده بود بقید قلم اورده و بهر دیار فرستاده قرائتش را تصحیح نمودند

(قتل یزد جرد)

چون در اوراق سالفه صورت هزیمت چهارم شاه ایران یزدجرد وانتقال ممالك ایران بدولت اسلام بیان شده است • اکنون انجام حالش نیز بدین وجه بیان میشود که درهنکام انتقال عمر رضی الله تعالی عنه شاه ایران یزد جرد فرصترا غنیمت شمرده فرقهٔ از عسکر ایران بجانب اردشیر خره فراهم آورده بتشکیل حکومت جدوجهد میکرد که عبدالله بن عامر نیز مجاشع نام امیررا بامقداری عسکر بنبردش فرستاد • اگرچه یزد جرد تاب مقاومت نیاورده بجانب خراسان گریزان شده ومجاشع نیز دنبالش شتافته بوداماز قدوم موسم سرما لشکراسلامبکلی پریشان شده بغیر ازمجاشع دیگری رهایی نیافته بود • بااینهمه ایرانیان مقاومت یزد جردرا بیفایده بنداشته مطیع اسلام شدند • چون

ساکنان اطراف و نواحی نیز از دائرهٔ فرمانش برامده عاصی کشته بودند • پس عرصهٔ فراخ این جهان برای یزدجرد چنان تنك کردیده بودکه دست از زندکانی شسته دیوانه وار باطراف و کنار میدوید و مضمون این بیت را بادیدهٔ اشکبار تکرار مینمود (بیت) دلم شده است ازین دار انچنان بیزار • که جان بترك جهان میرود دیار دیار) عاقبة الامر چون کبك دری که از پنجهٔ شاهین اهنین چنکال رسته باشد دوان و پویان بمرو رسیده درخانهٔ اسیابانی پنهان شده بودکه صاحب خانه برخت کرانبهای شاه طمع بسته شاهرا بقتل رسانید • بعدازان نعشش رادر درهٔ یافته دفن ساختند • القصه یزدجرد مدت بیست سال حکم رانده ودرزندکانی خود خانمان سلطنت را ویران وممالك ایرانرا بدست دیکران افتاده دید • و درسنهٔ سیم هجرت سنیه بمصایب بسیار ونوایب بیشمار دوجار و بادست غدر اسیابانی بزندان عدم کرفتار کردید • چون از سبب شهید شدن عبدالرحمن درمحاربهٔ ترکان که والیٔ ارمنیه بود اقوام وعشایر ترکستان قیام نموده بودند پس قیس بن الهیثم که درتاریخ سی ودوم هجرت سنیه والیٔ خراسان شده بود بایك فرقهٔ عسکرکه عبارت ازچهار هزار نفر همراه داشت ناکهان برحدود خراسان بر چهل هزار نفر ترکان حمله آورده همکنانرا پریشان • ودنبال کریز ندکان تبرعنان شده بسیاری راطعمهٔ تیغ وسنان کردانید

(مبدأ خروج مردمان ازدائرهٔ فرمان عثمان بن عفان)

رضی الله تعالی عنه

هرچند بفتوحات عظیمه ووقوعات جسیمه ممالك اسلامیه درقطعهٔ آسیا ازسوریه وعراق وایران وکردستان تاارمنستان • ودرافریقا

از مصر و برقه تا طرابلس وملحقات آن یعنی از یك طرف تا دربند ونهر جیحون وازطرف دیکر تا نوبه وخلیج سبته واسع ۰ وساکنان بلاد مذکوره طوعاوقهرا بخلافت اسلامیه تابع شده تاسنهٔ سی ودوم هجرت سنیه درچنین دائرهٔ وسیعه تمامیٔ بندکان خدا بقانون عدالتبناه انجاآورده ازسیاست مجنونانه واحکام ظالمانهٔ ایرانیان وروميان رهايى يافته ۰ وتشنکان عدالت باآب زلال انسانیت شیرین مذاق کشته ۰ واقوام مختلفه مانند شیر وشکر باهم امتزاج یافته دولت اسلامیه نیز عظمت وابتهاج پیدا کرده بود ۰ اما چون بسیاری اصحاب وسرامدان ذوی الالباب بعهد فاروقی درحروب ومغازی باولتهاب آتش (طاعون عمواس) بدارالاخرت انتقال نموده محل بسیاریٔ رجال بنی هاشم که عنصر اسلام بودند خالی ماند ۰ وزمان سعادت اقتران نبوی نیز درمیان اکثر ناس فراموش شده عصبیت زمان جاهلیت باز رجعت نمود ۰ افراد قبائل بنی بکر بن وایل وعبدالقیس وربیعه و (ازد) و (کنده) و (تمیم) و (قضاعه) نیز بجزکه اشخاص معدود از شرف صحبت رسول الله واقتباس نور محاسن اخلاق مصطفی صلی الله علیه وسلم محروم مانده بودند ۰ بنابرین از یك طرف ایشان ازسبب شجاعت فطریه وکثرت نفوس ونصرت لوای اهل ایمان خود را مستحق ریاست اسلامیه پنداشته در باب تعظیم وتکریم که فراخور مقام خلافت عظمی باشد تقصیر وولات عظام را استخفاف وتحقیر نموده ادارهٔ امور جمهور را مختل کردانیده ودرنظام وانتظام مملکت صعوبتها انداخته بچندفرقه تفریق شدند ۰ وشخصی یهودی الاصل عبدالله بن سبأ نام نیز که باسلام هجرت کرده بوددرهنکام خلافت عثمان بن عفان برای احداث

مذهبی جدید دیار بدیار کردیده کلام آتی الذکر یعنی حضرت محمد مصطفی نیز مانند حضرت عیسی رجعت خواهد فرمود ۰ ومقام خلافت هم حق آل رسولست ودیکران غصب کرده اند بیان مینمود ۰ ودرابتدا چند کس بکلامش اتباع ومذهب رجعیه را پیدا کرده برای انداختن تفرقه درمیان اسلام سعی فراوان بهم رسانیده ودراندك زمان معتقدان و پیروانش کثرت ووفرت یافته درمیان خود بمخابره ومکاتبه نیز آغاز نمودند ۰ ابو ذر رضی الله تعالی عنه نیز درشام مردمانرا بزهد وتقوی دعوت وتوانکران را طعن وتشنیع نموده میکفت مردمانرا بایدکه مال زیاده را از نفقهٔ یك روزه درباب انقضای حوایج ضروریهٔ محتاجان ونصرت اسلام صرف نمایند ۰ چونکه بیشتر ازان نکهداشتن جایز نیست ۰ و بمعنای ظاهری آیة کریمه (والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم) اتباع نموده و بسیاریٔ کسانرا پیشوا شده وعظ وخطابت میکرد ۰ والیٔ شام معاویه بجانب عثمان رضی الله تعالی عنه نوشت که مردمان شام از کلام ابوذر شکایت میکنند ۰ خلیفه اورا بمدینه طلبیده رسید که اهل شام راچه شده است که از تو شکایت میکنند ۰ کفت من ایشانرا بجانب زهد وتقوی وترك مال دنیا دعوت می کنم ۰ خلیفه کفت آنچه تو می کویی بسیار ست ۰ ومن خود ایشانرا درباب اقتصادواعتدال واتباع فرمان ایزدمتعال فراخور امر جناب ذوالجلال حکم می نمایم ۰ ابوذر کفت اکر توانکران انمال راکه ازنفقهٔ یکروزه زایدباشد بفقیران ومحتاجان ندهندماهم راضی نمی شویم ۰ بعدازان برای هجرت نمودن ازمدینه اجازت خواسته و بمحل ربضه نام رفته

تاهنگام وفات باعقهٔ که عثمان رضی الله تعالی عنه بوی معین کرده بود قناعت نمود • بااینهمه مخالفان عثمان هجرتش رانیز وسیلهٔ فساد ساخته سررشتهٔ اعتراضرا محکمتر کردانیدند • چون قبل ازان بسیاری کسان دیگرهم از یافت شدن خویشاوندان خلیفه درمناصب عالیه دلگیرشده بودند پس مخالفان ومعترضان عثمان باطراف واکناف منتشر شده وجماعتی ازفرقهٔ علوی که بدسایس وحیل عبدالله بن سبأ بظهور امده بودبایش علی کرم الله وجهه رسیده بجهت قبول خلافت تکلیف کردند • اماعلی ازحسن اخلاق وزهدوورع که بدان متصف بود آتش فتنهرا قبل ازاستعال بدیدهٔ فراست دریافته بتدابیر حکیمانه ازشرر آن خودرا نگه داشته مغویان فتنه انگیزرا ازخود دورساخت چون پس ازان سعید بن العاصی بیرسی باعیان مملکت وارکان حکومت صحبت داشته دراثنای مکالمه بر زبان رانده بودکه سوادعراق باغچهٔ قریشست • واستراز ین کلام کف بردهان آورده بخشم تمام برخاست وگفت دیاری راکه مابضرب شمشیر فتح کرده باشیم • وخدا نیز آنرا نصیب ماساخته باشد چه گونه بستان قریش می توانی خواند • دیگر حاضران نیز ازحد خود تجاوز نموده شورشی برپاکردند • اگرچه ناظر شحنه عبدالرحمن الاسدی ازجای خود برخاسته می‌خواست که درحق مخالفان معاملهٔ شدید اظهار نماید • اماایشان زود بروی حمله آورده چنان زدندش که برزمین مدهوش افتاد • سعید مسامرهرا ترك کرده درحق استر وهواداران وپیروانش بجانب خلیفه شکایت نوشت • خلیفه فرمود که ایشانرا زود بطرف شام تبعید باید نمود • بوالیٔ شام معاویه نیز نوشت که بعض کسان

درکوفه الت فساد شده اند وامر کردم که ایشانرا بطرف توارسال نما یند • وقتیکه ایشان بتام می‌رسند درحال شان بنظر اهتمام ملاحظه نمای • اگر اصلاح حال کرده باشند درانصورت ایشانرا باز بسوی کوفه بفرست • وگرنه بجانب من روانه کن • اگرچه معاویه ایشانرا درهنگام وصول نزد خود خوانده کفایت ودرایت وقدر وحیثیت وقدم ومزیت طائفهٔ قرینسرا که درمیان دیگر طوایف عرب داشتند درمیان • و بعد ازان بتهدید شدید وتوبیخ بلیغ وخامت انجام کار مفسد انرا بیان نموده بود • ولیکن پندش سود مند نشده روی خودرا ازایشان برگردانیده حال فساد اشتمال شانرا بجانب خلیفه تحریر نمود • بعدازان اشتر باهواداران خود نزد عبدالرحمن بن خالد بن ولید بحمص رفتند • اماچون درهنگام ملاقات ازوی نیز روی تهدید شدید وتحقیر وتنذیر مشاهده کردند • پس چار وناچار بصورت انکار ازافکار ناهنجار خود بیزار • وکلانتر ایشان یعنی اشتر بسوی مدینه روان و بخدمت خلیفهٔ زمان یعنی عثمان بن عفان مشرف شده ازکار ناهموار استغفار وندامت وخجالت خودرا نیز اظهار نمود • خلیفه گفت اکنون درهرجا یکه بخواهید رفته اقامت نمایند • ازبعض روایات دانسته میشود که ایشان باز بجانب کوفه رفته اند •

فی‌الجمله ازیکطرف شرر آتش اشرار در بصره ساری وازطرف دیگر تزویر بی‌تدبیر عبدالله بن سبأ نیز بعراق ومصر جاری شده اهل بصره والیان وعاملان حکومت راتحقیر ودرحق خلیفه همزبان تزویر بیان را تیز ساخته نائرهٔ فسادباشتعال اوردند • چون قبل ازان حمران بن ابان نیز ازسبب گرفتن زنی که هنوز عدتش

تمام نشده بود حد ترع یافته بود • پس ان هم آتش عداوت دیرینه را در سینهٔ پر کینه نکهداشته باداختن سقاق و نفاق سعی بلیغ می نمود • اکرچه اصحاب اغراض کثرت و وفرت یافته در کوفه و بصره و مصر قیل و قال فراوان بهم رسانیده می خواستند که باطراف و اکناف دیکر دیارهم آتش اختلال برافروزند • اما ازحسن تدبیر خردمندان روشن ضمیر که ازسبب توسیع دائرهٔ اسلام یافت میشدند در شهرهای نزدیك مقر خلافت راه دخول یافته در حق امرای اسلام زبان طعن را دراز و مأموریت خویشاوندان خلیفه را که در مناصب عالیه یافت شده بودند وسیلهٔ فساد ساخته خلع خلیفه را بصورت آشکارا بیان و سرکشان کوفه نیز برسعید بن العاصی قیام نمودند • پس سعید بمقر خلافت رفته احوال حاضره را یکان یکان بخلیفهٔ زمان بیان نمود • عثمان رضی الله عنه ازخویشاوندان خود معاویه و عبدالله بن ابی سرح و سعید بن العاصی و برادرش عمرو بن العاصی و عبدالله بن عامر را طلبانیده رسیدکه شما درین باب چه مصلحت میبینید • معاویه کفت اکر برای کوشمالی مخالفان بوالیان ولایت امر نماید و من هم بجانب شام رفته کار ایشانرا سرانجام بدهم بدنخواهدشد • سعید بن العاصی کفت مصلحت آنست که مخالفانرا بکارزار مشغول کردانید • عبدالله بن عامر کفت اکر ایشانرا بعطایای عمیم خشنود کردانید ازهر چیز بهتر است • خلیفه رأی سعیدرا پسندید و کفت بایدکه شما ودبولاتها رفته و ابواب جهادرا مفتوح ساخته مخالفانرا برای کارزار معین نماید • اکرچه سعید عازم سفر شده نزدیك کوفه رسیده بود اما مخالفان قیام نموده بخلیفه خبر فرستادند که مابجز ابوموسی الاشعری والی دیکر نمیخواهیم • پس سعید

بمدینه بازکشته حال مذکوررا بخلیفه بیان نمود خلیفه نیز چاروناچار ابوموسی راوالی کوفه نصب وبمضمون آتی مکتوبی ارسال نمودکه • ای ناس انکس راکه شما انتخاب کردید من نیزانراوالی شما ساختم • هرچند اکنون عنان خودرا بدست شمارها کرده باشم ولیکن درنزدیکی بصبر وتحمل بازشمارا اصلاح می نمایم • ابوموسی بکوفه درآمده مکتوب خلیفه را بمجمع ناس قرائت وقلب اهل کوفه را بمخاطبات وموعظت بجانب خلیفه مایل کردانیدن کرفت • اکرچه ایشان هم بصورت ظاهر موافقت کرده بودند • امابسیار نکذشت که بازمسئله خلع خلیفه را بمیان اورده بالاتفاق عامر بن القیس راکه یکی اززاهدان بود برای تکلیف استعفای مأموریت خلافت بسوی خلیفه زمان یعنی عثمان بن عفان بتاریخ سی وچهارم سنه هجریه بمدینه منوره روان نمودند • عامر بحضور خلیفه مشرف شدوکفت ای خلیفه تودرمعظمات امورانقدرخطاهای بزرك کرده که مردمان تحمل باران ندارند • اکنون بایدکه ازچنین کار پرهیز کارشده استغفار نمای • عثمان رضی الله عنه ازسخنان عامر منفعل شده بحاضران کفت ببینید این مردراکه خود خدارا نمی داند چه کونه سخنهای حقارت امیز بمن می کوید • عامر کفت من خدارا منتقم می دانم • بعدازان ازحضور خلیفه برامده بی کارخود کرفت چون پیش ازان بنی هاشم ودیکر اشراف نیز ازسبب یافت شدن خویشان خلیفه بمناصب عالیه دل آزرده شده بودند • لاجرم بسیاری بزرکان مدینه بنزد امام علی کرم الله وجهه ازاحوال ملالت اشتمال شکایت بردند • امام علی پیش خلیفه رفته حال رابیان نمود • خلیفه کفت فی الحقیقه من از بطانه بیت خود معاویه وابن عامر

ومغیره را در مناصب عالیه استخدام می نماید . اماچون رسول الله علیه السلام نیز معاویه را استخدام و بعد از ان ابو بکر وعمر هم اورا در خدمتهای بزرك استعمال وابن عامر ومغیره را نیز ازسبب اهلیت وکفایت که در خطوب عظیمه داشتند درمنصبهای عالیه استخدام فرموده بودند . بنابرین منهم بدیشان پیروی کرده ام . علی گفت فی الوقع چنین است . مگر ایشان در زمان عمر بخلاف قاعده کاری نمی کردند . واز هیبت عمر ازغلامش یرفان هم بیشتر می ترسیدند . اماا کنون معاویه درشام براهای ناهموار رفتار و بفرمان تو عدم مبالات نموده هرامر منکررا نیز بتو عزو واسناد می نماید . تو هم اورا منع نمی کنی . والحاصل بعد از مباحثهٔ عریض وعمیق ازعثمان مفارقت نموده بجای خود باز گردید

مقالهٔ حزن افزای شهادت عثمان بن عفان رضی الله عنه

چون بسمع ساکنان مدینه واصل گشت که قیل وقال مردمان که در حق خلیفهٔ زمان داشتند اشتهار یافته باعث فتنه وفساد وسبب اختلاف وتضاد شده درهرطرف خلیفه راطعن وتشنیع می کنند . بعض اشراف واعیان نزد عثمان بن عفان رفته افکار مردمان رابا وقایع زمان بیان نمودند . خلیفه گفت درین باب رای صوابنمای شماچه اقتضا می کند . گفتند اگرچند نفراز معتمدان صداقت پرور باطراف واکناف هرکشور رفته اساس این گفت وگو ودرجهٔ تأثیرش را تحقیق نمایند بدنخواهد شد . لاجرم محمد بن مسلمه بکوفه واسامه بن زید ببصره وعبدالله بن عمر بشام وبعض معتمدان دیگر نیز بسائر اطراف واکناف رفته بعد از ایفای مأموریت

باز کشته بیان کردندکه مادر حق خلیفه در هیچ جا سخنی بد استماع نکردیم • اکرچه تنها عمار بن یاسرکه بمصر رفته بودباستمالت ابن سبأ وشیعه هایش فریفته شده اندکی تأخیر و بعدازچند روز باز کشته انهم مانند دیکران حقیقت حال‌را چنانکه شنیده ودیده بود بیان کرده‌بود • بااینهمه خلیفهٔ دل آکاه یعنی عثمان رضی الله تعالی عنه بیانامه هارا بصورتی مؤثر نوشته باطراف واکناف فرستادکه اکرکسی از والیٔ و یاازمن چیزی طلب داشته باشد بایدکه دراینجا امده حق خودرا بخواهد • می‌کویندرهرجایی‌که بیانامهٔ مذکور بقرائت امده بود مرد مانرا چنان تاثیر نمودکه بسیاری اهل انصاف زار زار بکریستند • چنانچه از والیان بزرك چون‌معاویه وعبدالله بن عامر وابی سرح فراخور امر خلیفه بحج امده بودند سعید بن العاصی نیز حاضر کردیده وخلیفه بدیشان توجه نمود وکفت مردمان راچه شده استکه ازشما شکایت می‌کنند • می‌ترسم که دعویٔ ایشان مقارن صحت باشد •• ایشان کفتنداین سخنها اصل واساسی ندارند • وان کسانیکه برای تحقیق احوال رفته بودند آیا بشمابیان‌نکردندکه مادرهیچ‌جاشکایتی نشنیده ایم • خلیفه سخن ایشانرا اصغا نفرمود وکفت هرآینه این شکایتهایی اصل واساس نیستند • چنان می پندارم که درنزدیکی مردمان ابواب شکایاترا باز خواهند کرد • من ازخدامی ترسم ونمی خواهم که حق کسی بر کردن من بماند • والیان از استماع این کلام مهر سکوترا بردرج دهان نهاده همراه خلیفه بسوی مدینه عودت نمودند • ودرهنکام وصول خلیفه درحالتی کەمعاویه حاضر بود • علی وطلحه وعبدالله بن زبیررا نزدخود

خوانده بعداز حمدوثنای ایزد متعال بیان نمودکه ایا درهنکام ارتحال
عمر بدار البقا برای انتخاب خلیفه شما معین نشـده بودید • وچون
درکبرسن علی‌الخصوص درز مانیکه هنکام انتقالم هم چنـدان بعید
نیست • این دوست خودرا برای خلافت انتخاب کردید • پس
چرا اکنون ازمن اعراض می‌کنید • آیااین تلون وتغیرکه د
صورت سما مشاهده می‌سود شایان است • نی‌نی• پس نفس‌خو
را ازین چـیز ها نکهدارید • اکرچـه علی ازمضمون این کلا
رنجیده حوابی سخت داده بود • ولیکن عثمان باز بکلام آغاز نمو
وکفت فی‌الواقع اکرچه ان دوذات حمیده صفـات که قبل ازم
خلیفه سده بودند همواره ازاستخـدام خویشـاوندان خود احتر
می‌نمودند • اما حون رسول الله علیه السلام اهل قرابترااستخد
می‌فرمودند بنابرین من‌هم بعضی خویشاوندان خود را که ازکثر
اهل وعیـال درحالت ضرورت بودند دستکیری کرده‌ام • آ
بتصور سمـا خطا کرده باسم از اینسـان استرداد می‌توانم کرد
ازین سخن همکـسان ممنون سده بجـای خود رفتند • مکر معاو
نتیجهٔ وخیم این مجلس را بفراست دانسته بعثمـان بن‌عفـان کف
من‌حسان کمان می برم‌که بعدازین شورشهـای بزرك بظهور خواه
امد وتوانها را دفـع نمی توانی کرد • اکنون مصلحت آنست
ماباهم بشـام برویم • و سـدايد فتنـه وفسـاد راکه بظهـ
خواهد امـد دردفع ان بکوشیم • عثمـان کفت من ازهمسای
رسول‌الله دور سـدن نمی خواهم • معاویه کفت دران صور
برای نکهبـانیٔ توقوتی کافی کذاشـته من بروم • عثمـان ک
مضایقه و دلتنکی همسـا یکان رسـول الله رانیز نمی خواهیم

آنچه خدا می خواهد من بران راضی هستم . معاویه کفت بس محقق بدانکه اینان قصد جان تو خواهند نمود و تو باایشان مقاومت نمیتوانی کرد . بعد ازان نزد علی و طلحه وابن زبیر رضی الله تعالی عنهم رفته و برای محافظهٔ خلیفه بتأکید اکید تنبیه نموده بجانب شام روان شد . درین اثنا دشمنان عثمان که در مدینه بودند فرصت را غنیمت شمرده باهل بغی وفساد که بیرون بودند سخنهای فتنه انکیز بدینوجه نوشته فرستادند که ای برادران اکرچه خلیفه شمارا بجهاد فرستاده است . اما اصل جهاد در مدینه است بایدکه زود درینجا بیایید . بنابرین هزار نفر ازمصر وهزار ازکوفه وانقدردیکرهم از بصره بتاریخ سی وبنجم سنهٔ هجرت سنیه بوسیلهٔ حج که موسمش نزدیك بود درماه شوال برفتار امده بصریان درموقع ذاخشب نام که ازمدینهٔ منوره بقدر سه مرحله بعید است اقامت وکوفیان درمحل اعوض . وکروهی از زمرهٔ مصریان باکوفیان وکروهی دیکر درمکان ذی المروه نام فرود آمده وهریك افکاری دیکر داشته یعنی بصریان بخلافت طلحه و کوفیان بخلافت ابن زبیر و مصریان هم بخلافت علی مائل بودند . علی کرم الله تعالی وجهه مقصد مفسدانرا دانستد رای محافظهٔ مقر خلافت باجازت خلیفه مقداری از عسکر فراهم اورده بیرون مدینه مکان احجار الزیت نام را لشکرکاه ساخته وفرزند دلبند خود حسن را باایشان معین نمود . اکرچه چند نفر از بزرکان مفسدان ظاهرا ببهانهٔ عرض شکایت در حق بعضی والیان ولایت و باطنا بالقای مفسدت باجازت حکومت

درون مدینه درامده و بزرگان فرقهٔ مصر نزد علی کرم الله وجهه رفته برای قبول خلافت تکلیف کرده باشند • مگر علی روی درهم کشیده باآواز بلند گفت همگی صلحای امت می‌دانندکه عسکر (ذی المروه) و (ذی الخشب) و (الاعوص) بحدیث رسول الله ملعون شده هستند • طلحه وابن زبیر نیز بدان کسانکه برای قبول کشایدن خلافت پیش ایشان رفته بودند مانند علی حدیث شریف را بیان و بعدازان مفسدان‌را ازخود دور و مهجور نمودند • چون مفسدان از موافقت اصحاب کرام‌ناامید شده بجانب فرقهٔ خود بازگشتند • هوا داران ایشان‌که درمدینه بودند برای حصول مقصد خودراه حیل ودسایس راپیش‌گرفته وکمر فسادرا برمیان دجی وعناد بسته بجهت عزل عثمان باز دحام تمام نزد علی‌رفته گفتند عثمان بهوا وهوس اهل قرابت‌تبعیت نموده خویشاوندان خودرا درکارهای بزرك استخدام می‌کند • چون‌جور واعتساف ایشان برگردن مردمان باری گران شده است‌بنابرین ازطرف مارفته بدوبگو بایدکه زود ایشانرا عزل کرده عهد و پیمان نمایدکه فیما بعد کاری چنین هرگز نکنند • وگرنه مااورا عزل خواهیم کرد • علی نزد خلیفه رفته تکلیف ایشانرا بیان نمود وگفت من‌نیز مصلحت ان‌می بینم‌که اکنون بجهت دفع فساد در مسجد شریف درامده عهد و پیمان نماید تاآتش فتنه بلند نگردد • لاجرم خلیفه بمسجد شریف درامده درمجمع ناس تقصیر خودرا اعتراف کردو گفت ای ناس عهدمی کنم‌که درمدت‌سه روز خویشان خودرا ازمناصب عالیه‌عزل خواهم کرد • اگرچه مروان نتیجهٔ اظهار ضعف‌راوخیم ادنسته بخلیفه گفته بودکه عجزرا اظهار منمای •چونکه اگرکاربجبر وقهر

اقتضا نمایددر انصورت هم مخالفـان رابقوت واقتدار بنی عبد مناف مغلوب ومخـذول می‌توان نمود ۰ اماخلیفه سخن مروا را بعنف معامله بریده خاموش کردانید ۰ بعد ازان اهل مجلس برخاسته بجای خود رفتند ۰ چون در مدت سه روزعهدخلیفه بوفانیجامید اهل فسـاد خلیفه را بنقض عهد متهم سـاخته خانهٔ انس‌را احاطه کردند ۰ چون دران اثنا مروان بعضی سخنان تهدید امیز بزبان رانده بودپس اهل فسـاد بازدحام تمـام شکایترا پیش علی بردند ۰ عـلی‌باز نزد خلیفـه رفت وکفت مروان فتنهٔ خفتـه‌را بیدار می کرداند ۰ اکر توهم بنصیحت چنین کسانکه حریص مال وجاهند عمل نموده بسخن دوستان صادق‌که درمیان اسلام برای منع شقاق ونفاق سـعی‌می کنند کوش ندهی ۰ من هم فیمـا بعداز مداخله وتوسط این کارخودرا پس‌می‌کشم ۰ اکرچه علی بعدازان ازعثمان مفارقت کرده بود بااین همه در باب محافظه اش جد وجهد خودرا نیزدریغ نمی نمود ۰ چونکـه فرزند دلبندش امام حسـن ازدر وازهٔ عثمان بروجه التی البیان جدانشده بود چون ازکفتار دسوار مروان آتش‌فتنه بلندوجنـاب‌خلیفه باستمداد مستمندشد ۰ وان اهل فسـادکه بزجر ونصیحت عـلی ودیکر اصحـاب بسوی وطن خود عودت کرده بودند بمدینه واصل شده مصریان نزد علی و بصریان وکـوفیـان نیز نزد طلحه وزبیر رفتند ۰ عـلی ازمصریان پرسـیدکه حراشمـا باز آمدید ۰ کفتند مادرراه ازدست شخصی کـه بمصرمی رفت مکتوب خلیـفه راکه برای قتل مانوشـته بودکرفته بازامدیم ۰ عـلی کفت بصریان وکوفیان ازشمـادور بودند ۰ حه کونه شده است که دریك وقت همکئ شمـا خبردار

کشته یکبار بمدینه عودت نمودید • پس چنان معلوم میشود این شکایتها اصلی ندارند • کفتند هرچه باداباد ما این ادم را فیما بعد برمسند خلافت نمی خواهیم • بصریان وکوفیان نیز پیش طلحه و ابن زبیر کلام مذکوررا بعینه اداوجواب را نیز بعینه استماع نمودند •• القصه روز آدینه حضرت عثمان بخطابت اغاز و بسوی مفسدان چشم خودرا بازنمود وکفت ای جماعت بخدا سوکند می خورم که شما بحدیث رسول الله ملعون شده هستید • چون صلحای امت هم ازامی دانند • پس بایدکه خطاهای خودرا بصواب محو نمایید • ازاصحاب کرام محمدبن مسلمه برخاست وکفت آری من بدین کلام کواهی میدهم • مکراهل طغیان اورابخشونت برجای نشانیدند • بعدازان زیدبن ثابت برخاسته بکواهی دادن مهیا شده بودکه ازاین زجر وتوبیخ باز داشتند • واهل مسجدرا سنکها انداخته بی خواندن نماز ازمسجد بدرکردند • اکرچه حضرت عثمان ازضرب سنکی برزمین افتاده • وبعدازان برخاسته درخانهٔ خود درامده بود • امااهل فساد محاصرهٔ خانه اش را چنان بهرستانیده آبراریدندکه علی کرم الله وجهه نیز متأثر شد وکفت رومیان وایرانیان هم در وقت محاربهٔ مابا اینسان اب را مباح می کردند •• واینان چه کروهی ظالم و بی انصافندکه اب راهم بسته اندوزود چند مشک را ازآب پرکرده بخانهٔ عثمان دراورد • بعض ازامهات مومنین واصحاب کرین نیزراهی یافته اب می رسانیدند • چون اهل عصیان برای خلع عثمان مادهٔ مکتوب را بزرکترین سبب فسادساخته بودند • بنابرین علی ودیکرهم بعضی ازاصحاب همراه چند نفر ازمخلصین نزد عثمان رفته ازحال مکتوب سؤال کردند • عثمان

سوکند خورد وکفت من مکتوبی چنین ننوشته هستم • اکرچه علی ورفیقانش کلام عثمان را بی تأمل وتردد تصدیق کرده بودند • اما عاصیان بیان نمودند که مهر عثمان بران وضع شده است • عثمان کفت من ازان هم خبرندارم • مفسدان کفتند ازین معلوم شد که تو بدرجهٔ عجزداری که مردمان عجز تراشناخته بجسارت تمام مهر ترانیز تقلید می نمایند • بنابرین عزل تونیز لازم می اید • کویا اهل فساد بچنین ترهات دعوی خودرا اثبات نموده بودند • اماچون سخن شان درحق این مکتوب هم اطرادندارد دس شبهه نیست که آن رانیز خودشان اختراع نکرده باشند • اکرچه بعدازان اهل فساد روی جبر وقهر را نشان داده برای خلع خلیفه بر باشده بجهت درامدن درخانهٔ خلیفه سعی خودرا بجااورده بودند • امااز سبب مدافعهٔ حسن بن علی وابن عباس ودیکر اصحاب واقربا وتعلقات خلیفه که بردردار الخلافه سلاح بدست ایستاده بودند مجال دخل نیافته هنوز بمدافعه سرکرم بودند که محمد بن ابی بکر وکروهی ازاوباش مصریان ودیکرعرب از س دیوار خانه درامده وسه نفراز ایشان یکان یکان درحجرهٔ عثمان داخل شده و برای استعفایش ازمنصب خلافت تکلیف نموده انجنان بافعال ناشایسته مشغول کشتند که ذکرازاجایزندانستیم وتفصیل شناعت ورزالت محمدبن ابی بکررا که درهنکام درامدن وبرامدن ازوی صادرشده بودنیزمناسب ندیدیم القصه اوباشان اهل غرض بتاریخ سی و پنجم سنهٔ هجرت سنید بروز هردهم ذی الحجه عثمان بن عفان راشهید • وانکشتهای زوجه اش نائله راکه بمنع افعال شنیعهٔ شیعهٔ سفها جدوجهد میکرد بریده دنائت ورزالت خودرا اجرا میکردند که بعضی ازغلامان

خلیفهٔ شهید دو نفر از مفسدان بقتل رسانیده . و در محافظهٔ نائله سعی بلیغ بجا آورده دروازهٔ دار الخلافت را بر سه نفر مقتول مسدود ساختند . هرچند بعدازان مفسدان برای یغما بجانب بیت المال شتافته بودند اما مالی بسیار نیافته خائب و خاسر باز کشتند . چون روز سوم دررا کشاده جنازهٔ عثمان را برای دفن بیرون آوردند . اهل عصیان نیز درراه ایستاده برای انداختن سنگها برجنازهٔ خلیفه باز حاضر کشته بودند که علی بزجر و توبیخ ایشان را بازداشته جنازه را نزدیك بقعهٔ بقیع برده بمکان حش کوکب نام مانند شهیدان دیگر بیغسل و تکفین باپیراهن خون آلود دفن . و بعدازان بامر علی باز جسد مبارکش را برآورده داخل بقیع کردند .

(محاکمهٔ وقعه)

از تفصیلات سالفه معلوم شد که ظن و شبههٔ که بعضی مؤرخین درشهادت عثمان بن عفان دارند . هرکز براساس متین مبتنی نیستند . هرچند عثمان در هنکام غایت پیری بر مسند خلافت قرار کرفته دراکثر مناصب عالیه وامور مهام ملکیه خویشان خودرا استخدام کرده باشد . اماچون بعض ازایشان درزمان سعادت رسول الله علیه السلام و بسیاری شان نیز درزمان شیخین ازسبب کفایت ودرایت درکار های بزرك استخدام شده بودند بنابرین عثمان هم ایشان را استخدام میکرد . ودرزمان خلافت خود تنها ابن عامر را که اهلیت و کفایت وفراست ودرایتش هم بموجب سالف البیان چون خورشید تابان نمایانست والئ عراق ساخته بود . مکر بنی هاشم ازسبب آن حمد و حفا که

در هنکام ظهور اسلام از بنی امیه علی الخصوص ابوسفیان وامثال آن دیده وچشیده بودند ترقیٔ بنی امیه را دردولت اسلامیه نمی خواستند • اما ازتباعد زمان سعادت رسالت قدر وحیثیت بنی امیه که درهنکام جاهلیت درمیان قوم عرب داشتند آهسته آهسته باز کشته فتنه های بزرك نیز بظهور آمدند • اکرچه علی وطلحه وزبیر در دفع آنها کوششها کرده باشند • باابنهمه حیل ودسایس اصحاب غرض بمقاصد شان مانع شده فائده نبخشید • وچون بسیاریٔ اصحاب کبار رسول الله علیه السلام نیز درکار زار های سوریه وعراقین ودیکر بلاد ودرطاعون عمواس که ذکرآن سبقت ورزیده است وفات نموده بودند بنابرین کسی نمانده بودکه آتش اختلال که درمیان اسلام باشتعال آمده بود بحسن مقال خاموش کرداند • بلکه از یکطرف معاویه شهادت عثمان را برای غصب خلافت آلتی مؤثر یافته • وازطرف دیکرشاعران فصیح اللسان عرب غیرت وتهور بنی امیه بابیات واشعار ومرثیه های بی شمار تحریك وآتش اخذ انتقام ایشان را تیز ترکرده عدم مبالات علی بن ابی طالب را درنصرت عثمان بن عفان بصورت آشکار بیان مینمودند • اما ازسیاق اخبار اقوال وافکار شان تأیید نمی شود • چونکه از یك جانب ازروز ظهور اختلال علی کرم الله وجهه بالنفس برای منع فساد ودفع اشرار بدنهادکه ازشهرها آمده بودند سعی بلیغ نموده باز کردانیده بود • وازجانب دیکر فرزند دلبند خود حسن را باابن عباس بجهت نکهبانیٔ دارالخلافه ازشر مفسدان که ببهانهٔ مکتوب باز کشته آتش فتنه را باشتعال اورده بودند معین کرده بود • وایشان هم بمقابله ومجادلهٔ اشرار کرهمت

راچنان استوار بسته برای نثار جان درراه عثمان پای ثبات را برقرار نهاده بودند که حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه نیز کثرت اهل طغیان وقلت نگهبانان را مشاهده نموده ومقاومت قلیل را باکثیر دشوار پنداشته بدرجهٔ شفقت ومرحمت دردلش حاصل شد که همگنان را اجازت انصراف داده بحسن گفت میدانم که قلب پدرت برای توتاچه درجه در التهاب است ٠ برای خدا مرابگذار وزود نزد پدر رفته اضطرابش را تسکین نمای ٠ حسن گفت بخداتاجان را فدا نکنم ازدرت جدا نخواهم شد ٠ عثمان بمشقت حسن تاب نیاورده ودررا گشاده باریقانش درون می درآورد که بسیاری سفها نیز بشکستن درمباشرت نمودند ٠ وچون شکستن درممکن نشد پس خواستند که دررا آتش زده درون درآیند ٠ وهنوز حسن ورفیقانش همراه ایشان درکشاکش بودند که بوجه سالف البیان بعض اوباشان ازدنبال خانه درامده عثمان بن عفان را بدرجهٔ شهادت رسانیدند ٠ اکنون بخوبی ملاحظه باید فرمود که اگرچه علی بنفس خود مدافعه نکرده بود ٠ بااین همه جگرپاره اش حسن تادرجهٔ نهایت در بذل غیرت وهمت تقصیری نکرده است ٠ اگر عثمان بنصیحت علی عامل شده بافکار مروان ودیگر خویشاوندان خودکار نمی‌فرمود البته علی بنفس خودهم دردفع فساد بذل جان می نمود ٠ چون همگنان در باب بذل وایثار مال وجان حضرت عثمان ازظهور اسلام تاروز انتخاب خلافت درنصرت وتأیید دین اسلام متفق الکلمه‌اند پس درایضاح و بیان آن احتیاج ندارد ٠ القصه چون حضرت عثمان ازیکطرف درسن ازدرجهٔ هشتاد سال تجاوز نمود وازطرف دیگر نیز باوصاف

حلم وحيا متصف بود • لاجرم ازدفع ومنع مقاصد حريصانهٔ بزركان بنی امیه وازتدارك اسباب مدافعه عاجز شده است • اکرچه بسیاریٔ کسان برای امداد عثمان بایقاظ واخطار مروان از بلاد بصره وکوفه برامده از راهی کوتاهتر بجانب مدینه شتافته بودند • اماهنوزدراثنای راه بودندکه شهادتش را استماع کرده بازکشتند •

(نسب وقیافت عثمان رضی الله تعالی عنه)

عثمان بن عفان بن ابی العاصی بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف میانه قد وفراخ سینه و بالای دوشهایش ستبر ورنکش کندم کون وسرش بی موو ریش مبارکش مویدار ودراز بود • ودروجه مبارکش اثر دانهای جدری نیز مشاهده میشد • دیکر انساب انذات بزرکوار بکتب انساب حواله کردیم

(بیعت مردمان بعلی رضی الله تعالی عنه)

بعد ازشهادت عثمان بن عفان طلحه وزبیر و بسیاریٔ ذوات ازمهاجرین وانصار بخانهٔ علی رضی الله عنه رفته کفتند مابرای بیعت امده‌ایم • علی کفت من تحمل بارخلافت ندارم • وزیریٔ شمارا برامیری ترجیح می نمایم • هرکه را شایان خلافت می‌بینید من‌هم بدوتابع می‌شوم • ولیکن ایشان بزور وجبر علی را بجانب خلافت مائل کردانیده بمسجد شریف بردند • نخستین طلحه وزبیر و بعد ازان مهاجرین وانصار بیعت کردند • مکر بعضی کبار مهاجرین وانصار از بیعت امتناع ورزیدند • پس سعد وابن عمر را طلبیده برای بیعت تکلیف نمودند • اماایشان چنان بیان کردندکه تاهمکنان بیعت نمایند ماهم بیعت نخواهیم کرد • اکرچه ازسبب عدم امنیت ازعبدالله بن عمر کفیل خواسته بودند

اما عبدالله چنان جواب داد که من کفیل هم ندارم ، بنابرین اشتر برای قتل عبدالله بعلی تکلیف نمود ، مگر علی از آنها ابا داد و گفت کفیلش منم ، وسعد را نیز در باب بیعت مخیر گردانید ، بعد از آن بزرگان بنی امیه از مدینه برآمده بجانب شام روان ، و نعمان بن بشیر نیز ابراهن خون آلود عثمان و انگشتهای بریدهٔ نائله بجهت طلب قصاص عثمان بسوی شام متوجه گشت ، بعضی می گویند چون بعد از شهادت عثمان بسیاری اصحاب کرام از قبول خلافت امتناع ورزیده بودند لاجرم اهل فساد از روی جبر خلافت را بعلی قبول گردانیده و طلحه و زبیر را نیز کرهاً بدو بیعت کنانیدند ، حاصل کلام بعد از مدت چهار ماه طلحه و زبیر برای حج از علی اجازت خواسته و وقعه عجیب جمل برانچنانچه بیان خواهد شد در آئینهٔ دوران صورت نما گشتند درحق طلحه و زبیر بعضی سخنهای غیر واقع و اراجیف ناجا نیز پیدا شدند ، چون علی کرم الله وجهه بر مسند خلافت قرار گرفته خواست که رجال بنی امیه را از مناصب عالیه عزل نماید ، مغیره نزدش رفته مقدمات قدعت بخش را درمیان آورد و گفت چون اکنون درمیان اسلام اختلاف و اختلال بظهور آمده است بنابرین تا امر خلافت قرار نیابد اختلاف هم برطرف نمی گردد درین باب تعجیل منمائی علی گفت من زعرهٔ جرهٔ خود رفتی کردم پس چار و ناچار انیم باوی هم افکار شده بدر رفت ، درین اثنا ابن عباس نیز آمده از علی پرسید که مغیره برای چه آمده بود ، علی گفت برای آن آمده بود که مرا از افکار عزل معاویه برگرداند امابعد از آن خودش نیز باامن هم افکار شده است ، ابن عباس گفت اگرچه رأی نخستینش

شایان تحسین است • امادر بن باب ازموافقت نمودنش بوی نفاق نیز می اید بتصور من اکنون درعزل معاویه تعجیل نمودن شایان نیست • بل بعد ازاستقرار امر خلافت فراخور حال وزمان رفتار نمودن اولی مینماید • چون بنی امیه حریص مسند وجاهند • پس اکر درمناصب عالیه ابقای خودرا محقق دانند همانا ازدعوی قتل عثمان که برای ایقاع مشکلات درامر خلافت آلتی مؤثر بدست اورده اندفارغ خواهند شد • بعدازحصول اتحاد افکار اسلام عزل ایشان بغایت آسان میکردد • اکرچه ابن عباس مقدمات یقینیه‌را براهین عقلیه اثبات نموده بود • اماعلی بدوچنان جواب دادکه من حیل ودسایس را دوست ندارم • وبغیر ازتحصیل رضای خدا جیزی دیکر نمی خواهم • ابن عباس کفت آیاحدیث شریف (الحرب خدعة) را ازفم سعادت رسول الله بکوش هوش خود استماع نکردهٔ • کفت آری • کفت بس معلوم شدکه تو مردی شجیع هستی امادر امورحرب وسیاست بهرهٔ تمام نداری • بعد ازان ازنزد علی برامده بی کار خود کرفت • درانداك فرصت طلحه وزبیر ودیکر اصحاب کبارنیز کروه کروه نزدعلی امده قصاص عثمان‌را طلب کردند • علی کفت تاجمعیت طاغیان و باغیان پریشان نکردد قصاص هم ممکن نخواهد شد • کفتند اکر طلحه بصره وزبیر نیز بکوفه رفته باقوهٔ کافیه عودت نمایند • دران صورت هم اهل فساد بربادمی شوند وهم احکام اوامر جناب خدا اجرامی تواندشد • بیعت هم بهمین شرایط قبول شده است • مکرعلی ازموافقت ایشان امتناع ورزید وکفت می ترسم که دراثنای اجرای قصاص درمیان مسلمین فسادی عظیم حادث کردد •

چون ایشان گفتار علی را بمیزان خرد سنجیده از افکار ورفتارش محقق دانستند که هر اینه دراندك زمان دراداره مسند خلافت عاجز خواهد شد • پس طلحه وزبیر ومغیره برای رفتن بجانب مکه اجازت خواستند • بعد ازان علی بعزل معاویه قرار قطعی داده ابن عباس راخواندو گفت میخواهم که ولایت شام را بتو بسپارم ابن عباس گفت من نمی خواهم چونکه ازمعاویه هراس دارم • القصه بعد ازان سهل بن حنیف را بشام و برادرش عثمان را ببصره وعمار بن شهاب را بکوفه وعبدالله بن عباس را بیمن وقیس بن سعدرا بمصر والی ساخته ارسال نمود • چون سهل بن حنیف بعدازطی منازل بتبوك واصل شده یك فرقهٔ عسکر شام را دیدو گفت اکنون والی شام من شده هستم • ایشان گفتند اگر بغیر ازعثمان کسی دیگر تراوالی ساخته فرستاده باشد زودباز گردو گرنه کارت بدخواهد شد پس چار وناچار بجانب مدینه بازگردید • درهنگام وصول عثمن نیز ببصره گروهی از بصریان برای اطاعت مسارعت ودیگران درقبول تأخیر نمودند • چون عماره بکوفه رسید طلیحه ابن خویلد ملاقی شد وگفت اهل کوفه تبدیل ابوموسی رانمی خواهند باید که زود بسوی مدینه بازگرد وگرنه سرترامی برم • پس عماره نیز بعودت مجبورشد • عبدالله بن عباس نیز بیمن رسیده وانمال راکه قبل ازان یعلی بن منیه جبایت کرده بود گرفته راست بسوی مکه رفت • قیس بن سعد هم بمصر میرفت که درمکان ایله یکفرقهٔ عسکر مصر اورا دیده پرسیدند که توکیستی وچرا بمصر می روی • گفت من بطلب خون عثمان امده ام درحق اوهم بعضی مصریان اطاعت و بسیاری تأنی نمودند • القصه بعضی

والیان رجوت نموده و بعضی نیز درحال تدبیب یافت شده خلافت را بضعف و تزلزل دوچار کردانیدند . علی کرم الله تعالی وجهه طلحه و زبیر را که هنوز در مدینه بودند نزد خود خوانده از احوال حاضره آکاهی داد . و مکتوبی را بوالیٔ قدیم کوفه یعنی ابوموسی و مکتوبی دیکر نیز بوالی شام معاویه فرستاده ازاحوال آن دیار استفسار فرمود . اکرچه ابوموسی ازحال بیعت کنند کان و متمرد ورزند کان چنانکه بچشم خود دیده بود خلیفه را مطلع کردانید . اما معاویه بعد ازمدت سه ماه ازشهادت عثمان رضی الله تعالی عنه نامه را حاضر ساخته برلفافه اش عبارهٔ ازمعاویه بعلی بر نوشته همراه شخصی مسمی قبیصه بابعضی تبلیغات شفاهیه فرستاد . قبیصه بمدینه واصل شده مکتوب را بعلی تسلیم نمود . علی مهر مکتوب را برداشتند ازمیان طرف کاغذی سفید براورده دیدکه یکحرف هم بالایش تحریر نشده است . و بجانب قبیصه متوجه شد و کفت این چه حال است و درشام چه چیزها میشوند . قبیصه کفت درشام امنیت تمام دارد و بر منبر که بالایس پیراهن خون الود عثمان آویزانست شصت هزار نفر ازمشایخ قبائل جمع شده نالان و کریان قصاص عثمان را می خواهند . ازین کلام حال علی متغیر شد و کفت الله الله این چه حالست . من ازخون عثمان تبریهٔ ذمت می کنم . اکرچه اکنون قاتلان عثمان نجات یافته اند . اما بمشیت خدا البته ازجزا رستکار نخواهند شد . دران هنکام ازعسکر بن سبئیان که حاضر بودند بخشم تمام فریاد براورده کفتند قاصد سکان سک را زود قتل نماید . اما علی بارأی رزین هیجان لشکر را تسکین و کاغذ سفید را باز بدست ارنده تسلیم و برای جنک

معاویه هرجه نموده قاصدش را باز گردانید . اهل مدینه برای دانستن افکار خلیفه حنظله اتمیمی را که محب ومقرب وندیم قدیم علی بود نزد علی فرستادند . حنظله بقدر یك ساعت با علی مکالمه نموده وافکارش را مائل کارزار دیده گفت مصلحت انست که درین امر مهم تأخیر نمائی . اما علی سخن اورا نیز بسمع قبول اصغا نفرمود . پس طلحه وزبیر رضی الله تعالی عنهما اتی جدال وقتال قبل از اشتعال بهراست دانسته بدان اجازت که اول تحصیل کرده بودند ازمدینه برامده بمکه رفتند . بعدازان علی رضی الله تعالی عنه فرمود تدلاوران برای جنك ماده شده . وخودش تعبیهٔ لشکر مشغول گشته وعیار را بمحمد بن حنفیه سپرده وعبدالله بن عباس را بمینه وعمرو بن ابی سلمه را بمیسره وبرادر زادهٔ ابوعبیده ابالیلی را مقدمة الجیش معین . ویك نفررا هم ازانانکه برعثمان خروج کرده بودند بخدمت عسکریه استخدام نموده وتمام بن العباس را بمدینه وقثم بن العباس را نیز بمکه استخلاف کرده والیان کوفه وبصره ومصر امر فرستادکه بسرعت تمام برای کارزار مهیا شوند . امادرین اثنا ازمکهٔ مکرمه خبرهای مخالف بظهور امده درتهیهٔ اسباب محاربهٔ شاد تأخیر افتاد . هرچندبریٔ الذمه بودن علی ازخون عثمان که فی الحقیقه قتل انذات بزرگوار ظلم محض بوداز تفصیلات سابقه واضح ولایح شده است بااین همه ازاباز بصورتی اوضح بیان نمایم . عثمان مخالف رضای خدا وسنت رسول الله کاری نکرده است . چونکه اهل غرض نیز بزرگترین خطایش را بدینوجه بیان می کردند که عثمان خویشاوندان خودرا رعایت وحرمت بیشتر می کند . وجواب کلام ایشان نیز که درسطور سالفه بیان

شده است فی الحقیقه قناعت بخش است • زیرا که بعضی رجال بنی امیه از سبب کفایت و درایت در زمان رسالت و بعضی نیز در هنگام خلافت شیخین در مهمات امور مملکت یافت شده اهلیت و قابلیت خود را اثبات کرده اند • چنانکه خالد بن ولید در زمان ارتداد یمن خدمت کرده بود ابن عامر نیز در هنگام ارتداد ایران خدمتهای خوب کرده استعداد خود در انشان داده است •

حرمت و رعایت نمودن عثمان در حق مروان نیز بیجا نبود زیرا که درامدن اسلام در دائرهٔ اتحاد و زائل شدن اختلاف و فساد که بعد از یزید در میان اسلام بدید سده بود تنها بحسن تدبیر و سعی کثیر مروان حاصل شده است • وحالانکه بکفایت واهلیت وی کواهی می دهند انها را نیز انشاء الله تعالی در جای خود یکان یکان عرض و بیان خواهیم کرد • بروجه سالف البیان چون وصول بنی امیه بمراتب و مناصب عالیه باعث انکسار قلوب بنی هاشم وسبب انفعال اهل مدینه شده اثار اختلال و اختلاف در اطراف و اکناف ممالک اسلامیه پیدا شده ازهرسو منازعات و مهاجات بوقوع امده بودند • بس بدست علی آلتی مؤثر نمانده بود که انرا برای دفع فساد و اختلال استعمال نماید • حاصل کلام بکبر سن عثمان حلم و حیا نیز که بدان موصوف بود منضم کشته نائرهٔ فساد باشتعال و وقعهٔ فجیعهٔ قتل خلیفه بظهور امد • آیا علی در هنگام ظهور چنین فساد با کدام قوت مقاومت می توانست کرد • چونکه از یکطرف مزاج عشیرتش بنی هاشم از عثمان منحرف شده و از طرف دیکر اهل مدینه یعنی انصار بااهل و عیال درحق خلیفه دل آزرده شده می کفتند

مادر ابتدای ظهور دین اسلام مهاجرین اسلام را مسکن ومأوی داده یاری کرده هستیم . باوجودکه بنی امیه بظهور آسلام دشمن اسلام بودند چون ما حق رجحانیت داریم پس چرا در حق ایشان رعایت وحرمت بیشتر کردد . برای حل این مسئله رفتار وافکاری که انصار در هنکام بیعت سقیفه اظهار کرده بودند دلیلیست کافی . در دست علی بجز اولاد واقربایش کسی دیکر نمانده بودکه برای دفع اختلال استخدام نماید وهرقوتیکه داشت در استعمال ان دریغ نکرده است . چون فرزندش حسن وعم زاده اش عبد الله ودیکر خویشاوندانش برای محافظهٔ عثمان ازدل وجان سعی فراوان نموده اند . بنابرین بجهت برائت ذمت علی از خون عثمان دیکر دلیلی واضح وحکمی راجح نمی خواهد

(وقعهٔ جمل)

چون طلحه وزبیر دیدندکه علی برای عزل والیان بنی امیه علی الخصوص بعزل معاویه عزم جزم کرده کلام ناصحانرا بسمع قبول اصغانمی فرماید . پس وقوع شقاق ونفاق وحصول اختلاف وافتراق درمیان اسلام ورأی اصحاب کرام قبل ازوقوع بنظر دوربین یقین مشاهده نموده وبوسیلهٔ حج بمکه رفته واهل مکه رانیز ازسبب قتل عثمان دراضطراب وهیجان یافتند . وازوقوع جدال وقتال درمیان اسلام احتراز تمام نموده کفتند اکنون برای اسلام الزم واهم انست که بیکی از اصحاب کرام که مقبول خاص وعام باشد بیعت نمایند . وحصول چنین کاررا آسان پنداشته وام المؤمنین عایشهٔ صدیقه رانیزدر دائرهٔ اتفاق در اورده باسه

هزار نفر اهل مکه وحوالیش که جمع شده بودند بجانب مدینه عزیمت نمودند • اگرچه علی هم ازحال شان آگاهی یافته اهل مدینه‌را بمقابلهٔ ایشان ترغیب وتشویق نموده بود • اماایشان از بلند شدن آتش فتنه احترازکرده درتکلیف علی تأنی ورزیدند • اگرچه بعدازان علی بعبدالله بن عمر مراجعت نموده بود امااوهم بدوچنان جواب دادکه چون من‌هم از اهل مدینه هستم لاجرم از رأی ایشان‌جدانمی توانم شد • علی گفت من‌از توامنیت ندارم بایدکه کفیلی بمن بدهی عبدالله گفت کفیل هم نمی دهم اما برتوخروج نخواهم کرد • بعد ازان مدینه را گذاشته راهی دیگر پیش گرفت • ودرمدینه شایع شدکه عبدالله بطرف شام رفته است • علی فرمود تاچند نفر زود برای گرفتنش مانند دود رفته هرچه تمامترجستند • اثرش راکمتر یافته باز گردیدند • اگرچه دردل اهل مدینه ازرفتن عبدالله بجانب شام اضطراب تمام حاصل شده بود ولیکن ازوعده اش‌که برای خروج نانمودن داده بود مطمئن شده چنان تصور نمودندکه ممکن‌که بسوی مکه رفته باشد • پس علی ازطرف عبدالله اطمینان حاصل کرده باجمعی ازمتفقان بجانب مکه روان شد • اهل مکه نیز عایشه وطلحه وزبیر را پیشوای خود ساخته واز بزرگان بنی امیه سعیدبن العاصی وولیدبن عقبه ووالئ مدینه عبدالله بن عامرکه در هنگام قتل عثمان ازمدینه برامده بودندو یعلی وابن عامرکه یکی از یمن ودیگری‌از بصره عزل شده باما ل ومنال آمده بودند • مال را برای حصول مقصود برکف نهاده وعایشه رابریک شتر تواناکه برایش خریده بودند سوار کرده بجنگ مدینه آهنگ نمودند • وچون در راه

خبر یافتند که علی از مدینه باقوهٔ کافی براسده بجنك مکه می آید ۰ پس طلحه وزبیر ویعلی ووالی مکه عبدالله بن عامر ووالیٔ سابق بصره ابن عامر زود فراهم امده وانجمن مشورت راعقد کرده هریکی بوفق دانش خودرائی میزدکه ازان میان ابن عامر چنان بیان نمودکه اگر مابجانب بصره رفتار نمایم هرآینه درانجایار وانصار بسیار خواهیم یافت ۰ همکنان رایش را پسندیده ازراه مدینه بسوی بصره منحرف کشته وامهات المؤمنین که همراه عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنهابحج امده بودند بزاری وزاری عایشه را وداع وبادل حزین ازوی جدا شدند ۰ علی ازشنیدن این خبر ممنون ومسرور شده باخود کفت چون دربصره مردمان صاحب افکار وخرد مندان هوشیار بسیار هستند پس افکار ناهنجار اهل خروج راداشته البته بمایار وانصار خواهندشد ۰ طلحه وزبیر هنوز درمکه بودندکه مروان بن الحکم نزد ایشان رفته کفت چون شما برای طلب خون عثمان خروج می نماید پس انسب انست که خلافت رانیز یکی ازفرزندان عثمان قرار بدهید ۰ طلحه کفت مسترین مهاجرین راپس کذاشته بفرزندان ایشان چه کونه توانیم داد ۰ این کار هرکز نمی شود ۰ بعدازان مروان فرزندان زبیرو طلحه رایکان یافته پرسیدکه اکرکار خلافت میسر شود دران صورت خلیفه که خواهدشد ۰ هریکی پدر خود رانشان داد ۰ عایشه صدیقه سخنهای مروانرا شنید خبرفرستادکه تو برای انداختن افتراق درمیان اسلام سعی می کنی ۰ بایدکه فیمابعد ازالقای فسادخود دست نکهدار ۰ مروان بیاران خود کفت من می خواستم که مسند خلافت دردست بنی عبد مناف نماند ۰ اما نشد (اطوار

وافکار رجال بنی امیه درین کار ازهر جهت مشاهده می شود) فی الجمله ایشان ازمکه برامده بمکان حواب نام نزدیك شده بودندكه سکان انجا بعوعو اغاز نمودند · عایشه زمام شتر را برگردانید وکفت من میخواهم که ازینجا برگردم · چونکه روزی رسول الله علیه السلام درهنکام مصاحبت بازوجات محترمه چنان فرموده بودند که (لیت شعری یتکن تنبحها کلاب الحوأب) یعنی کاشکی میدانستم که سکان حواب بکدامیٔ شما عوعو خواهند کرد · القصه بعد از ان بقدریك روز درانجا نشسته وروز دوم علی الصباح خبرامدن علی شایع شده درمیان قافله ولوله افتاد · وراه بصره راپیش کرفته بسرعت تمام قطع منازل نموده نزدیك بصره شدند · وباعمیر بن عبدالله التمیمی ملاقی کشته بصوابدید رأی وتدبیر عمیر عایشهٔ صدیقه عبدالله بن عامر راکه قبل ازان والیٔ بصره بودنزد اعیان بصره فرستاد · وبرای بعضی بزرکان مانند احنف بن قیس مکتوبها را نیز فرستاده از احوال آکاهی داد · وخود درمقام حفین نام بجواب منتظر ماند · چون این خبر درمیان بصره شایع شد عثمان بن حنیف که از طرف علی والیٔ بصره شده بود عمران بن حصین وابا الاسود الدولی را پیش عایشه فرستاده پرسیدکه شما برای چه درینجا امده اید · عایشه کفت من برای آن امده ام که احوال واهوال اهل مدینه وجدال وقتال وشقاق ونفاق راکه درمیان اسلام بظهور امده است بهمکنان اعلان وحتی الامکان در باب اصلاح آن سعی نمایم · بعدازان میانجیان عثمان بن حنیف پیش طلحه وزبیر رفته سبب امدن ایشان نیز سؤال کردند · ایشان چنان جواب دادند که

مابرای طلب قصاص خون عثمان بن عفان امده ایم • میانجیان عثمان گفتند ایا شما بعلی بیعت نکردید گفتند آری اماما وقتی علی را بیعت کردیم که شمشیر ران بر گردن مانهاده بودند • با اینهمه بعدازان هم رای گرفتن قاتلان عثمان بعلی کرة بعد اولی ومرة بعد اخری تکلیف کرده بودیم • اماچه فائده که علی ازاهم قبول نکرده است • پس فرستادکان عثمان باز کشته افکار ایشانرا بدو بیان کردند والی بصره ارکان هیئت واعیان مملکت را فراهم اورده مشورت نمودند • بعضی از ایشان تا امدن علی صبر وتأنی را اظهار و بعضی نیز جانب صلح را اختیار کردن مناسب دیدند • اماوالیٔ بصره تا امدن علی برای مدافعه قرار داده و خلق را بجانب افکار خود دعوت کرده درمیان میدان حرب درامدند • اما فرقهٔ از اهل بصره که محب عثمان بن عفان بودند بافرقهٔ عایشه ملحق کشته • وبعدازان طرفین نخستین جنك را باسنك اغاز و بعدازان دست را بسلاح دراز واهسته آهسته جدال بقتال مبدل و تاتار یکیٔ شب محار بهٔ شدید نموده از یکدیکر جدا شدند • روز دیکر نیز جنکاوران طرفین درمیدان حرب درامده دلاوران اسلام که بجانب عایشه بودند چنان بیان میکردند که طلحه وزبیر کرها بعلی بیعت کرده اند چونکه علی هم درقتل عثمان دخل داشت • بزرکان عسکر بصره که ازطرف علی مدافعه می کردند بدلائل قطعی بیان مینمودند که ماقاتل عثمان نیستیم • وهمکنان علی را طوعا بیعت کرده اند • وچون خروج عایشه بخلاف رضای باریست • پس کناه این خونریزی نه بما بلکه تنها بشما عائد ست • اکرچه دلائل مذکور باخطبه های طول وطویل بیان شده بودند • اماحجت

طرفین مانع جنك نشده عاقبة الامر بتاریخ سی وشسم سنهٔ هجرت سنیه در اواخر ربیع الاخر نائرهٔ جدال وقتال باشتعال امده وتاهنکام شام بشدت تمام محاربهٔ خون اشام واقع شده و بسیاری کسان ازطرفین بجرع کأس هلاك نموده ازیکدیکر جداشدند • اکرچه درین محاربه قائد جیش بصره بنام حکیم واز بزرکان جنکاوران ذریح نام مقتول وازرئیسان فرقهٔ عسکر حرقوص هم اسیرشدبود اما حرقوص باز فرار نموده ببصره درامد • پیش ازین هم درسطور سالفه بیان کرده بودیم که چون طلحه وزبیر بمکه درامده اهل مکه‌را ازسبب قتل عثمان درهیجان بی پایان یافتند • وحارهٔ اتحاد اخوان وجمع کلمهٔ اسلام راتنهادر تبدیل خلافت پنداشته عایشهٔ صدیقه‌را پیشوای خود ساختند • علی نیز ازاحوال شان آکاهی یافته اهل مدینه‌را بجهت مقابلهٔ ایشان تشویق وترغیب داده بود • مکر اهل مدینه راه تأبی راپیش کرفته تکلیفش را قبول نکرده بودند لاجرم ان ذات بزکوار ازتمامی مهاجرین وانصارتنها نه صدنفر جرار موافق افکار خودفرمانبردار یافته و پای همت را دررکاب عزیمت نهاده برمرکب راهوار سوار می‌شدکه عبدالله بن سلام لکام توسنش را استوار کرفت و کفت ای سهسوار عرصهٔ کیرودار بافکار این خاکسار اکنون مدینه رامکذار که دیکر بار یافتن حکومت بسیار دشوار خواهدشد • مکر دیکر حاضران بعبدالسلام چنان بیان کردندکه تودست خود را ازو باز دار زیرا که انهم ازاصحاب کبار فرستادهٔ پروردکارست پس علی بتاریخ سی وششم سنهٔ هجرت سنیه درماه ربیع الثانی برفتار آمده ودرمکان ربذه نام واصل شده خبر یافت که عایشه وطلحه

وزبیر بصره رسیده اند . دران اثنا فرزندش حسن نیز بموقع مذکور آمده ودر اثنای صحبت بلند شدن آتش فساد درمیان اسلام وظهور اختلال واختلاف افکار مردمان را درمیان سخن آورد وگفت درهنگام محاصرهٔ عثمان بشما گفته بودم که اگر اکنون ازمدینه برآمده درجای دیگر بنشینید بهتر خواهد شد . آنوقت سخن مرا اصغا نفرمودید . بعد از قتل عثمان نیز عرض کرده بودم که تا آمدن قبائل عرب بیعت را قبول مکنید . ازانیز نشنیدید . بعد ازان هم گفته بودم که تا دفع شدن اختلال که درمکه بظهور امده است درخانهٔ خود نشسته بعواقب امور منتظر باشید . ازاهم قول نفرمودید . اماچه فائده که اکنون کار دشوار شده درمیان اسلام قتال وجدال بظهور امده است . علی بدو جواب داد که درهنگام محاصرهٔ عثمان برامدن ما ازمدینه ممکن نبود چونکه مارا هم احاطه کرده بودند . ودرقبول نمودن بیعت نیز صبر وتأنی جائزنبود چونکه بعدازارتحال رسول الله خلافت حق من بود ودیگری رسید . بعد ازوهم دو ذات دیگر برمسند خلافت قرار گرفتند . اگر بعداز شهادت خلیفهٔ سوم بار درقبول بیعت تأنی میکردم شما نمانند اوان کاری بظهور امده حق اهل مدینه ضایع میشد . اکنون نیز برای تسکین ان فساد که ازسبب خروج طلحه وزبیر وهیجان اهل مکه بظهور امده است هیچکس سعی نمیکند که من بآرام بنشینم . واگر اکنون خودرا بازکشم هراینه اهل مدینه را درمحل خطر می اندازم . بعدازان محمد بن ابی بکر ومحمدبن جعفر را برای استمداد بجانب کوفه فرستاد . وخوددرمقام ربذه نام نشسته چند نفر دیگر را بجهت تشویق کارزار باطراف وکنار روان وفرقهٔ راکه ازقبیلهٔ طی بامداد وی امده بود قبول نمود . دران

اثنا بعضی کسان ازاهل مدینه بقصد کشف مقصد علی امده سبب تهیهٔ سفر را سؤال کردند . کفت مقصد ما نست که فساد را برداشته مخالفانرا بقهر وجبر دردائرهٔ اطاعت دراریم . بعدازان درراه افتاده وابولیلی ابن عمرو بن الجراح رارئیس مقدمة الجیش ساخته پیش فرستاد . ودرهنکام وصول بمواطن امده وطی ابولیلی کفت اکراجازت باشد ماهم همراه شما بیاییم . کفت شما برجای خود بمانید زیراکه بدین کار مهاجرین هم کفایت میکنند. وهنوزدرانجا بودکه مردی را از بنی شیبان دیده ازرفتار وکردار والیٔ کوفه ابوموسی استفسار فرمود . کفت ابوموسی ازکارزار پرهیز میکند . ومیل بجانب صلح وصلاح دارد . علی کفت مقصود مانیز همین است .

اکرچه عایشهٔ صدیقه رضی الله تعالی عنها نامه هارا بکوفه ومدینه ویمامه فرستاده مردمارا برای خروج دعوت نموده بود. اماوالیٔ کوفه ابوموسی واهل مدینه ازترس حدوث فتنه وفساد ازامداد امتناع ورزیده دعوت عایشه راقبول نکردند .

علی هنوز درموقع ذی قار بودکه والیٔ بصره عثمان بن حنیف آمده کارزارها راکه پیش ازان درمیان فریقین بوقوع امده بودند تعریف کرده اثر زخمهارا که دران کارزار کرفته بود نشان داد . علی ازصبر وتحملش ممنون ومحظوظ شده دست دعا برداشت ودرحق وی دعای خیر ودرحق طلحه وزبیر دعای بد کرد وکفت ای عثمان پیش ازین دوذات ستوده صفات که بهترین ناس بودند خلیفه شده همواره بامر خدااقتداو بکتاب وسنت وجماعت اتباع نموده وهمکنان سراطاعت را برخط فرمان شان نهاده بودند . بعدازان درمیان

مردمان فتنه وفساد پیدا ودر افکار خورد و کلان عدم اطراد هویدا کشته خلیفهٔ سوم را شهید کردد بیعت بمن نمودند • چون در آن زمان طلحه و زبیر نیز درزمرهٔ ایشان داخل بودند • پس اکنون رواست که هر دوشان درمیدان مخاصمت قیام نمایند •

دران اثنا محمد بن ابی بکر ومحمد بن جعفر باچند نفر بکوفه درآمده ابو موسی را برای امداد علی دعوت نمودند • ابوموسی جواب داد که درین باب قعود برای ثواب آخرت وقیام نیز برای سود دنیا است • وچون ما آخرت را بردنیا ترجیح میدهیم لاجرم قعود را اختیار کرده برطرف میمانیم • و دیکران رانیز بجهت قعود ترغیب نمود • اکرچه سفیران علی افکارش را مانع افکار خود دیده بعض حرفهای دشوار برزبان آورده بودند اما ابوموسی باز بسخن آغاز نمود و کفت چون هنوز هم حلقهٔ بیعت عثمان در کردن من وعلی آویز انست بنابرین اکنون بجز قصاص قتلان عثمان بکار دیکر تشبث نمودن شایان نیست • بعداز اتمام این کلام ازسفیران علی بکلی اعراض نمود چون محمد بن مشار الیهما سعی خودرا بیفایده دیدند زود بجانب موقع (ذی قار) رفتار وافکار وکفتار ابوموسی رایکان یکان بعلی بیان نمودند •

بعدازان علی اشتر وعبدالله ابن عباس را برای اقناع ابوموسی فرستاده وایشان هم ابوموسی وسکنان کوفه را درافکار قدیم برقرار و پایدار یافته بازکشتند • وحقیقت حال رابعلی اظهار کردند • بعدازان علی رضی الله تعالی عنه فرزند خود حسن رابا عمار بن

یاسر بری مایل گردانیدن ابوموسی واهل کوفه ارسال نمود • چون ایشان بکوفه واصل شده راست بجانب مسجد رفته درون درامدند ابوموسی ازحال شان اگاهی یافته و بسوی مسجد بشتافته وحسن را در بر گرفته محبت وممنونیت خودرا اظهار نمود • پس عمار بن یاسر بسخن اغاز نمود وگفت ای ابوموسی تو بامیرالمؤمنین علی تعدی کرده باطائفۀ فجره ملحق شدهٔ • ابوموسی گفت من درچنین فعل هرگز یافت نشده ام • حسن گفت پس چرا اهل کوفه را از امداد مامنع مینمایی • مادرمیان مسلمین بجز صلاح وفلاح چیزی دیگر نمی خواهیم • امیرالمؤمنین بغیر ازجناب رب العالمین از هیچ چیز نمی ترسد • ابوموسی گفت کلام شمادرست است ولیکن من ازپیغمبر علیه السلام شنیده امکه دراندک زمان درمیان مسلمانان فتنهٔ کلان حادث خواهد شد • وانانکه دران دخل ناکرده باآرام دینشینند ازدخل کنندگان ومتحرکان بهتر هستند • چونکه مسلمانان برادر یکدیگرند ومال وخون شان بریکدیگر حرام است • عمار ازروایت این حدیث بنهایت خشمناك شده درحق ابوموسی چنان سخنهای سخت گفتن گرفت که نزدیك بود که درمیان حاضران فسادی عظیم برپا گردد اما ابوموسی زود فتنهرا ساکن گردانیده بکار خود مشغول شد • وبعض امرای اسلام مانند زید بن صوحان وقعقاع فرصت را غنیمت شمرده برای امداد علی مردمانرا دعوت نموده وبقدر نه هزار نفراز اهل کوفه دعوت شان را قبول کرده گروهی ازراه خشکی وگروهی ازراه دریا بامداد شتافته ویاری کنندگان اهل بصره نیز بموقع (ذی قار) رسیده باعلی ملاقی شدند • علی بعداز التفات فراوان بدیشان چنان بیان

نمود که ما شمارا برای آن دعوت کردیم که درمیان ما و برادران بصریان ما آشتی کردانید چونکه ما پیکار نمی خواهیم بلکه آرزوی صلح وصلاح داریم • نخستین ایشانرا بجانب صلح وصلاح دعوت میکنیم • اکر قبول نمایند بهتر • وکرنه باز ایشان را بسوی صلح وصلاح دعوت مینمائیم • اما اکر ایشان بظلم وعدوان کرایند دران صورت مانیز چار وناچار ایشان را بزور وجبر در دایرهٔ صلاح می دراریم • بعدازان ازاصحاب رسول الله علیه السلام قعقاع بن عمرورا بطریق سفارت نزد عایشه رضی الله تعالی عنها فرستند چون قعقاع بسوی بصره روان وبخدمت ام المؤمنین عایشه واصل شده پرسیدکه ای مادر مهربان ما شماچرا دراینجا امده هستید • کفت برای اصلاح امت آمده ام • کفت دران صورت طلحه وزبیررا بخوانید تاما باهم سخن رانیم وشماهم استماع فرمایید • عایشه فرمود تاهر دونشان باهم زودا مدند • قعقاع بدیشان کفت شماچرا دراینجا آمده اید کفتند برای اصلاح امت • کفت اصلاح امت عبارت ازچیست • کفتند قصاص قاتلان عثمانست • کفت شما برای قتل ششصد نفراز بصریان که برعثمان خروج کرده بودند برپاشدید • شش هزار نفر بغضب تمام ازشما جدا شده از بصره بدر رفتند • ودروقت کرفتن حرقوص بن زهیرنیز شش هزار نفر برخاسته وباشما مقابله نموده درمحافظه اش بکوشیدند • اکر بقتل دیکران نیز برخیزید قبیلهٔ ربیعه ومضرهم قیام نموده درمیان اسلام فسادی عظیم برپاخواهند کرد • ایاآن اصلاح که شمامیکویید اینست • نه نه • بل کاررا فراخور حال سرانجام باید داد • عایشه کفت درین

سفیان الفت تمام داشت • لاجرم علی خواست که اورا بشام
فرستاده حال نقض بیعت طلحه وزبیر ومظفر شدن علی دروقعه
جمل بیان کرده معاویه را ببیعت دعوت نماید • اشتر گفت جریر
رامفرست چونکه سفارت اوفائده نخواهد بخشید • ولیکن علی
سخنش را اصغا نفرموده همان جریر را فرستاد • جریر بشام
درآمده بعد از تبلیغ اوامر علی وتطویل کلام وتأخیر زمان معاویه
بازگشته بیان نمود که معاویه پیراهن خون آلود عثمان وانگشتهای
بریده نائله را درمسجد شریف بر منبر نهاده و دردل اهل
شام از دیدن ان تأثیر تمام حاصل شده برای اخذ انتقام
عهد وپیمان نموده اند • اشتر بجانب علی متوجه شد وگفت
من بتو نگفته بودم که جریر را مفرست • اکنون ببین که چگونه
معاویه وقت را اغتنام واهل شام را نیز باخذ انتقام بر پا گردانیده
وکار رادشوار ساخته است • جریر از سخنهای اشتر منفعل گشته
بسوی قرقیسیا عزیمت نمود • معاویه ان فرصت را نیز ازدست
نداده جریر را بجانب خود جلب گردانید • از یکطرف علی
درکوفه ابو مسعود الانصاری را قائممقام خود گذاشته بجانب
نخیله توجه فرموده لشکر خود را تعبیه میکرد که عبدالله ابن عباس
نیز بالشکر بصره آمده همراه عسکر علی ملحق گردید • ازطرف
دیگر معاویه هم عسکر خودرا مرتب ساخته ودرفتها را بدست
عمرو بن العاصی وفرزندانش عبدالله ومحمد وغلام خود وردان سپرده
حاضر کارزار گردید • علی ازنخیله برخاسته زیاد بن النضر را
باهشت هزار وشریح بن هانی راباچهار هزار نفر تیغ گذار بمقدمة
الجیش معین کرده وخودش بجانب مداین رفته ودرانجا هم عسکر

پرسیدن احوال دعای خیر نمود • واز طرف عایشه نیز جواب را بعینه شنیده واز سلامت ماندن ام المؤمنین از زخمها بعایت ممنون ومسرور کشته وهمراه برادرش شباسب بصره فرستاده درخانهٔ عبدالله بن خلف مسکن نذیر وزبان درازی کنند کانش را ضرب وتحقیر ومقتولان طرفین راکه درمیان میدان کار زار بقدرده هزار نفر تیغ کذاربابسیاری رجال کبار وسرداران نامدار افتاده بودند شمار کرده • ونماز جنازهٔ طرفین را خوانده فرمود تا همکنان را درقبری بزرك دفن کردند • وبر تمامی متروکات بجز سلاح مهر حکومت زده باصحاب حقوق تسلیم نمودند •

ودرهنکام دخول علی بشهر نه تنها تندرستان اهل بصره بلکه زخم داران هم شتافته بیعت کردند • بعدازان جناب شاه مردان والیان وعاملان وجابیان را از خردمندان کاردان نصب ساختند وچند نفر مستوره را برای خدمت حضرت عایشه یافته بابرادرش بمدینه فرستاد • ودر اندك فرصت خود نیز باز کشته بشماعت ام المؤمنین عایشه عبدالله بن زبیر وبعض مجرمان دیکر را نیز عفو فرمود •

از حرکات وسکنات وعلامات لحقایق ایات احنف بن قیس که ذکر خواهد شد بخوبی دانسته میشود که وقعهٔ فجیعهٔ جمل تنها از بغض وعداوت طلحه وزبیر بوقوع امده است چون قبل ازان حضرت عایشه این قیس را برای امداد دعوت نموده بود • مشار الیه نیز در وقتی که طلحه وزبیر حاضر بودند بخدمت ام المؤمنین امد وکفت در هنکام شهادت عثمان بخدمت شما رسیده برسیده بودم که من بکه بیعت نمایم • شما وطلحه وزبیر فرموده

بودید که بعلی بیعت نمای • ومن باعتماد کلام شما رفته بعلی بیعت نموده بودم • طلحه وزبیر نیز در زمرهٔ بیعت کنندکان بودند • اکنون حیزی چنان بوقوع نیامده است که باعث نقض بیعت باشد • پس چرا از عهد خود باز کردم • طلحه وزبیر بیان نمودند که فی الواقع ما انوقت بعلی بیعت کرده بودیم • مکر علی بعد ازان اطوار ورفتار وکفتار وشوار تبدیل کرده بجانب اعتساف مائل شده است • احنف کفت هرچه باد اباد من نه بیعت را میشکنم ونه برام المؤمنین عایشه تیغ میکشم • بعد ازان از ایشان مفارقت نموده نزد علی رفت وکفت بشما نیز عرض میکنم که من درین باب نه بخلاف عایشه حرکت میکنم ونه بیعت رامیشکنم • بل تا تسکین این آتش فتنه که درمیان اسلام شعله زن شده است خود را باخویش وندانم بطرفی کشیده کنج عزلت میکزینم • بعد ازان بمقدار شش هزار نفر ازخویشان خود بموقع حلجا نام که از بصره بقدر دو فرسنگ بعید است رفته تاخاموش شدن شدت آتش قتال متمکن وبعد ازان بعسکر علی ملحق کردید • القصه درین مادهٔ اکرادکه طلحه وزبیر بعمار نمودن بیعت اظهار کرده اند محل نظر وجای تامل است •

چون بسیاری اصحاب کرام که بصحبت ومقارنت همایون پیغمبری که محض فوز وفلاح وعین سعدت وصلاح بود مشرف شده بودند بتصاریف روزکار از صحیفهٔ این دنیای ناپایدار نابود کشته • ودوران سعدت اقتران رسول الله علیه السلام نیز تباعد ورزیده شوکت اسلامیه خلل یافته غیرت جاهلیهٔ قدیم که در قبائل عرب فراموش شده بود باز کشته • ورفتار وکردار علی که بجانب قناعت

واجرای احکام کتاب وسنت مایل بود بمزاج حریصان مال ومنال موافق نیامده درمیان مسلمین باعث جنك وجدل و بی سبب مشروع موجب ظهور وقعهٔ عجیبهٔ جمل شده وازنفاق وشقاق سنکین دلان محاربهٔ مشؤمهٔ صفین نیز که ذکران بیان خواهد شد بظهور امده است •

قبل از تحریر محاربهٔ صفین برای دانستن حقایق فتنه وفساد اطوار ناهنجار وقتل نابکار محمد بن حذیفه که در مصر مستبد بود ووالئ مصر شدن قیس بن سعد ازطرف علی رضی الله تعالی عنه بدین وجه بیان میشود که دروقت عزیمت حذیفه بمحاربهٔ یمامه فرزندخود محمد را بعثمان رضی الله تعالی عنه سپرده بود • هرچند عثمان بن عفان بعداز وفات حذیفه درمحاربهٔ یمامه در باب تربیهٔ فرزندش محمد اعتنا مینمود بااینهمه روزی ان نابکار ازسبب شرب شراب حدشرع یافته • وبعدازان روی خودرا ازجمیع معاصی برتافته بطاعت وعبادت مشغول ودر انظار عوام معتبر ومقبول کشته بجهت والیٔ شدن مصر بخلیفه رجا نمود • خلیفه التماسش را رد کرد وکفت تواهل ان نیستی • بعدازان برای رفتن بجانب مصر و یافت شدن درمحاربهٔ بحر اجازت کرفته درمحاربهٔ ذات السواری که در صحف سالفه ذکران سبقت ورزیده است یافت شده • و بسبب ملازمت ومداومت زهد وتقوی درمیان مردمان سرافراز کشته درحق عثمان رضی الله تعالی عنه زبان را دراز ودراکثر مجالس ومحافل بذم وقدح آغاز کرده چنانچه روزی بعض هدایارا که عثمان بن عفان ازطریق محبت وشفقت بدو فرستاده بود درمسجد شریف بحضور

عام ابراز کرد و گفت ای بندگان خدا ببینید که عثمان بن رشوت میفرستد و میخواهد که مرا از راه خدا برگرداند . اما من دین خود را بمال دنیا تبدیل نمی توانم کرد . فی الجمله آن بی حیای بلریا باظهار زهد و ورع خلق را از خلیفه متنفر گردانیده آلت قتل آن صاحب حیا و حیا گردیده . بعد از آن بمقاومت قیس بن سعد که در هنگام خلافت علی کرم الله وجهه والی مصر شده بود متقدر ناشده و بطرفی گریخته بقتل رسیده است . در بحث قتلش روایتها مختلف هستند . گرچه بسیاری مورخین چنان مینویسند که آن حق شناس بمکر عمرو بن العاصی در غزه قتل شده است . اما چون معویه عمرو بن العاصی را بعد از محاربهٔ صفین باستیلای مصر فرستاده بود پس روایت های مذکوره مقارن صحت نیستند . و بخاطر چنان میرسد که ممکن که محمد بمعاونت هواداران از مصر گریخته بغزه رفته و قلعهٔ غزه را ملجای خود ساخته . و بعد از وقعهٔ صفین عمرو بن العاصی والی مصر شده واو را بغفلت انداخته قتل نموده باشد . اگرچه این ماده بسیاری وقایع مناسب مینماید اما هیچ کدام مورخ آنرا ننوشته است . بلکه ایشان زمان راهم باهم آمیخته اند . والله اعلم بالصواب . هرچه باداباد عاقبت الامر آن امراد صاحب فسادهم بجزا وسزای خود رسیده باوزار وخیانت بسوی دار آخرت رفته است .

چون معویه دید که اهل مصر قیس بن سعد را در هنگام وصول بصورتی خوب قبول و تنها بعض ساکنان قلاع منیعه که محبت عثمان در دل وجان داشتند از اطاعتش عدول نموده وقیس هم برقدر شان چندان اعتنا نکرده دیگر اراز بیعت علی می دارد .

پس مصلحت سازی وکار پردازی قیس را در مصر مانع حصول مرام خود دانسته بطریق تشویق طلب خون عثمان بسویش مکتوبی روان نمود . چون قیس جوابش را درمیان ردوقبول گذاشته بود لاجرم بدوچنان نوشت که تودر جواب نه تقرب ونه تباعد نشان داده هستی . اکنون ازتو جواب قطعی میخواهم . قیس دیدکه معاویه فریب میخورد پس التماسش را آشکار اردو باب مکاتبه‌را بتحریر الفاظ شدید سد نمود .

چون معاویه از طرف قیس بن سعد نا امید شد باز بطریق حیل ودسایس که دران مهارت تمام داشت رفتار ومائل بودن قیس را درطلب خون عثمان بصورت آشکار اظهار مینمود ومیگفت قیس همراه ما اتفاق دارد زیراکه دوستان عثمان را که درمصر متوطن هستند نمی آزارد . محمدبن ابی‌بکر ومحمد بن ابی جعفر برین حال مطلع شده زود بعلی خبر فرستادند چون دیگر دوستان علی نیز آنرا بسوی علی تحریر نموده بودند . پس علی مکتوب ایشانرا بحسن وحسین وعبدالله بن عباس ومحمد بن جعفر نشان داد وگفت ممکن که اینهم یکی از دسایس معاویه باشد . عبدالله بن عباس گفت هرچه باد اباد بااینهمه مصلحت آنستکه پردهٔ شک وشبهه ازمیان مرتفع شود . محمدبن جعفر گفت برای رفع چنین شبهه باید که بقیس بن سعد امر نماید تا هواداران عثمان راهرچه زودتر در دائرهٔ بیعت و اطاعت درآرد . اگر بامر شما امتثال ورزیده کارراسرانجام بدهد بهتر . وگرنه اورا ازکار عزل نماید . فی‌الجمله علی بوفق رأی محمد بن جعفر عمل نموده برای اجرای مادهٔ مذکور بقیس تحریر فرمود . قیس درجواب

نوشت که چون دوست داران عثمان کنج عزلت اختیار کرده بما زیانی نمی رسانند • پس ایشانرا حرکت دادن مناسب نمی بینم • چونکه اگر ما ایشانرا بتنگ آریم هر اینه از ما رنجیده و بطرف معاویه رفته در کارزار شریك خواهند شد • لاجرم ایشانرا بحال خود گذاشتن افضل و اولیست • علی بازمکتوبش را بخویشاوندان خود نشان داده و بعد از مشورت موافق رأی محمد بن جعفر محمد بن ابی بکر را والیٔ مصر گردانید •(دیگویند پیش ازوی والیٔ مصر اشتر شده بود و از وفات نمودنش در راه بجایش محمد بن ابی بکر والی شده است)

فی الجمله قیس بن سعد دیدکه قدر و قیمت صداقت شناخته نمی شود از طرف علی بغایت ملول شده و ملك مصررا بمحمد سپرده بسوی مدینه بشتافت • در هنگام وصول ازیك معاملهٔ نامعقول مروان بن الحکم که محافظ مدینه بود دلگیر شده باز بجانب علی میل نمود • معاویه ازین حال آگاهی یافته و بغایت خشمناك گشته بمروان چنان نوشت که اگر باصد هزار نفر لشکر جرار بعلی یاری مینمودی از رنجانیدن قیس افضل و اولی بود • وا اسفا شخص چنین خردمند بااین افکار بلند ازمعاملهٔ نادان پسند تو بدام هوای علی بازپابند گردیده است •

کار نخستین محمد بن ابی بکر درمصر آن شدکه هوداران عثمان را ببیعت و تبعیت علی جبر نموده گفت اگر کسی آرزوی نشستن درمصر داشته باشد بایدکه بعلی بیعت نماید • وگرنه هرچه زودتر ازمصر بدر رود • هواداران عثمان برای تأمل آن مهلت

خواسته هنوز طرفین درمباحثه بودندکه محاربهٔ صفین بظهور آمده مسئله مبدل کشت ٠

بیعت عمرو بن العاصی بمعاویه

درهنکام محاصرهٔ عثمان بن عفان عمرو بن العاصی باد و فرزندش عبدالله و محمد بجانب فلسطین روان و دراندك زمان شهادت عثمان راشنیده مانند پیرزنان نالان وکریه کنان بسوی شام پویان کردیده و درهنکام وصول خبر خلافت علی راشنیده بغایت مکدر کشت ودر پی آن خبر خروج عایشه وطلحه و زبیر شنیده ازدل وجان شادان وخندان ٠ اما بعدازان از استماع خبر ظفر علی بازمحزون ودلخون شده بودکه ناکهان از امتناع ورزیدن معاویه از بیعت علی وقیام نمودنش بجهت طلب قصاص خون عثمان اکاهی یافته مانند غنچه بشکفت و فرزندان خودرا خواند وکفت میخواهم که نزد معاویه رفته باوی اتفاق نمایم ٠ شمادرین باب چه مصلحت می بینید ٠ عبدالله سخن اغاز نمود وکفت ای پدر مهربان چون پیغمبر علیه السلام وشیخین رضی الله تعالی عنهما تاهنکام ارتحال دار بقا ازتوراضی بودند پس مقتضای دیانت و انسانیت انستکه تاساکن شدن فتنه درخانهٔ خود نشسته درهیچ چیز دخل نمائیم ٠ فرزند دیکرش بنام محمد زبان بیان بکشاد وکفت ای پدر توهم رکنی ازارکان این ملت هستی پس شایان نیستکه این کار بیدخل وتوسط توسر انجام پزیرد ٠ عمرو بن العاصی بفرزند خود عبدالله کفت نصیحتت برای آخرت ورأی برادرت نیز بجهت دنیا سودمندست ٠ پس بدین دوافکارمن دنیاواخرتم را معمور میکردانم ٠ وهردورا باخود

اختیار عزلت باخویشان خود که عدد شان قریب بپنج هزار نفر
بالغ می‌شد قرار داده بود که فرزندش عبدالله عرق غیرتش را باز
بحرکت آورد و گفت ای پدر می‌دانم که تو نه از مضمون حدیث شریف
بل از بیم ذوالفقار علی و شمشیر دلاوران بنی هاشم دوستان قدیم
وهم افکار ان صمیم را گذاشته از عزیمت نخستین خود بر می گردی ·
زبیر گفت نه نه بلکه من پیش علی سوگند خورده‌ام لاجرم نمی
توانم که نقض عهد نمایم · عبدالله گفت کفارت یمین سهلست که
نقض عهد اولی الالباب · القصه عبدالله افکار پدر خودرا بگفتار
غیرت انگیز برگردانیده بکفارت یمین غلامی را آزاد کرده بکارزار
قرار داد · و بیست هزار نفر دلاور از طرف علی و سی هزار
دیگر از طرف عایشه در موقع قصر عبیدالله بن زیاد صفوف جدال
وقتال را آراسته چنان محاربهٔ خونخوار بهم رسانیدند که چندین
هزار بندگان پروردگار از طرفین شربت مرگ بیاشامیدند · طلحه
نیز بیک تیر جان شکار زخمدار گشته و خون زخمش نیستاده در هنگام
وصول ببصره وفات نمود · زبیر نیز زخمدار شده از کار
فروماند · اگرچه علی دران اثناهم مردمارا بجانب صلح
و صلاح میخواند اما عایشه بر شتر سوار شده و در میدان حرب درآمده
ونائرهٔ قتال تیز تر گردیده جنگاوران طرفین ببیع و شرا متاع حیات
مشغول بودند که بروایت مرجح قعقاع یکفرقهٔ لشکر فرستاده وپی
شتر عایشه را بریده محمل را بر زمین انداختند · و از طرف علی نیز حمله‌های
شدید آورده عسکر بصره را شکست داده · و از تاخت و تاراج منع کرده
محمد بن ابی بکر را فرستاده محمل همشیره اش عایشهٔ صدیقه از میان
مقتولان برداشته وخودش نیز در پی آن بزیارتش رفته بعد از

باب افکار توچیست • کفت چارهٔ آن همان تسکین فتنه وفسادست •
چونکه اکر فساد ازمیان برخیزد حال ان کسان که برعثمان خروج
کرده بودند نیز تباه میکردد • بایدکه این فرصت را ازدست
مدهید • وآلت خیر شده مارا درمعرض بلا میفکنید تابحسن عاقبت
نائل میشوید • اکرماهم بمقاومت برخیزیم • هرآئیه هردو
جانب ماهلاك خواهدشد • عایشه وطلحه وزبیر رأی قعقاع
راتحسین نموده کفتند اکر رأی علی نیز چنین باشد صلح وصلاح
مقررست • بس قعقاع نزد علی آمده وقوع حال را بیان نمود •
آنهم برحسن رأیش افرین خواند • دران اثنا بسیاری کسان از
اهل بصره آمده [illegible] کردند • وامید صلح وصلاح نیز
قوت تمام یافته بود که رئیسان آن طوائف که برعثمان خروج کرده
بودند از انجام کار نافرجام خود هراسان کشته وفائدهٔ خودرا
درالقای فتنه [illegible] ربیعه ومضر ودیکر قبائل که
دربصره مسکن داشتند بردلاوران ربیعه ومضر وغیرهما که ازکوفه
آمده بودند شبخون آورده آتش فتنه را ازسرنوتیز کردانیدند •
اکرچه طلحه وقوع آنرا بعلی وعلی نیز بطلحه نسبت داده یکدیکررا
متهم ساخته بودند امادرحقیقت حال فساد قاتلان عثمان بوده است •
فی الجمله روزی علی بازبیر ملاقات کردوکفت آیا بیادنمی آری که
وقتی ماهردو درحضور فیضکنجور رسول الله علیه السلام حاضر
بودیم که ذات مبارك شان بجانب تومتوجه شده فرموده بودندکه ای
زبیر عنقریب فسادی بظهور خواهدامد وتو درآن فساد بعلی ظلم
خواهی کرد • کفت آری یاد دارم اما سوکند میخورم که من
درین کار داخل نخواهم شد • بعدازان ببصره رفته برای

علی پیاده شده بتشویق جماعت بعد می رفت که نا کهان غلام معاویه احمر نام پیش روی شیر یزدان برامده غلام علی بنام کیسان نیز مانع احمر می شد که احمر غالب شده کیسانرا بقتل رسانید پس علی مانند غضنفر براحمر حمله اورده واز نطاقش کرفته چنان برزمین زد که استخوانهایش شکسته باخاك یکسان کردید • بعد ازان علی قبیلهٔ ربیعه که درمیمنه محاربه میکردند بسرعت تمام رفته افرادشرا تشجیع وسردار انرا تلطیف نموده برلشکر دشمن مسلط کردانید که اشتر هم براسب سوار شده ازانجا بکذشت وجماعت ابن بدیل که پای ثباترا برزمین استوار کذاشته جنك میکردند یاری نموده • ودردل آن طوایف که بشکست خوردن نزدیك بودند اززبان علی شوق کارزار انداخته وبازصفهای عسکرشام راچنان بتنك اوردند که چهار صف لشکر دشمن راکه سبقت ورزیده بودند برهم زده بازکردانیدند • اکرچه طائفهٔ بدیل باقاریان قرأن برخیمهٔ معاویه حمله اورده بودند • اما جانبازان شام اطراف بدیل را کرفته بقتل رسانیدند • بعد ازان رایت را عمار بن یاسر برداشته بجنك دوام میکرد که اشتروی را درمحل خطر دیده وزود امداد فرستاده وازجای هولناکش رهانیده نزد خوداورد • لشکر شام نیز چارو ناچار بازکشتند • اکرچه ازطرف علی حمله های شیرانه می اوردند اما ازجانب عسکر معاویه نیز درمقابلهٔ شان ثبات می ورزیدند • چون درین اثنا معاویه دید که درمیان لشکر شام ازمردن شیخ حمیر ذی الکلاع وعبیدالله بن عمرو وبعضی سرداران دیکر ضعف حاصل شده است • لاجرم زود براسپ سوار شده ومانند دود بحرکت امده سربازان شامرا دلیر کردانیده نائرهٔ حرب وقتال را

چنان باستعال اورد که جنکاوران طرفین درمیدان اقتران دست خودرا
تاتار یکی شب ازضرب طعن بازنداشتند . روز دیکر درمحاربه
شدید عمار بن یاسر هم مقتول شده وعلی ازوفاتش بغایت اندوهناك
کشته فرمود تاهمکنان بیکبارکی درجوش وخروش آمدند . چنانچه
فرقهٔ ربیعه وابن عباس حملههای غضنفرانه اورده سبقت می‌ورزیدند
صاحب لوأعتبه بن هاشم نیز برعمرو بن العاصی حرکت نموده ولشکر
طرفین باهم آمیخته وعتبه نزدیك عمروشد وکفت ای ناخدا تودین را
بمصرفروختی . عمروکفت من برای والی شدن مصرجنك نمی کنم
بلکه انتقام خون عثمان میخواهم . ازطرف دیکر علی نیز نزدیك
معاویه شد وکفت ای بی انصاف اینقدر بندکان خدا برای ماهلاك
می‌شوند . بیاتامحاربه‌را تعطیل نموده ماهردو باهم مبارزه نمایم .
وهرکه ازمازنده ماند حکومت نیزبوی عائدکردد . عمرو بن العاصی
معاویه را کفت علی خوب انصاف کرده است . توهم
زود بمیدان درای . معاویه بدو جواب دادکه فی الواقع علی
انصاف نموده است . اماتو بی انصافی می کنی . بعد ازان
معاویه خودرا ازمبارزه باز کشید . واسیران محاربه را ازطرفین
آزاد کردند وشب همه شب تاهنکام بامداد محاربه ممند کشته
از یکطرف اشتر برمیمنه وابن عباس نیز بر میسرهٔ لشکر شام مانند
شیران خون اشام اقتحام وازطرف دیکر علی نیز بهرجانب شتابان
شده وعرق شجاعت دلاورانرا بحرکت اورده استیاق کارزارمیداد .
وچون جنکاوران طرفین بفریاد وصدا استعمال سلاح مینمودند
لاجرم نامش را (لیلة الهریر)نهاده وفرداکه روز جمعه بودسواران
اشتر بر لشکر شام بشدت تمام حمله اورده وعلی هم بدوامدادرسانیده

علمدار شام را بیجان کرده قدم لشکر معاویه را از هرطرف میلرزانیدند که عمرو بن العاصی ازمشاهدهٔ آنحال زوال کوکب اقبال معاویه را بیقین دانسته کفت اکنون مصلحت انست که هرچه زودتر عسکر شام مصاحف شریفه را برسر نیزه‌ها بسته بهوا بردارند • و برای تعطیل حرب باآواز بلند بکویند‌ای برادران بیایید تا این کتاب‌الله درمیان ما حکم نماید • اکر ازطرف علی قبول نمایند ما ازین ورطهٔ هولناك باسانی رهایی می‌یابیم • واکر درمیان ایسان اختلاف واقع کردد درانصورت کارما بوجه احسن سرانجام می یابد • معاویه افکار عمرورا پسندیده فرمود تامانند کفتهٔ او اجرا کردند • ازطرف علی بسیاری کسان بمجرد مشاهدهٔ ان دست خودرا از استعمال سلاح بازداشته کفتند مابکتاب الله اطاعت می نمایم • علی بدیشان توجه نمود وکفت ای برادران بدانیدکه معاویه وعمرو بن العاصی وحبیب وابن‌ابی سرح وضحاك ازان ذوات نیستندکه بکتاب الله اطاعت نمایند • چونکه من ایشانرا ازکودکی تاجوانی می شناسم • درهنکام طفلی اشر اطفال ودر زمان رجولیت هم اشر رجال بودند • اکنون مغلوبیت خودرا محقق دانسته بطریق حیل شمارا فریب‌می دهند • حون شاهد ظفر رونما شده است‌بایدکه ازدیدار آن محروم نمانیم • آیا این نبرد ماکه با ایشان می کنیم برای اجرای احکام اوامر خدا نیست • برین کلام مسعر بن فدك تمیمی وزیدبن حصین الطائی‌ودیکرهم‌بعض ازقاریان قرأن‌جواب دادندکه ممکن‌نیست که‌مادعوت‌ان کسانرا که‌مارا‌بجانب‌حکم کتاب‌الله میخوانند قبول‌ننماییم • توهم‌بکتاب‌الله‌اطاعت‌نمای‌وکرنه ترا‌کرفته‌بدیشان‌می سپاریم ویا کاریکه باعثمان نموده ایم درحق تونیز بجا می آریم •

علی کفت اکر بسخن من کوش میکذارید باید که محاربه نمایند ، وکرنه هرچه بخواهید بدان کار کنید • کفتند زود اشتررا خبر بفرست تا کارزار ترك نماید • اکرچه علی یزید بن‌هانی رابرای ترك نمودن محاربه بجانب اشتر فرستاده بود • امااشتر جواب داد که من محاربه را ترك نخواهم کرد • چونکه دامن مقصود عنقریب بچنك خواهد افتاد • القصه از کفتارورفتار اشتر نامدار افکار وکردار تارکان کارزار ازطرف شیر پروردکار بکلی بر کردیده واثار ناکوار فتنهٔ جانکسار برناصیهٔ شان آشکاراکشته چنان حرفهای دلفکار برزبان راندندکه زود شخصی کار کذار نزد اشتر رفت وکفت اکردست خودرا از پیکار برنداری تارکان کارزار صاحب ذوالفقار را قتل خواهند کرد اکرچه اشتر از بیم قتل خلیفه دست را ازنبرد برداشته ونزد علی‌آمده برای دوام پیکار الحاح واصرار بسیار کرده بود فائده نبخشید • بلکه درمیان حاضران منازعه ومشاتمه بظهور امده نزدیك بود که اتش هرج ومرج بدیکران هم سرایت کرده اطراف واکناف را بسوزاند • اما علی زود نعرهٔ براورده حاضرانرا خاموش کردایند • واشعث بسخن اغاز نمود وکفت اکر بخواهید من‌نزد معاویه رفته افکارش را بدانم • فی الجمله اشعث برضای علی‌نزد معاویه رفته پرسید شماچرا مصاحف شریفه را بالا کرده بودید • کفت برای دعوت نمودن شما باجرای حکم کتاب الله بود • ومیخواهیم که ازطرفین دونفر حکم نصب شده موافق امر خدا درمیان ماحکم نمایند • اشعث رأی معاویه را پسندیده وزود باز کردیده بعلی تبلیغ نمود چون همکنان بران راضی شدند • پس ازطرف معاویه عمر

بن العاص انتخاب شده . ازطرف علی نیز قاریان قرآن خواستند که ابوموسی الاشعری را انتخاب نمایند . اکرچه علی افکار ورفتار مخصوصه ومخالفت سابقهٔ ابوموسی رایکان یکان بیان وعدم امنیت خودرا نیز از وی تکرار بتکرار نشان دادکفته بودکه برای سرانجام اینکار شخصی دیکر انتخاب واختیار بایدکرد . چونکه ابوموسی دریشکار هرکز بکار نخواهد خورد . امار ئیسان وقاریان قرآن که بعدازان باخارجیان ملحق شده بودند چنان بیان کردندکه چون ابوموسی مردیست بیغرض وبیعوض بنابرین انتخابش ازهمه افضل واولیست . و بغیراز وهم دیکر برانمی خواهیم . پس چار وناچار ازطرف علی نیز ابوموسی را انتخاب واختیار نمودند . ولیکن ابتدا عمرو وابوموسی چنان بیان کردندکه اکراز سبب حکم نمودن مابما واهل وعیال ماضرری لاحق نکردد قبول می کنیم . والافلا . بنابرین درین باب ازطرفین عهدومیثاق کرفتند . بتاریخ سی وهفتم سنهٔ هجرت سنید وثیقهٔ حکم بقیدقلم آمده شاهدان طرفین بجز اشتر امضای خودرا بران وضع نمودند . اکرچه اشعث اشتر رابرای امضا اصرار والحاح کرده بود . باآنهمه اشتر اشعث راتهدید شدید نموده درعزیمت خود ثابت قدم ماند . فی الجمله حکمین برای حکم تاماه رمضان واکر اقتضا نماید بجهت تأخیرمدت نیز مرخص شده موقع دومة الجندل راکه درمیان کوفه وعراق درخطهٔ اذرح بوداز سبب وسط بودنش حکمکاه قرارداده مبارزان طرفین دست خودرا ازکارزار باز کشیدند اکرچه بعدازان هم بعض کسان نزد علی کرم الله تعالی وجهه رفته برای اعادهٔ محاربه مصلحت داده بودند . اماعلی درعهد خود ثابت قدم

مانده جواب داد که بعداز اظهار رضا واقرار رجوع نمودن جائز نیست • وکسانیکه ازقریهٔ حرورا امده بودند تحکیم حکمین راتصدیق نکرده بجای خود بازکشتند • ومبازران طرفین هم ازهم مفارقت ورزیده وعلی بجانب کوفه رفته برقبر حباب که درغیابش وفات نموده بود ایستاده ترحم نمود • بعدازان درکوفه در امده واز فریاد وفغان کریه کنندکان وارثان مقتولان تأثیری تمام حاصل کرده تارسیدن قصر امارت نام جناب یزدان را بر زبان رانده الله الله میکفت •

(مقتولان نامدار درکارزار صفین)

ازطرف علی یکی حندب بن زهیر الازدی است که ازاصحاب بود دوم حزیمه بن ثابت است که درابتدای کاربمیدان کارزار نه در امده بود ولیکن بعد از وفات عمار بن یاسر حدیث شریف رسول الله علیه السلام راکه درحق عمار فرموده بودندکه عماررا اصحاب بغی قتل خواهند کرد • بیادآورده شمشیر برکشید وتامقتول شدنش همراه معاویه بجنك مشغول کردید • سوم سهیل بن عمرو استکه از بدریان واصحاب کرام بود • چهارم حالد بن ولید استکه هم ازمهاجرین وهم از اصحاب کرام بود • درحق اویس قرنی اختلاف واقع شده است • ازطرف معاویه نیز حابس بن سعد الطایی بقتل رسیده است •

جون بقدر دوازده هزار نفر محاربهٔ مذکوررا تقبیح نموده وازعلی جد اشده درقریهٔ حرورا نام فرودامده شبث بن عمرورا امیر حرب وعبیدالله الکوا را پیشوای نماز ساخته کفتند بیعت بخدای تعالی است • وطریق حق امر بالمعروف ونهی عن المنکر وادارهٔ مملکت

هم شوراست وخلافت وامامت را انکار کرده وحکم کردانیدن شخصی مانند عمرو بن العاصی که ریختن خون مسلمانرا مباح کرده بود کناه عظیم میشمردند • پس اسلام بسه فرقه متفرق کشته وعلی ازتفرقهٔ اسلام بغایت دلتنك شده بعبدالله بن عباس کفت بایدکه بده حرورارفته اهل خروج‌را بکوکه تمادرضلالت هستید • اماتا امدن من با ایشان مباحثه مکن • عبدالله بن عباس بقریهٔ حرور ارفته باخوارج ملاقات کرد اما از بی صبری درمیدان مباحثه و مناظره نیز درآمده بیان نمودکه شماجرا نصب حکم‌را جایز ندیده‌ازما جداشدید • وایهٔ کریمه‌را خواند وکفت چون جناب خدادر قرآن شریف رای نصب حکم درمیان زوجین امر نموده است • لاجرم در اختلاف امت نصب حکم بطریق‌اولی‌جایزمی نماید • کفتند فی‌الواقع خدای تعالی در میان زوجین واختلاف حرث وصید بنصب حکم امر نموده است • ولیکن در چنین امر عظیم یعنی ریختن خون مسلمین حکم دونفر موده و بغیر ازان‌حکم کردانیدن شخصی‌مانندعمرو بن‌العاصی هرکزجایزنیست • چونکه حکم‌را بایدکه عدل باشد • اکرعمروعادل میبود پس‌ماجرا باوی‌جنك میکردیم • ایامحاربهٔ صفین برای دراوردن چنین کسان دردایرهٔ حکم کتاب‌الله‌نبوده است • اکنون شما درمیان‌خود سند موادعه را نیزکه مخالف حکم کتاب‌الله است نوشته قبول کرده‌اید • هنوز ایشان درین مباحثه بودندکه علی نیز رسیده درمیان مجلس درامد • وازمباحثهٔ عبدالله که مخالف رأیش بود دلتنك شده بحاضران چنان خطاب نمود وکفت ای‌حضرات میدانیدکه نصب حکم بافکار من‌نبوده • بل‌برأی وافکار جمهور

شده‌است بااینهمه‌چون بموجب‌قول کتاب‌الله‌حکم‌شرط‌شده‌است •
پس این رجال راکه می‌بینید من‌حکم نساختم • بل‌حکم کتاب‌را
قبول کرده امزیراکه کتاب خود بخود حرف نمی‌زند بلکه رجال
باوی نطق می کنند • بااینهمه باتباع حکمی که مخالف امرخداباشد
مجبورهم نیستیم • سند موادعه نیز محض برای صیانت خون
مسلمین‌قبول شده‌است • واکردرمیان مدت‌مذکور مخالفت‌بمسالمت
مبدل کرددچه زیان دارد • اکنون بایدکه ماباهم‌بکوفه برویم •
چون کلام‌شیر یزدان‌باتمام رسید همکنان‌بنطقش حیران‌شده ازمخالفت
سابقه ندامت‌را اظهار کرده عزیمت‌را بجانب کوفه باهم قرار داده
بانقضای مدت معین منتظر کشتند •

(صورت حکم حکمین)

بعدازمرورمدت موادعه که‌عبارت ازمدت‌شش‌ماه‌بود علی‌رضی‌الله
تعالی عنه برای فرستادن همراه ابوموسی بدومة الجندل عبدالله
بن‌عباس رابجای خود پیشوای نماز وشریح بن‌هانی را برچهار
صدنفر سردار ساخت وکفت درهنکام ملاقات بعمرو بن‌العاصی
ازطرف من‌بدین وجه بیان کن که ای‌عمرو وحق‌رادیده ودانسته پنهان
مدارو برای‌حطام دنیا ازجادهٔ عدل‌عدول منمای تادرهنکام مفارقت
ازدنیاز یانکار وشرمسارنشوی • و بدان‌که برداشتن‌چنین‌بارمسؤلیت
هرکز جائز نیست • ازطرف معاویه نیز عمرو بن‌العاصی برچهار
صدنفررئیس شده‌بجانب دومة الجندل عزیمت‌نمود • چون‌شریح
حرفهای علی را یکان یکان بدو بیان نمود • عمرو بسخن آغاز کرد
وکفت من‌کی بامشورت علی حرکت کرده ام‌که امروز هم‌سخنش
راکوش نمایم • شریح ازکلامش برنجید وکفت ای‌فرزند نابغه

چون ابو بکر وعمر رضی‌الله تعالی عنهما باعلی استشاره کرده برأی اوعمل می‌نمودند • پس تو کیستی که نفس خودرا چنین مزیت می‌دهی • اگرچه بعدازان هم بعضی دشنامهایش داده بودولیکن عمروجواب نداده جداشد • اورده اندکه عبدالله بن عمر وعبدالرحمن بن ابی بکر وعبدالله بن زبیر وعبدالرحمن بن الحرث وعبدالرحمن بن عبد یغوث وابوجهم بن حذیفه ومغیره بن شعبه و بموجب بعضی روایات سعد بن ابی وقاص رضی‌الله تعالی عنه نیزدرانجاحاضر بودند چون عمرو بن العاصی در پنهانی نیت آن داشت که فرزند خودرا بحیلهٔ خلیفه کرداند بنابرین درهر بارکه اجتماع میکردند در تعظیم وتکریم ابوموسی بدرجهٔ مبالغه می‌نمودکه تاابوموسی سخن نمی‌کفت یک حرف هم برزبان نمی‌راند وهمچنین آهسته آهسته ابوموسی راجسارت سخن کفتن داده ودراخر اجتماع خودش بسخن آغاز کرد وکفت ای ابوموسی می‌دانی که عثمان بن عفان بظلم قتل شده است ومعاویه وقومش ولی اوهستند • وچون معاویه درمیان قوم عرب صاحب حسب ونسب است • ودرحسن سیاستق هم مهارت تام دارد • اکرچه دراسلام قدم ندارد اماازسبب مصاهرت وکتابت رسول‌الله حق تقدم هم پیدا کرده است • پس چرادرخلافتش تردد می‌نمایی • ابوموسی کفت آری می‌دانم اما اکر خلافت بنسب می‌بود ابرهه بن صباح مستحق ترمی شد ولکن دراسلام خلافت برسوخ وقدم ودرامردین بفضل وقدم حاصل میشود • واینهمه صفات در علی جمع شده‌اند • بغیر ازین درباب شریف النسب بودنش نیزشبهۀ ندارد • مکرچه فائده که اکنون درمیان اسلام اختلاف فراوان واقع شده است ورفع آن هم بجز عزل علی ومعاویه صورت نمی‌بندد •

لاجرم مصلحت آنست که عبدالله بن عمر بن الخطاب بجهت خلافت انتخاب کردد ۰ عمرو کفت عبدالله بن عمر باداره چنین امر عظیم استعداد کافی ندارد ۰ آیادرحق فرزندم چه می فرماید ۰ ابوموسی کفت برای فرزند توچیزی نمی کویم ۰ میدانم که صادق و فهیم است ۰ اماچه فائده که تواوراهم دردریای فتنه انداخته لیاقتش را سلب کرده هستی ۰ بنابرین آنهم استحقاق خلافت ندارد ۰ چون عمرو ازکار فرزند خود ناامید شد ۰ پس دامن معاویه را باز چست کرفته وحسن سیاست ودرجهٔ کفایت ودرایتش را بمبالغهٔ تمام بیان و بجهت انتخاب خلافتش التزام برالتزام می نمودکه ابوموسی بدو متوجه شد وکفت ای عمرو چون عرب بعد ازکار زار چنین خونخوار تکیه برتو زدند ۰ پس ایشانرا بازدر کرداب بلاانداختن انصاف نیست ۰ عمرو کفت شما بفرمایید تاانرابجا آریم ۰ ابو موسی کفت اکنون مصلحت آنست که ماهردو علی ومعاویه را از مسند خلافت عزل نماییم ۰ و بعد ازان اسلام بتأمل فراوان باهم مشورت کرده ذاتی راکه درحق همکنان نیکخواه ودراجرای امور منافع جمهور ید طولی داشته باشد برای خلافت انتخاب نمایند ۰ عمرو ابن العاصی کویا ازروی حق شناسی بر رأی ابوموسی افرین خواندوکفت آری رأی رزین و فکرمتین نیز همین است ۰ بایدکه زود درمجمع ناس درآییم ۰ واین رأی صوابرابحاضران اعلان نماییم القصه بعد ازحصول اتفاق واتحاد طرفین ابو موسی بمجمع درامده بسخن کفتن حاضر شده بود که عبد الله بن عباس بپهلو یش نزدیك شد وکفت چنان می نمایدکه این حریف ترا فریب داده است ۰ بنابرین مصلحت آنست که نخستین فتح کلامرا بدوتکلیف نمای و بعد

ازان انچه مقتضای رأی صائب و ساسب فکر ثاقب باشد اظهار فرمای • ابوموسی بسخن عبدالله کوس نداده بجانب حضار متوجه شد وکفت ای ناس بدانیدکه ماهردو دررای وافکاری که درحق ملت انفع واصلح باسد اتفاق نمودیم • یعنی علی ومعاویه‌را خلع کرده امت را مخیرومختار میکر دانیم تا یکذات ستوده صفاترا که افضل واولی باشد برای خلافت انتخاب نمایند بعد ازان عمرو دهن پرمکر را باز و زبان حیله وغدر را دراز کرد وکفت ای ناس چنانچه ابوموسی دوست خود علی راخلع کرده است من نیز اوراخلع کردم ومعاویه‌را که ولی عثمانست وعثمان هم بظلم شهیدشده است ابقانمودم • وچون معاویه در باب حسن سیاست مهارت تمام دارد بنابرین ازهمکنان برای این مقام احق والیقست • برین کلام ابن‌عباس بابوموسی ملامت کردن کرفت • ابوموسی کفت چه بدانم که این غدار مکار مرابازی می‌دهد • بعدازان روی بسوی عمرو کردانیده بعض حرفهای سخت برزبان آورد وکفت چون تودرحق من غدرکردی پس جناب پروردکار تراهم درکارو بارو افکار ناسازکارت موفق نکرداند • بعدازان چنانچه ابن‌شریح ازجای خود برجسته عمرورا باتازیانه‌زده بودعبدالله ابن‌عمر رضی‌الله‌تعالی‌عنه نیز پروحمله آورده دست‌بردمی نمودکه بعض‌کسان درمیان‌شان درآمده از یکدیکر جدا کردند • پس ابوموسی بجانب بیت‌الله وابن‌عباس‌وابن‌شریح نیز نزدعلی‌رفته حقیقت‌حال را ازسرتاپایان نمودند • علی کرم‌الله تعالی وجهه ازغدر ومکر معاویه وعمرو بغایت محزون ومکدرکشته هر بامداد بعداز نمازدست نیاز بدرکاه خالق بی‌انباز برداشته‌درحق معاویه و یاورانش بددعا وکاه و بی‌کاه بادل حزین برطبع پرکین‌شان

نفرین کردن کرفت . واین معامله علی‌را شیعه ها کو یامیراث محبت ابراث یافته رافضی شدند . معاویه نیزا نراشنیده بمقابلهٔ بالمثل برپا شده‌واکرچه علی تنها درحق اهل بغی وفساد طعن وتشنیع می‌نمود . ولیکن شیعه‌هاکو یا بسنت علی پیروی می‌کنند . العیاذبالله درحق شیخین مقدسین نیزکه ایشا نرا ازآتش پرستی رهانیده دردین حق‌درآورده بودند زبان‌درازی میکنند . اکران ذوات بزکوارایشانرادر دائرهٔ دین‌اسلام داخل‌نمی کردند‌آیا فضیحتی چنین‌درخاطرشان خطور‌می‌نمود نه‌نه . پس‌این‌چه‌غفلت‌وحماقت وچه‌عنادوجهالت‌است . خدای‌تعالی‌جمیع‌اقوام اسلامیه‌را ازچنین چیزهای نامعقول نکاه داشته توفیق اتفاق واتحاد دهاد . بحرمت سیدالمرسلین وآله الامجاد

(جلد نخستین‌تاریخ اسلام‌ختام یافت)

انشاءالله تعالی بعدازین درجلددومین اختلاف خارجیان وامتناع ورزیدن‌اهل کوفه‌ودیکرطوایف‌عرب‌بنصرت‌علی‌رضی‌الله‌تعالی‌عنه برای ترتیب عسکر بجنك معاویه که خلافت را غصب‌کرده بود . وکیفیت اختلاف درمیان اسلام وایراث ضعف بخلافت صادقه . واتفاق‌نمودن سه شخص‌بقتل علی‌ومعاویه وعمرو بن‌العاصی برای رفع اختلاف اسلام . وشهادت امیرالمؤمنین علی کرم‌الله‌تعالی‌وجهه وکذاشتن امام حسن رضی‌الله تعالی عنه خلافت را بمعاویه . وبرخاستن حسین رضی‌الله تعالی عنه برای خواستن حق‌وشهید شدنش . وظهوراختلاف عظیم‌درمیان اسلام واستنکاف‌ورزیدن معاویهٔ خورداز خلافت وضعیف‌شدن بنیهٔ اسلام ازسبب اختلاف ایشان ونشستن مروان بن‌الحکم باتفاق آرای‌صنادید بنی‌امیه‌برمسند

خلافت وفراهم آوردنش رأی متشتت اسلامیه راو حیات تازه یافتن اسلام ازسبب دفع اختلاف • وخدمات برگزیدهٔ امیرالمؤمنین عبدالملك بن المروان در باب توسیع دائرهٔ اسلام وتقویت بنیان دین اسلام • وتفصیل حال واحوال اخلافش وسبب ترقی وتدنیٔ بنی امیه •وصورت تشکیل حکومت خفیهٔ بنی عباسیه درممالك عراق وایران ونشو ونمأ یافتن وظاهرشدنش دراندك زمان • وعاجزماندن بنی امیه ازمقاومت بنی عباسیه وانقراض شان وظهور فرعی ازفروع شان درديار اندلس وترقیٔ معارف ومدنیت تادرجهٔ اعلادر زمان ایشان • وظهور اختلاف درمیان عائلهٔ بنی عباسیه وتشبث ورزیدن شان باسباب نامعقول برای دفع اختلاف • وانقراض دولت شان نیز بدلائل یقینیه ذکر و بیان خواهد شد • والله الموفق بالمراد

(فیاد هرساعد علی بغیتی)

(ویا عمرکن بعض اسبابها)

﴿ خاتمه ﴾

چون جلد نخستین ترجمهٔ حقایق الکلام فی تاریخ الاسلام که مقبول خواص وعوام ومنظور یگانه کویان سعادت فرجام است باستحسان ارباب معارف واستصواب اصحاب عوارف ختام پزیرفت • پس هرگه که مؤلف انکتاب مستطاب یعنی جناب دولتمآب صبحی پاشا از کثرت اشتغال فارغبال گشته جلد ثانیش رابحد کمال خواهد رسانید • انشاءالله تعالی مانیز آنرادر اندك زمان بانظار مشتاقان ذوی الافهام جلوه گری سازیم • اگرچه ادهم فهم وفراست فارسان میدان فصاحت و بلاغت بسبب حرف اندازی مرتبان کمبضاعت ازتکاپوی قرائت بازمی ایستد • با اینهمه بجهت نقطه سنجان کین آگین وکج بینان سخن چین بعضی خطاهارانیز در پایین باصواب مبدل می گردانیم

صحیفه	سطر	خطا	صواب
۰۰۷	۰۰۳	کبرای	کبریای
۰۰۸	۰۰٤	پیدایش	و پیدایش
۰۱۵	۰۲۱	النان	الناس
۰۲۷	۰۰٦	مالکیدونیا	خالکیدونیا
۰۳۰	۰۰۹	کذا	کذا
۰٦۹	۰۲۳	انداز	انذار
۱۰۸	۰۱۱	اندوهیکن	اندوهکین
۱۰۹	۰۰۸	جناب	حباب
۱۱۲	۰۰۸	نعبد	تعبد
۱۲۱	۰۱۸	کنا کنید	کنائید
۱۲۸	۰۲۳	بزدجرد	یزدجرد
کذا	۰۱۹	تیسقو	تیسفو
۱۳۸	۰۰۲	زبان	زدبان
۱۷۲	۰۱٦	امداه	امده
۱۷٦	۰۲۲	اهمال	اجمال

صحیفه | فهرست جلد اول | صحیفه